

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دوفصلنامه علمی-تخصصی

مطالعات مهدوی

سال چهاردهم، شماره ۵۷، بهار و تابستان ۱۴۰۳

<p>صاحب امتیاز: پژوهشکده مهدویت و موعودگرایی انتظار پویا؛ مدیر مسئول: حجت الاسلام والمسلمین مهدی یوسفیان سر دبیر: حجت الاسلام والمسلمین سعید توسلی خواه مدیر اجرایی و دبیر تحریریه: حجت الاسلام والمسلمین سید علی کاظمی ویراستار: ابوالفضل علیدوست</p>	<p>اعضاء هیأت تحریریه (به ترتیب الفبا): توسلی خواه سعید (دکتری مدرسی معارف اسلامی و پژوهشگر مرکز تخصصی مهدویت) حیدری چراتی حجت (فاضل حوزوی و مدرس مرکز تخصصی مهدویت) کامیاب مسلم (استادیار پژوهشکده مهدویت و آینده پژوهی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی) مصلحی علی (فاضل حوزوی و مدرس مرکز تخصصی مهدویت) معنوی سید مجتبی (فاضل حوزوی و پژوهشگر پژوهشکده مهدویت و موعودگرایی انتظار پویا) ملایی حسن (فاضل حوزوی و مدیر گروه اخلاق تربیت مرکز تخصصی مهدویت)</p>
---	--



آدرس نشریه: قم، خیابان شهدا (صفاثیه) کوی ۲۲ (آمار) بن بست شهید علیان، پلاک ۲۴.

تلفن: ۰۲۵۳۷۸۴۱۴۱۰ دورنگار: ۰۲۵۳۷۷۲۷۱۶۰ صندوق پستی: ۳۷۱۳۵۱۱۹

پست الکترونیکی: mahdaviimag@gmail.com

وبسایت نشریه: www.mahdimag.ir

کانال مجازی: @mahdaviatmag

شماره شناسایی: ۶۱۰۸-۲۶۷۶

قیمت: ۱/۵۰۰/۰۰۰ ریال

راهنمای تدوین و نگارش مقالات

مقاله‌های دریافتی پس از گذراندن مراحل ارزیابی منتشر و در اختیار علاقه‌مندان مباحث مهدویت و موعود گرایی قرار می‌گیرد.

الف) شرایط عمومی

۱. مقاله با مباحث مهدویت ارتباط مستقیم داشته باشد.
۲. حجم کل کلمات مقاله بین ۳۶۰۰ تا ۷۰۰۰ هزار هر صفحه ۳۰۰ کلمه باشد.
۳. فونت متن مقاله B Nazanin با شماره ۱۴ و پاورقی ۱۰ باشد.
۴. فونت آیات پرنرنگ باشد.
۵. ترجمه آیات و روایات ذکر شود.
۶. ترجمه کلمات عربی و انگلیسی و مفاهیم مهم در پاورقی ذکر شود.
۷. مشخصات کامل نویسنده شامل: نام، نام خانوادگی، مرتبه و جایگاه علمی / تحصیلات، نشانی کامل پستی و نیز پست الکترونیکی به همراه شماره تماس، همراه مقاله ارسال شود.

ب) نحوه تنظیم مقاله

- نظم و ترتیب منطقی مباحث رعایت شود.
۱. **چکیده:** چکیده مقاله حداکثر ۱۵۰ کلمه که شامل مسئله مقاله و تبیین آن باشد
 ۲. **واژگان کلیدی:** شامل حداکثر ۷ واژه کلیدی پر تکرار، مرتبط با محتوا، که ایفاکننده نقش نمایه موضوعی مقاله باشد.
 ۳. **مقدمه:** مقدمه مقاله معمولاً به تعریف مسئله، پیشینه پژوهش، ضرورت و اهمیت پژوهش، جنبه نوآوری، سؤالات اصلی و فرعی، تصویر اجمالی ساختار کلی مقاله بر اساس سؤالات اصلی و فرعی مطرح و مفاهیم و اصطلاحات اساسی مقاله می‌پردازد.
 ۴. **بدنه اصلی:** بدنه اصلی، محتوای تخصصی بوده و می‌بایست موارد ذیل مد نظر قرار گیرد:
 - ۴-۱. تبیین مباحث پیرامون مهدویت؛
 - ۴-۲. افزایش سطح دانش و آگاهی و گسترش مباحث مهدویت؛
 - ۴-۳. نقد و نظر پیرامون مباحث مهدویت؛
 - ۴-۴. آشنا سازی مخاطبان با مفاهیم حوزه مهدویت.

۵. جمع‌بندی یا نتیجه‌گیری:

- جمع‌بندی بیانگر کلیات مباحث مطرح شده در متن مقاله می‌باشد. به‌گونه‌ای که مسئله و ادله و جواب‌ها به‌صورت کلی و خلاصه ذکر می‌شود.
- نتیجه مقاله بیانگر یافته‌های تفصیلی تحقیق است و به‌صورت گزاره‌های خبری موجز بیان

می‌شود و پاسخ اجمالی به سؤالات اصلی و فرعی مقاله داده می‌شود، لذا می‌بایست از ذکر بیان مسئله، جمع‌بندی، مباحث مقدماتی، بیان ساختار مباحث، ادله، مستندات، ذکر مثال یا مطالب استطرادی در این قسمت خودداری شود.

۶. ارجاعات: ارجاع به صورت پاورقی و به صورت ذیل آورده شود.

۶-۱. قرآن: بقره: ۵۰.

۶-۲. کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام کتاب، شماره جلد و شماره صفحه. به عنوان نمونه: صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲. ذکر شود.

۶-۳. مجله: نام خانوادگی نویسنده، عنوان مقاله، شماره صفحه.

۶-۴. صفحه اینترنتی: نام خانوادگی نویسنده، آدرس کامل صفحه.

۷. ارجاع پایانی (فهرست منابع): شناسنامه کامل منابع و مأخذ تحقیق در انتهای مقاله بر

اساس شیوه‌های ذیل آورده شود:

۷-۱. کتاب: نام خانوادگی، نام، عنوان کتاب (پر رنگ)، مترجم/ محقق/ مصحح، ناشر، تعداد جلد، نوبت چاپ، مکان چاپ، سال چاپ.

۷-۲. مجله: نام خانوادگی، نام، عنوان مقاله (پر رنگ)، نام نشریه، شماره نشریه، تاریخ نشر.

۷-۳. صفحه اینترنتی: نام خانوادگی و نام، عنوان مطلب، نام سایت، آدرس صفحه به صورت کامل.

۷-۴. نرم افزار: نام نرم افزار، شماره نسخه، مرکز تولید و پشتیبانی.

ج) تذکرات

۱. فصلنامه با تلخیص و تقطیع مطالب (با حفظ مفهوم) آزاد است.

۲. مقاله همزمان به جای دیگر ارسال نشده و به چاپ نرسیده باشد.

۳. نتیجه ارزیابی مقالات حداکثر تا ۳ ماه به نویسنده اعلام خواهد شد.

مطالب مندرج در فصلنامه صرفاً دیدگاه نویسنده بوده و بازتاب دیدگاه فصلنامه نیست.

د) شیوه‌های ارسال مقاله

۱. حضوری: مراجعه به دفتر مجلات واقع در مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم

۲. غیر حضوری (ارسال لوح فشرده و فایل الکترونیکی)

۲-۱. از طریق صندوق پستی به شماره: ۳۷۱۳۵/۱۱۹

۲-۲. از طریق سایت به آدرس: www.mahdimag.ir

۲-۳. از طریق رایانامه به آدرس: mahdavimag@gmail.com

۲-۴. از طریق فضای مجازی به آدرس: @mahdaviatmag

فهرست مطالب

- ۵..... با زخوانی غیبت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام با بررسی غیبت انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام
محسن رحیمی جعفری / زینب رضانزاد کلائی
- ۳۳..... بررسی و تحلیل صفت خاتم الاوصیا در تراث اسلامی
مسعود زائری
- ۴۷..... بررسی سندی و دلالی روایت خروج قومی از مشرق، با تاکید مصداق شناسی آن
سجاد تبرته فراهانی - مهدی حمیدی نژاد
- ۶۵..... بررسی عملکرد احمد بن اسحاق اشعری قمی در مسئله مهدویت
محمد مهدی صمصامی
- ۷۹..... مهدویت، جامع ابرمرد نیچه و انسان کامل فلسفه
ابوالحسن قاسم فام
- ۹۶..... شهر بصره عراق و رخداد ظهور
محمد رحمانی
- ۱۱۰..... ترجمه چکیده مقالات - انگلیسی
.....

بازخوانی غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با بررسی غیبت انبیا عالمهمین

محسن رحیمی جعفری^۱

زینب رضانزاد کلائی^۲

چکیده

از آن جا که قرآن کریم کتاب وحی الاهی است، اثبات آموزه‌های مهدوی از قرآن، به عنوان اولین منبع از لحاظ رتبه و جامع‌ترین منبع مورد پذیرش مسلمانان، ضرورت پژوهش‌های مهدوی از کتاب آسمانی را دو چندان می‌کند. مسئله اصلی این تحقیق، تبیین غیبت انبیای الاهی با نگرشی بر چگونگی غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و نیم‌نگاهی بر علل غیبت آن حضرت است. این نوشتار به گونه‌ای غیبت انبیای الاهی را بررسی می‌کند که از دل آن، حکمت‌های غیبت نمایان گشته و علاوه بر آن، شروع غیبت تا پایان آن را که اقوام گذشته تجربه کردند به تصویر می‌کشد.

روش این پژوهش، «توصیفی - تبیینی و کتابخانه‌ای» است که تلاش شده است یافته‌های جدیدی از مباحث غیبت انبیای الاهی همسو با غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در جهت کسب توفیق الاهی گردآوری گردد.

واژگان کلیدی: غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، غیبت حضرت خضر، غیبت حضرت موسی، غیبت حضرت یوسف، غیبت انبیا در قرآن.

۱. دانش آموخته سطح ۴ مهدویت، مرکز تخصصی مهدویت قم، ایران. Rahimi.mohsen0@gmail.com

۲. دانش پژوه سطح ۴ گرایش تاریخ و سیره پیامبر اعظم (ص) جامعه الزهراء قم ایران. zeinab1788@gmail.com

غیبت انبیا، دارای ویژگی‌های فراوانی است که یکی از راه‌های دست یافتن به آن، مراجعه به قرآن است. همچنین تبیین صحیح چگونگی غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه، ابزاری اساسی برای محک زدن چگونگی غیبت انبیا است. در این زمینه پژوهش کامل، زمانی صورت می‌پذیرد که احاطه به چگونگی غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه برای پژوهشگر فراهم باشد. بدین رو، ابتدا مناسب است، چگونگی غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه مورد اشاره واقع گردد.

در مورد غیبت انبیا در قرآن، مقاله‌ای یافت نشد، ولی به صورت خاص تنها پایان نامه‌ای با نام «بررسی و مقایسه غیبت انبیا با غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه» به طور کلی است که با مقاله پیش رو خیلی متفاوت است.

تبیین چگونگی غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه، تنها با بهره‌گیری از روایات امکان پذیر است؛ زیرا در قرآن در خصوص غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه به طور خاص آیه‌ای وجود ندارد؛ اما گونه‌های متعددی از نوع غیبت آن حضرت در روایات مورد اشاره واقع شده است که بدان پرداخته می‌شود. در روایات چگونگی غیبت حضرت دو گونه معرفی شده است که عبارتند از:

۱. غیبت جسم

از امام رضا علیه السلام درباره قائم سؤال شد. ایشان فرمودند: «جسمش دیده نمی‌شود و نام او برده نمی‌شود.»^۱

عبید بن زراره می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «مردم، امام خود را نیابند. امام در مراسم حج [واجب] حاضر شود و مردم را ببیند؛ ولی آن‌ها او را نبینند.»^۲

در روایتی دیگر معنایی از غیبت بیان شده که تقریباً متبادر همین معنا است؛ بدین شرح:

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۹۳، ۳۹۴.

۲. همان، ص ۳۹۸.

ابوبصیر می‌گوید: همراه حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد مسجد شدم، مردم در رفت و آمد بودند، حضرت به من فرمود: «از مردم بپرس مرا می‌بینند؟» من هم به هرکس رسیدم پرسیدم: امام باقر را می‌بینی؟ می‌گفت: نه، با این که حضرت در برابرش ایستاده بود، در این هنگام ابوهارون مکفوف - که از دو چشم نابینا بود - وارد مسجد شد. امام فرمود: «اکنون از ابوهارون بپرس که آیا مرا می‌بیند یا نه.» من از او پرسیدم: حضرت امام محمد باقر علیه السلام را می‌بینی؟ پاسخ داد: آری. آن‌گاه به آن حضرت اشاره کرد و گفت: مگر نمی‌بینی امام این‌جا ایستاده است؟ پرسیدم: از کجا فهمیدی؛ تو که نابینا هستی! پاسخ داد: چگونه نبینم و ندانم، در حالی که امام نوری درخشان است.^۱

۲. غیبت شخصیت

محمد بن عثمان عمری، نایب دوم حضرت می‌گوید: به خدا قسم، امام زمان علیه السلام هر سال در مراسم حج حاضر می‌شوند؛ مردم را می‌بینند و می‌شناسند؛ ولی مردم ایشان را می‌بینند؛ اما آن حضرت را نمی‌شناسند.^۲

در قرآن کریم، آیاتی دال بر معانی دوم وجود دارد که روایات، بیانگر آن است. به عنوان نمونه این دو آیه به این نکته اشاره دارد که خداوند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را از دید مشرکان، نامرئی قرار داد و حال آن که در بین آنان بودند:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾؛ ما از پیش رو و عقب سر سدی دورشان کشیده و ایشان را با آن پوشانده‌ایم دیگر جایی را نمی‌بینند.^۳ در مورد عبارت ﴿فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾ دو تفسیر وجود دارد:

۱. راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۹۵ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۴۳.

۲. صدوق، من لایحضره الفقه، ج ۲، ص ۵۲۰.

۳. بیس: ۹.

یک: حجاب معنوی^۱؛

دو: حجاب به معنای ظاهر آن؛

شأن نزول آیه مردمی‌اند که قصد کشتن پیغمبر ﷺ کردند. پس مقصود آن است که ما پیش روی و از پشت ایشان مانعی نهدیم؛ به طوری که پیامبر را ندیدند و قول خدا «فَأَعْسَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ»؛ به معنای آن است که چشم‌های ایشان را کور کردیم و لذا پیامبر ﷺ را ندیدند. همچنین روایت شده است که ابوجهل تصمیم گرفت پیغمبر ﷺ را بکشد. پس هر گاه شب بیرون می‌رفت، او را نمی‌دید و خدا حایل می‌شد بین او و آن حضرت.^۲ البته در عبارات‌ها تفاوت‌هایی ملاحظه می‌شود.

همچنین آیه‌ای دیگر در ظاهر به این بیان اشاره دارد:

«وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا»؛ و چون قرآن می‌خوانی، ما میان تو و کسانی که به روز جزا ایمان نمی‌آورند، حجابی ساتر قرار می‌دهیم.^۳ شاهد مثال در این آیه شریفه، واژه «حِجَابًا مَّسْتُورًا» است که در تفاسیر به دو معنا آمده است: یک: برخی از مفسران، حجاب را به معنای «حجاب معنوی» تفسیر کرده‌اند؛ یعنی خداوند به خاطر دشمنی‌ای که مشرکان با قرآن دارند، حجابی در برابر قلوب قرار داده است که آنان قرآن را نمی‌فهمند.^۴ اگر این معنا را بپذیریم، به بحث ما ربطی نخواهد داشت.

دو: برخی دیگر از مفسران، حجاب را به ظاهر آن معنا کرده‌اند و شأن نزول آیه را در مورد ابولهب، زن او و برخی از مشرکان قریش می‌دانند که قصد آزار و اذیت حضرت محمد ﷺ را داشتند

۱. طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۴۴۵؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۲۰، ص ۳۷۱ و طباطبایی، المیزان، ج ۱۷، ص ۹۳.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲۰، ص ۳۷۱؛ طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۴۴۵؛ عروسی حویزی، نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۷۶ و طباطبایی، همان.

۳. اسراء: ۴۵.

۴. طوسی، التبیان، ج ۶، ص ۴۸۳؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱۳، ص ۱۵۵ و مکارم، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۴۳.

که خداوند بین آن‌ها و حضرت محمد ﷺ حجابی قرار داد که حضرت را نبینند.^۱ در نورالثقلین آمده است که ابوبکر کنار پیامبر ﷺ نشسته بود؛ مشرکان وقتی آمدند، او را دیدند؛ ولی حضرت محمد ص را ندیدند.^۲

غیبت انبیا و حجت‌های الهی

پس از بیان اختصاری از روایات در بحث چگونگی غیبت امام زمان ﷺ؛ در ادامه به بحث غیبت انبیا در قرآن کریم پرداخته خواهد شد:

الف) حضرت موسی ﷺ

در قرآن کریم در مورد غیبت حضرت موسی ﷺ آیاتی وجود دارند که به دو شباهت اساسی غیبت حضرت مهدی ﷺ و غیبت حضرت موسی ﷺ اشاره دارند:

ابتدا خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾؛ و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده؛ همین که بر جان او بیمناک شدی، او را به دریا بینداز، و مترس و غمگین مباش که ما وی را به تو برمی‌گردانیم و از پیامبرانش برمی‌گزینیم.^۳ این آیه شریفه به آغاز غیبت موسی ﷺ اشاره دارد، و این که ولادت و شروع غیبت آن حضرت همزمان است. در مورد امام زمان ﷺ نیز، ولادتش مخفی است^۴ و هم، پنهان زیستی امام از ابتدای ولادت. لذا راوی می‌گوید: از امام حسن عسکری ﷺ سوال کردم، آیا شما فرزندی دارید؟ حضرت فرمودند: «بله». گفتم: اگر برای شما اتفاقی بیفتد؛ ایشان کجاست؟ حضرت فرمودند: «مدینه».^۵ در حالی امام عسکری ﷺ آدرس

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۱۴۵ و عروسی حویزی، نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۶۹.

۲. همان.

۳. قصص: ۷.

۴. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۴-۴۳۱.

۵. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

مدینه را می‌دهند که هیچ‌کدام از نواب اربعه در زمان غیبت صغرا در مدینه سکونت نداشتند و همگی در سامرا و بغداد بودند. لذا این روایت و روایات مشابه، گویای آغاز غیبت با ولادت حضرت هستند.

در آیه دیگری علت غیبت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام چنین بیان شده است: (إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يُتْرُونَ بِكَ لِيُقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ)؛ همانا سران قوم درباره تو مشورت می‌کنند که تو را بکشند. پس [از مصر] بیرون رو. ^۱ در این آیه خداوند متعال از نقشه دشمن برای قتل حجت‌الاهی خبر می‌دهد که شخصی مؤمن آمد و به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام این خبر را رساند تا موسی عَلَيْهِ السَّلَام از این شهر بیرون برود.

علت خوف از قتل در مورد امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام هم وجود دارد. در رابطه با امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام در هیچ منبعی این چنین اشاره نشده است که مثلاً امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام به فرزندشان بفرمایند که بسپرم! از این شهر برو بیرون؛ ولی آن قدر نشانه‌ها و قراین برای خطر جان ایشان وجود داشت که امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام بعد از ولادت، فرزندش مهدی عَلَيْهِ السَّلَام را پنهان کردند. ^۲ تفاوت کار در این است که حضرت موسی در بین هزاران خانواده بنی اسرائیل، ولادتش مخفی بود و آن‌ها در مورد خانه خاصی نظر نداشتند؛ ولی امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام در معسکر زندگی می‌کردند و هر لحظه زیر نظر و در مواقعی به صورت ناگهانی هم خانه را بازرسی می‌کردند. و لذا نمی‌توانستند مثل مادر موسی تکفل فرزند را بر عهده بگیرند و به اجبار، حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام به منطقه‌ای دیگر فرستاده شدند.

خداوند در آیه‌ای دیگر، علت ترک کردن و غیبت موسی عَلَيْهِ السَّلَام را از زبان خودش بیان می‌کند که ترسان از کشته شدن و با مواظبت، شهر را ترک کرد و این، تنها دلیل برای غیبت موسی عَلَيْهِ السَّلَام است: (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)؛ موسی نگران از شهر خارج شد و گفت: پروردگارا! مرا از شر مردم ستمگر نجات ده! ^۳

۱. قصص: ۲۰.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۳. قصص: ۲۱.

در بیانی دیگر، موسی علیه السلام علت غیبت خود را برای بنی اسرائیل چنین بیان می‌کند: ﴿فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾؛ پس چون از شما ترسیدم، از نزدتان گریختم و لذا پروردگارم به من دانش و حکمت بخشید و مرا از فرستادگان خود قرار داد.^۱ در این آیه نیز حضرت موسی به تنها دلیل^۲ غیبت خود اشاره دارد. این نکته در روایتی از امام باقر آمده است:

إِذَا ظَهَرَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، قَالَ: ﴿فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾؛ خِفْتُمْ عَلَيَّ نَفْسِي وَجِئْتُكُمْ لَمَّا أُذِنَ لِي رَبِّي وَأَصْلَحَ لِي أَمْرِي؛ هنگامی که قائم ما ظهور کند، این آیه شریفه را تلاوت می‌کند: «از شما فرار کردم، هنگامی که از شما ترسیدم. پس خداوند به من حکم عطا کرد و مرا از مرسلین قرار داد.» از شما بر خودم ترسیدم و نزد شما آمدم، زمانی که خداوند من به من اجازه داد و امورم را بر من اصلاح کرد.^۳

امام زمان علیه السلام در بیان علت غیبت خود به همین آیه شریفه استدلال می‌کنند و در منابع ما خوف از قتل، مهم‌ترین علت غیبت عنوان شده است، تا جایی که شیخ طوسی می‌فرماید: «غیر از ترس از کشته شدن، هیچ علتی مانع از ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیست.»^۴

۱. شعراء: ۲۱.

۲. در این آیه شریفه نکته‌ای وجود دارد که خوف از قتل پوسته و مغز آن چیز دیگری است و آن (فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ) است. به عبارت دیگر، اگر چه موسی علیه السلام در ظاهر به دلیل خوف از قتل شهر را ترک کرد و خود صریحا به این نکته اشاره دارند؛ در حقیقت برای برگزیده شدن رفت و شاید غیبت دیگر موسی علیه السلام اگر چه کوتاه (وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اتَّمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً) (اعراف: ۱۴۲)، موید این نظر باشد که در این سفر و غیبت، تمام دلیل، وعده الهی برای رفتن به میعادگاه الهی بود و موید دیگر این که شروع بعثت حضرت موسی علیه السلام نیز پس از خروج از شهر بود.

۳. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۵.

۴. طوسی، مصباح المتعجد، ص ۹۰.

شباهت دیگر حضرت موسی علیه السلام با امام زمان علیه السلام در نوع زندگی بین مردم و شناخته نشدن است که موسی علیه السلام از کودکی در بین بنی اسرائیل و حتی در دامن بزرگ‌ترین دشمن خویش زیست و با آن‌ها مراد شده داشت و ایشان را می‌دیدند؛ ولی آن حضرت را نمی‌شناختند، و این همان نگاه از حضور حضرت در بین مردم است و این که شناخته نمی‌شوند.^۱

این شباهت نیز شاید منحصر به فرد باشد که موسی علیه السلام هم مثل حضرت مهدی علیه السلام ظهور مجدد نداشت؛ یعنی چنین نبود که قبل از غیبت در بین مردم به عنوان پیامبر زندگی کند و غایب شود و برگردد.

البته تمام این موارد، گویای این است که تنها گوشه‌هایی از حیات غیبت موسی علیه السلام به حیات و غیبت امام عصر علیه السلام شباهت دارد؛ والاتفاوت بسیار است. چنان که اشاره شد علت غیبت امام زمان علیه السلام متعدد است و غیبت موسی علیه السلام یک دلیل دارد؛ موسی علیه السلام در زمان غیبت با پیامبری دیگر ارتباط دارد، دارای زندگی خانوادگی و چه بسا در حال تربیت شدن برای مقام رسالت، است بر خلاف امام عصر علیه السلام که چنین نیست.

ب) حضرت ابراهیم علیه السلام

قرآن کریم غیبت حضرت ابراهیم علیه السلام را چنین بیان می‌دارد: «وَأَعْتَزَلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا* فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا»؛ و از شما و آنچه سواي خدا می‌خوانید، کناره می‌گیرم و پروردگارم را می‌خوانم. شاید در مورد دعای پروردگارم کم اطلاع نباشم؛ و همین که از آن‌ها و بت‌ها که به جای خدا می‌پرستیدند، کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و هر يك را پیامبر قرار دادیم.»^۲

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۶۳ و نعمانی، الغیبه، ص ۱۴۱.

۲. مریم: ۴۸ و ۴۹.

از این آیات برمی آید که حضرت ابراهیم ابتدا در بین قوم خود، به راهنمایی و انجام رسالت مشغول بوده است؛ ولی بر اثر کوتاهی‌های مردم از بین آن‌ها می‌رود. در تفسیر مجمع البیان آمده است: «هنگامی که از آن‌ها کناره‌گیری کرد و به سوی ارض مقدس رفت.»^۱ و مرحوم فیض کاشانی می‌فرماید: «بِالهِجْرَةِ إِلَى الشَّامِ؛ به شام هجرت کرده است.»^۲ همچنین خداوند در آیه‌ای دیگر در مورد هجرت حضرت ابراهیم می‌فرماید: ﴿فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۳؛ لوط به ابراهیم ایمان آورد و به ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم که او عزیز و حکیم است.» در مجمع البیان در تفسیر این آیه شریفه آمده است: «به فرمان خداوند از بین ملت ظالم به منظور هجرت بیرون می‌روم؛ زیرا اعمال آنان پلید است.»^۴ علامه طباطبایی در تفسیر المیزان چنین گفته است: «گویا منظور از مهاجرت به سوی پروردگار، دوری از وطن، و بیرون شدن از بین قوم و فامیل مشرک، و رفتن به سرزمین غربت برای خداست.»^۵ بنابراین، به تصریح قرآن کریم حضرت ابراهیم علیه السلام از میان قوم خود خارج شد و در ظاهر، غیبت کرد.

شبهات علل غیبت حضرت ابراهیم با علل غیبت امام زمان علیه السلام در این است که برخی روایات، علت غیبت امام را از امام باقر علیه السلام چنین بیان فرموده‌اند: «إذا غضب الله تبارك وتعالى على خلقه نخانا عن جوارهم؛ وقتی خداوند بر قومی غضب کند، ما را از میان آن‌ها می‌گیرد.»^۶ لذا به خاطر ظلم و گناه مردم، خداوند ابراهیم خلیل را از میان قوم گرفت.

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۵، ص ۱۷۵.

۲. فیض کاشانی، الصافی، ج ۳، ص ۲۸۴.

۳. عنکبوت: ۲۶.

۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۹، ص ۴۳.

۵. علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۱۸۰.

۶. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۴۳.

نکته بعد، پنهان زیستی ابراهیم خلیل در بدو ولادت و رشد و نمو پنهانی وی بوده است^۱ که در این ویژگی با امام عصر عجل الله تعالی فرجه شباهت دارند. البته علت غیبت این مدت کوتاه تا جوانی، خوف از قتل بوده است که با علت دیگری از علل غیبت مشابهت دارد.

البته این بیش تر شبیه رفتن به مخفیگاه است و غیبتی که قبلاً گفته شد نیز اعتزال و عدم ارتباط با مردم بود و حالت قهر داشت و این موارد، خیلی با غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه متفاوت است. در حالی که امام عصر عجل الله تعالی فرجه با امت بزرگی در ارتباط است و به خصوص در غیبت صغرا تمام امور شیعیان را رسماً عهده دار هستند و با یک واسطه با شیعیان ارتباط دارند و آن‌ها را رهبری می‌کنند.

ج) حضرت عیسی علیه السلام

در حدیثی از امام صادق علیه السلام چگونگی شباهت غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه با حضرت عیسی علیه السلام چنین بیان شده است: «أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ عَيْسَى فَيَقَالُ فِيهِ مَا قَبِلَ فِي عَيْسَى؛ اما سنت او از عیسی آن است که در حق او همان می‌گویند که درباره عیسی علیه السلام گفتند.»^۲ آنچه درباره عیسی علیه السلام گفته می‌شد در آیات زیر بیان شده است:

۱. «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتَوَفَّيكَ وَ رَأْفِعَكَ إِلَىٰ وَمُطَهِّرِكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلِ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»؛ و به یاد آر، آن زمان را که خدای تعالی گفت: ای عیسی! من تو را خواهم گرفت و به سوی خود بالا خواهم برد و از شر کسانی که کافر شدند، پاک خواهم کرد و پیروانت را بر کسانی که کافر شدند تا قیامت برتری می‌دهم. آن گاه برگشت تان به سوی من است، و من - بین شما در آنچه اختلاف می‌کنید، حکم خواهم کرد.»^۳

۱. علامه طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۲۹۹.

۲. صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۸.

۳. آل عمران: ۵۵.

۲. ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾؛ و این گفتارشان که ما مسیح عیسی بن مریم را کشتیم، با این که فرستاده خدا بود؛ ولی نه او را کشتند و نه به دار آویختند، بلکه از ناحیه خدا امر بر آنان مشتبه شد و آن‌ها که درباره وی اختلاف کردند، هنوز هم درباره عیسی در شك هستند. اگر ادعای علم می‌کنند، دروغ می‌گویند، مدرکی جز پیروی ظن ندارند و به یقین او را نکشته‌اند.^۱

۳. ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾؛ بلکه خدا وی را به سوی خویش بالا برد و عزت و حکمت، صفت خداست.^۲

۴. ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾؛ هیچ فردی از اهل کتاب نیست، مگر آن که قبل از مرگش به طور حتم به عیسی ایمان می‌آورد و عیسی در قیامت علیه آنان گواه خواهد بود.^۳

پس از بیان آیات راجع به حضرت عیسی، مشخص شد که آن‌ها خیال کردند حضرت عیسی را کشتند و به دار آویختند؛ اما قرآن می‌فرماید که امر بر آن‌ها مشتبه شد و شخص دیگری را کشتند؛ ولی از آن زمان تا کنون، هیچ مسیحی بی چنین چیزی را قبول ندارد و در سراسر جهان، روز به صلیب کشیده شدن حضرت عیسی علیه السلام را مراسم می‌گیرند و برای شهادتش اشک می‌ریزند! علاوه بر خوف از قتل که علت نجات خداوند در مورد حضرت عیسی است؛ با دقت در برخی روایات، نوعی از این واقعه سردرگمی بین رحلت و زنده بودن حضرت عیسی را می‌توان به حضرت مهدی علیه السلام تطبیق داد؛ چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالتَّنْوِيَةَ أَمَّا وَاللَّهِ لَيَغِيْبَنَّ إِمَامُكُمْ مِنْ سِنِينَا مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتَمَّخَّصَنَّ حَتَّى يُقَالَ مَاتَ قَتِيلَ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟؛ تا به

۱. نساء: ۱۵۷.

۲. همان: ۱۵۸.

۳. همان: ۱۵۹.

غایتی که گفته شد او مرده یا هلاک شده است و جست‌وجو کنند که به کدام وادی رفته است.^۱ احادیث دیگری نیز به این معنا وجود دارد که نه تنها مسلمانان، بلکه گروهی از شیعیان هم فکر می‌کنند حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه از دنیا رفته است. لذا نویسندگانی چون ابن خلدون و رشید رضا و احمد امین بر اصل انکار مهدی عجل الله تعالی فرجه برآمدند. البته خوف از قتل طبق صریح قرآن علت غیبت حضرت عیسی علیه السلام بیان شده و در قرآن به علت دیگری اشاره نشده است. لذا حرف مسیحیان، مبنی بر این که مسیح کشته شد، تا کفاره گناهان ما باشد، فرضیه‌ای بیش نیست و خلاف صریح قرآن است. نکته دیگر شباهت موعودگرایی در مورد حضرت عیسی با امام زمان عجل الله تعالی فرجه است که در موعودهای ادیان و مذاهب دیگر هیچ موعودی در جمع کارکردها از عیسی به حضرت شبیه‌تر نیست؛ چرا که به تصریح قرآن، همانند حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه زنده است و طبق روایات شیعه و سنی در زمان ظهور حضرت باز می‌گردند.^۲ این نکته غیر قابل انکار است که چگونگی غیبت حضرت عیسی علیه السلام با غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه متفاوت است؛ زیرا هیچ‌گونه ارتباطی با زمینیان برای حضرت عیسی ثبت نشده؛ مگر در زمان رجعت در دوران ظهور^۳ و علاوه بر آن، نحوه غیبت و چگونگی حیات ایشان کاملاً مبهم است. اما در مورد امام زمان عجل الله تعالی فرجه، نحوه زندگی، غیبت و ارتباط و ملاقات با شیعیان؛ روایات متعددی را به خود اختصاص داده است.

د) حضرت یوسف علیه السلام

در زمینه غیبت حضرت یوسف علیه السلام، این نکته قابل ذکر است که طبق آیات قرآن کریم، غیبت حضرت یوسف اجباری بوده و ایشان در آغاز و شروع غیبت خویش نقشی نداشته است: ﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۹۷؛ صدوق، علل الشرایع، ص ۳۴۷ و شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۳۷.

۲. ابن حماد، الملاحم و الفتن، ص ۳۸۶ و طوسی، الغیبة، ص ۴۳۶.

۳. قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۸؛ طوسی، مصباح المتعجد، ص ۴۳۶ و فیض کاشانی، الصافی، ج ۲، ص ۱۱۸.

يَشْعُرُونَ»^۱ و چون او را بردند و هم سخن شدند که در قعر چاه قرارش دهند، به او وحی کردیم که آنان را از این کارشان خبردار خواهی کرد، و آن‌ها ادراک نمی‌کنند.» بر اساس این آیه، ویژگی منحصر به فردی در غیبت حضرت یوسف وجود دارد که نشان می‌دهد، نوع غیبت ایشان از غیبت انبیای دیگر و به خصوص غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه تفاوت اساسی دارد اگر چه با قراین موجود در قرآن و نوع نگرش برادران یوسف به ایشان، خطر قتل جدی بود و از باب «عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد»؛ شاید بتوان گفت علت غیبت همان خوف از قتل بوده است؛ ولی شروع غیبت متفاوت است؛ یعنی به وجود آورندگان علت، خود، غیبت نبی خدا را موجب شدند. نکته دیگر این که عوامل غیبت مشخص بودند، یعنی قرآن آن‌ها را معرفی فرموده است که همان برادران حضرت یوسف بودند. پس هم علت غیبت مشخص است و هم عوامل آن و لذا با پشیمانی برادران و تحصیل امنیت برای پیامبر الاهی، ظهور اتفاق افتاد.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَجَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ»؛ برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند. او ایشان را شناخت؛ ولی آن‌ها وی را نشناختند.^۲ در حقیقت، این یک شباهت مهم در چگونگی غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه است؛ همان گونه که برادران حضرت یوسف ایشان را دیدار کردند و حضرت یوسف آن‌ها را شناخت؛ ولی برادران، یوسف را دیدند و نشناختند. همین منوال را امام صادق علیه السلام در مورد چگونگی غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌فرماید:

فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَفْعَلُ بِحُجَّتِهِ مَا فَعَلَ يُّوسُفَ أَنْ يَكُونَ يَسِيرُ فِي أَسْوَاقِهِمْ، وَ يَطَّأُ بُسْطَهُمْ، وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ؟ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُعْرِفَهُمْ بِنَفْسِهِ كَمَا أَدَانَ لِيُوسُفَ حَتَّى قَالَ لَهُمْ: «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ* قَالُوا أَأَنْتَ يَا يُّوسُفَ قَالَ أَأَنَا يُّوسُفَ وَهَذَا أَخِي»؛ این امت چگونه آن را انکار می‌کند؟ برادران یوسف، همه، اسباط و اولاد پیامبران بودند؛ اما با یوسف تجارت کردند و او را

۱. یوسف: ۱۵.

۲. یوسف: ۵۸.

فروختند؛ در حالی که او برادر آن‌ها بود و [بعدها که با او مراجعه کردند] او را شناختند تا آن که به آن‌ها گفت: من یوسف هستم. «۱ دقیقاً وضع ما همین است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه ما را می‌بینند و می‌شناسند؛ ولی ما حضرت را اگر ببینیم، نمی‌شناسیم: «فیراهم ولا یرونه یعنی یعرفهم ولا یعرفونه.»^۲

خداوند در ادامه به پایان مسیر غیبت و دیدار عاشقان و معشوق اشاره کرده است که ترسیمی زیبا از پایان انتظار و پیدا کردن ولی خدا است: «قَالُوا أَأَتٰكَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قَالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هَذَا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنَا إِنَّهُ مَن یَّتَّقِ وَ یُصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ»؛ گفتند: مگر تو یوسفی؟ گفت: من یوسفم، و این برادر من است. خدا به ما منت نهاد، که هر که بپرهیزد و صبور باشد، خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.^۳ در این آیه از برداشته شدن حجاب غیبت سخن به میان آمده است و لذا امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

اما سنه من یوسف فالستر یجعل الله بینه و بین الخلق حجاباً، یرونه ولا یعرفونه؛ اما سنت او از یوسف مستور بودن است، خداوند بین او و خلق حجابی قرار می‌دهد، مردم او را می‌بینند و نمی‌شناسند.^۴

که وقتی پروردگار عالم این حجاب را برداشت همه یوسف را شناختند. در حقیقت، داستان واقعی حضرت یوسف نمونه‌ای حقیقی از آغاز و پایان دوران پیچیده غیبت است با تبیین زیبایی از منتظر؛ منتظر حقیقی حضرت یعقوب و منتظران عوام - فرزندان - که با فشار و اصرار منتظر حقیقی در جست‌وجوی ولی خدا رفتند که برادران یوسف می‌باشند و پایان انتظار که توبه به وجود آورندگان غیبت، که آن هم برادران حضرت یوسف

۱. صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۴.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۲ و ۴۷.

۳. یوسف: ۹۰.

۴. صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۸، ح ۴۶.

هستند. طرف دیگر منتظر، یعنی حضرت یوسف که فکر نکنید فقط یعقوب‌های زمان درد کشیدند، بلکه منتظر که ولی خدا است نیز مشکلات فراروی خودش را دارد؛ منتهی منتظران در کنار خانواده و مردم؛ ولی منتظر تنهایی و البته به یاری پروردگار عالم.

۵) حضرت ادريس عليه السلام

در قرآن فقط سخن از بالا بردن ادريس شده است: ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا؛ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾؛ در این کتاب، ادريس را یاد کن که پیغمبری راستی پیشه بود و ما او را به مقامی بلند بالا بردیم.^۱ اما در این نکته که وی زنده است یا خیر، در آن اختلاف نظر است. مرحوم طبرسی در مجمع البیان به این نکته اشاره دارد که برخی می‌گویند ادريس عليه السلام به آسمان بالا برده شد و برخی ایشان را مثل حضرت عیسی زنده می‌دانند.^۲ مرحوم فیض کاشانی روایتی از امام باقر عليه السلام نقل می‌کند که ادريس به آسمان برده شد و بین آسمان چهارم و پنجم ملک الموت جان ایشان را گرفت.^۳ در تفاسیر و منابع روایی شیعه، نظر غالب رحلت حضرت ادريس است؛ اما برخلاف تفاسیر و منابع شیعه، در تفاسیر و منابع اهل سنت اشاره شده که حضرت ادريس زنده است؛ چنان که سیوطی در تفسیر جلالین^۴؛ حقی بروسوی در تفسیر روح البیان می‌گوید: «اختلف القائلون بانه - ادريس - في السماء أهو حى فيها أم ميت فالجمهور على انه حى و هو الصحيح؛ در زنده بودن یا مرگ ادريس اختلاف نظر است. جمهور علما زنده بودن را پذیرفتند و همان نظر صحیح است.»^۵ آلوسی نیز در روح المعانی می‌گوید: «و عن مقاتل أنه ميت في السماء و هو قول

۱. مریم: ۵۶ و ۵۷.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۵، ص ۱۸۲.

۳. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۵۷ و فیض کاشانی، الصافی، ج ۳، ص ۲۸۵.

۴. سیوطی، تفسیر جلالین، ج ۱، ص ۳۱۲.

۵. حقی بروسوی، روح البیان، ج ۵، ص ۳۴۳.

شاذ؛ در مقاتل گفته شده که ادريس در آسمان مرده است و اين قول شاذ است.^۱ بنا بر اين، نظر پذيرفته شده در اهل سنت، حيات حضرت ادريس است؛ ولي نظر شيعه بر رحلت ايشان. لذا شباهت غيبت امام مهدي عليه السلام با غيبت حضرت ادريس اين است که به خاطر خوف از جان از بين امت غايب شدند؛ ولي آن اخبار و اجماعی که بر رجعت حضرت عیسی هست، برای جناب ادريس نیست و ظاهرا ايشان هيچ ارتباطی با اهل زمين نداشته و نقش خاصی هم برای ايشان در عصر ظهور بيان نشده است.

شباهت دوم حضرت ادريس با امام زمان عليه السلام اين است که مسجد سهله که قرار است خانه امام زمان عليه السلام باشد؛ در روايات، منزل حضرت ادريس نیز معرفی شده است.^۲ البته برخلاف حضرت خضر که در همين روايت امام صادق عليه السلام اشاره دارد مسجد سهله موضع «راکب» است؛ راوی سوال می‌کند: راکب کیست؟ حضرت می‌فرماید: «خضر».

۱) حضرت یونس عليه السلام

خداوند متعال در قرآن کریم، غيبت حضرت یونس را از جانب خود ايشان معرفی می‌کند؛ اگر چه انبيای الهی معصوم هستند؛^۳ ترک اولی ضرری به عصمت نمی‌زند.^۴ لذا مردم در غيبت حضرت یونس مقصر بودند؛ ولی علت تام غيبت حضرت یونس نبودند. لذا خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ؛ لَلْبَيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ فَتَبَدُّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ﴾؛ و اگر او از تسبیح‌گویان نمی‌بود، حتما در شکم ماهی تا روزی که خلق مبعوث شوند، باقی می‌ماند؛ ولی چون از تسبیح‌گویان بود، ما او را به خشکی پرتاب کردیم؛ در حالی که مریض بود.^۵ ظاهرا در

۱. آلوسی، روح المعانی، ج ۸، ص ۴۳.

۲. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۲.

۳. طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۴۲۶.

۴. همان.

۵. صافات: ۱۴۳-۱۴۵.

غیبت مردمند که از خداوند درخواست می‌کنند تا ولی خود را به میان آنان برگرداند؛ ولی در قضیه حضرت یونس درخواست خلاصی از غیبت، دو طرفه بود؛ یعنی هم مردم توبه کردند^۱ و هم حضرت یونس به درگاه خداوند استغاثه و انابه داشت. از آن جا که علت غیبت یونس گناهان مردم بود، از باب نَحَانَا عَنْ جَوَارِهِمْ^۲ بود که یکی از علل غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه نیز این است؛ اما علت تامه مردم نبودند و لذا زود توبه کردند.

غیبت حضرت یونس با غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه متفاوت است؛ زیرا غیبت حضرت یونس چند ده روز بود و خیلی زود مردم ظهور را درک کردند، محل زندگی یونس مشخصاً شکم ماهی بود و ایشان با پیروانش ارتباطی نداشت و حال آن که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در بین مردم زندگی می‌کنند و با مردم به نحو نامحسوس ارتباط دارند. علاوه بر آن، یونس برای مردم کاملاً شناخته شده بود، چون مدت زیادی پیغمبر آنان بود و اگر در دوران غیبت، ایشان را می‌دیدند می‌شناختند - لذا چه در شکم ماهی و چه زمان بیرون آمدن تنها بود- ولی حضرت مهدی چون از ابتدا غیبت دارند قابل شناسایی نیستند.

ز) حضرت عزیر عجل الله تعالی فرجه

طبق بیان قرآن، غیبت حضرت عزیر با غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه و حتی انبیای دیگر تفاوت اساسی دارد: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ...»؛ یا مثل مردی که بر دهکده‌ای گذر کرد که با وجود بناهایی که داشت، از ساکنان خالی بود. از خود پرسید: خدا چگونه مردم این دهکده را زنده می‌کند؟! پس خدا او را صد سال بمیرانید، آن‌گاه زنده اش کرد.»^۳

۱. العروسی الحویزی، نورالثقلین، ج ۲، ص ۳۲۹.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۴۳.

۳. بقره: ۲۵۹.

علت غیبت حضرت عزیر اصلاً مشخص نیست، مگر همین عبارت: «أَنْىِ يَحْيى هَذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ ولی اگر ایجاد این سوال در ذهن حضرت عزیر، علت غیبت باشد؛ با چند ماه یا نهایت چند سال هم سازگار بود؛ چرا این مدت طولانی؟! البته روایتی در تفسیر قمی آمده است: «وَكَانَ عَزِيرٌ لَمَّا سَلَطَ اللّهُ بُخْتَ نَصَرَ عَلَى بَنىِ إِسْرَائِيلَ هَرَبَ وَ دَخَلَ فِى عَيْنٍ وَ غَابَ فِيهَا؛ عزیر در جنگ با بخت نصر داخل چشمه‌ای شد و در آن غایب گردید.»^۱ اگر این روایت را بپذیریم، علت غیبت حضرت عزیر می‌شود خوف از قتل و تقریباً اکثر غیبت‌ها بر اثر همین علت به وجود آمده و شاید به همین دلیل باشد که شیخ طوسی گفته است که علت غیبت تنها خوف از قتل است^۲ و این علت، برای غیبت انبیا دور از ذهن نیست. در تتبعی که در منابع تفسیری و روایی انجام پذیرفت، اقوال دیگری وجود دارد که پشتوانه‌ای برای استدلال ندارد و لذا به بیان آن‌ها پرداخته نشد.

مطلب دیگر قابل استفاده در مورد حضرت عزیر که با بحث مهدویت مرتبط است؛ اثبات رجعت و زنده شدن پس از مرگ در زمان ظهور است: «فَأَمَاتَهُ اللّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ»؛ و در ادامه آیه، بحث اثبات طول عمر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه هم با طعام حضرت عزیر قابل تطبیق است: «فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ»؛^۳ یعنی این غذا و نوشیدنی مثل نان و آب انگور بعد از صد سال اصلاً تغییری نکرده است و هنوز تازه بود و حال آن که نان و آب انگور در کمتر از دو روز تازگی آن‌ها از بین می‌رود.

ح) حضرت خضر علیه السلام

در قرآن کریم، راجع به غیبت حضرت خضر مطالبی وجود ندارد؛ تنها چند آیه در قرآن راجع به ملاقات حضرت موسی با یکی از بندگان عالم خداوند وجود دارد:

۱. قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۰.

۲. طوسی، مصباح المتعجد، ص ۹۰.

۳. بقره: ۲۵۹.

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا؛ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَن تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ تُرْسِدًا﴾؛ پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خویش رحمتی به او داده بودیم و از نزد خویش دانشی به او آموخته بودیم؛ موسی به او گفت: آیا تو را پیروی کنم که به من از آنچه آموخته‌ای، کمالی بیاموزی.^۱

﴿وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾؛ و من این کار را از پیش خود نکردم، چنین است توضیح چیزها که بر آن توانایی شکیبایی آن را نداشتی.^۲

اگر چه در این آیات به نام حضرت خضر تصریح نشده است؛ در اکثر تفاسیر^۳ ملاقات حضرت موسی را با حضرت خضر دانسته‌اند و این، تقریباً از مسلمات در تفاسیر است.

در روایات نیز وجود حضرت خضر مورد تأیید است. فیض کاشانی می‌گوید، مراد از «عبد» در آیه حضرت خضر است. اخبار در این زمینه به حد استفاضه است^۴ مرحوم کلینی^۵، مرحوم صدوق^۶، شیخ طوسی^۷، مرحوم نعمانی^۸ و مرحوم حر عاملی^۹ بر اسم حضرت خضر در ذیل این آیات شریفه تصریح دارند که بر اساس این مجموعه از روایات و تفاسیر، داستان ملاقات حضرت موسی و حضرت خضر امری مسلم و وجود این شخصیت الهی امری یقینی است.

۱. کشف: ۶۵ و ۶۶.

۲. همان: ۸۲.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱۳، ص ۴۷۴؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۵، ص ۱۰۳؛ طوسی، الغیبه، ج ۷، ص ۶۹ و قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰.

۴. فیض کاشانی، الصافی، ج ۳، ص ۲۵۱.

۵. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۶۴۹.

۶. صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۹ و صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۵۵۰.

۷. شیخ طوسی، مصباح المتجهد، ج ۲، ص ۸۱۱ و شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۶۹.

۸. النعمانی، الغیبه، ص ۹۸.

۹. حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۸۵.

در مورد زمان ولادت و آغاز زندگی حضرت خضر اختلاف است؛ برخی ایشان را از نوادگان حضرت نوح^۱ و برخی ایشان را فرزند حضرت آدم دانسته‌اند^۲، برخی زندگی ایشان را در دوران ذوالقرنین گزارش داده‌اند^۳؛ در نتیجه با وجود گونه‌های مختلف نظر قطعی در مورد ولادت و ابتدای زمان حیات حضرت خضر وجود ندارد. از منابع مذکور، هم حیات حضرت خضر در اعصار مختلف اثبات می‌شود؛^۴ و هم عدم رحلت ایشان؛ چرا که در هیچ منبعی از منابع مذکور به تاریخ وفات ایشان اشاره‌ای نگردیده است.

علامه حلی در تذکرة الفقهاء می‌گوید: شیعه بر حیات حضرت خضر تا کنون تصریح دارد؛^۵ عامه نیز بر حیات ایشان تاکید دارند؛ چنانکه در تاریخ طبری^۶، البدایه و النهایه^۷، صحیح ابن حبان^۸، به این نکته تصریح شده است؛ تا جایی که صاحب تفسیر روح البیان، زنده بودن حضرت خضر را به مشهور جمهور علمای عامه نسبت می‌دهد. همچنین ابن صلاح گفته است که جمهور علمای عامه بر این قول متفق هستند که خضر تا امروز زنده است.

خضر در نزد اهل کتاب

در منابع عامه، ابن اثیر در «الکامل» آورده است:

قال أهل الكتاب: إن موسى صاحب الخضر هو موسى بن منشى بن يوسف بن يعقوب، و الحديث الصحيح عن النبي ﷺ، أن موسى صاحب الخضر هو موسى بن عمران على ما

۱. صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۱ و آلوسی، روح المعانی، ج ۸، ص ۳۱۲.
۲. حقی بروسوی، روح البیان، ج ۶ و ۵، ص ۲۶۸.
۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۸ و قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰.
۴. حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۵۸ و ابن براج، جواهر الفقه، مسئله ۴۲، ص ۲۵۰.
۵. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ص ۲۹۰.
۶. طبری، ج ۱، ص ۳۶۵-۳۷۶.
۷. ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۲۵-۳۳۶.
۸. ابن حبان، صحیح، ج ۱۴، ص ۱۰۹-۱۱۰ و بخاری، صحیح بخاری، ج ۷، ص ۳۰۰.

نذکره. و كان الخضر مّمن كان في أيام أفریدون الملك ابن اثغیان في قول علماء [أهل] الكتب الأول قبل موسى بن عمران. و قيل: إنّه كان على مقدّمة ذی القرنین الأكبر الّذی كان في أيام إبراهيم الخلیل، و إنّه بلغ مع ذی القرنین نهر الحیاة فشرّب من مائه و لا یعلم ذو القرنین و من معه، فخلّد و هو حی عندهم إلى الآن؛ اهل کتاب گفته اند: آن موسی که با خضر همنشین و دوستی داشت، موسی بن منشی بن یوسف بن یعقوب بود؛ ولی حدیث درست از پیامبر ﷺ، این است که موسای دوست خضر، موسی بن عمران بوده است؛ چنان که ما به ذکر آن خواهیم پرداخت. آن خضر، به گفته علمای اهل کتاب های نخستین، از کسانی بوده که در روزگار افریدون بن اثغیان می زیسته و پیش از موسی بن عمران بوده است. گفته شده است که او از پیشروان لشکر ذو القرنین بزرگ بوده که در ایام ابراهیم خلیل علیه السلام به سر می برده است. او همراه ذو القرنین به چشمه آب زندگانی رسید و از آب آن نوشید؛ در حالی که ذو القرنین و کسانی از این پیشآمد آگاهی نداشتند. در نتیجه، خضر عمر جاودانی یافت و به عقیده آن گروه از علماء تا امروز زنده است.^۱

البته در تفسیر نمونه از منابع یهودی داستانی ذکر شده است که بنا بر نظر نویسنده به داستان حضرت موسی و حضرت خضر در قرآن شباهت دارد؛ اگر چه آن داستان برای الیاس و یوشع بن لاوی نقل شده و ساختار شکلی داستان نیز متفاوت است.^۲

چگونگی غیبت حضرت خضر

در این خصوص، حضرت خضر شباهت های متعددی با امام زمان علیه السلام دارند که به مواردی اشاره می گردد:

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۱۰.

۱. **ابهام در نحوه زندگی:** حضرت خضر در زمان غیبت در روی زمین زندگی می‌کنند؛ ولی چگونگی زندگی ایشان بر کسی مشخص نیست؛ مانند نحوه زندگی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در زمان غیبت ایشان که برای عموم شیعیان نامشخص است.

۲. **مسکن:** مرحوم مجلسی در بحار الانوار حدیثی نقل می‌کند: «وَفِيهِ مَسْكَنُ الْخَضِرِ»؛ یعنی محل زندگی و خانه ایشان - هنگام حضور - مسجد سهله است.^۱ در همین حدیث و احادیث دیگری که علامه مجلسی آورده، مسجد سهله به عنوان منزل حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه ذکر شده است.

۳. **ملاقات:** چنان که گاه گاهی برخی از اولیای خدا به محضر حضرت مهدی مشرف می‌شوند؛ حضرت خضر نیز گاه گاهی با ائمه معصوم ملاقات داشته‌اند؛ چنان که با پیامبر اکرم^۲ و امیرمؤمنان^۳ دیدار کرده است. البته ابن کثیر در البدایه و النهایه روایات دیدار حضرت خضر با امیرالمؤمنین عجل الله تعالی فرجه را ضعیف می‌داند. در منابع، دیدار ایشان با برخی امامان دیگر نیز ثبت شده است؛^۴ از جمله دیدار مستمر خضر با امام زمان عجل الله تعالی فرجه چرا که در روایتی فلسفه حیات حضرت خضر، مونس بودن ایشان در زمان غیبت و تنهایی امام عصر عجل الله تعالی فرجه بیان شده است.^۵

۴. **دیده شدن و شناخته نشدن:** از آن جا که نظر پذیرفته شده در مورد چگونگی غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه همین گزینه است؛^۶ در مورد تمام ملاقات‌هایی که در منابع شیعی و عامه آمده‌اند، این نکته قطعی است که عموم مردم، ایشان را نشناخته‌اند، بلکه با سوال برخی حضار،

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۴۳۶.

۲. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۵ و ثعلبی نیشابوری، الکشف والبيان فی تفسیر القرآن، ص ۱۹۸.

۳. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۷۹؛ نعمانی، الغیبه، ص ۵۹؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۲۵ و ابن کثیر، الکامل، ۱۴۰۷؛ ج ۱، ص ۳۳۲.

۴. صدوق، علل و الشرایع، ج ۲، ص ۳۸۷ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۸۶.

۵. مجلسی، همان، ج ۱۳، ص ۲۹۹.

۶. صدوق، علل و الشرایع، ج ۲، ص ۵۳۰؛ رحیمی جعفری، حقیقت غیبت از منظر روایات، ص ۴۳-۷۷.

یا با معرفی شخص ملاقات شونده، با خبر شدند که این شخص حضرت خضر بوده است. شکی نیست که نوع غیبت امام زمان علیه السلام و شخصیت ایشان با غیبت و شخصیت حضرت خضر متفاوت است. به هر حال، امام زمان علیه السلام به عنوان حجت و خلیفه الهی بر روی زمین و واسطه فیض بین مخلوق و خالق است که حضرت خضر هم یکی از آنان است و به همین مرتبه ارتباط امام با اهل زمین پیش تر قابل حس است تا حضرت خضر که نحوه ارتباط مبهمی دارند.

۵. طولانی بودن مدت غیبت: به ناچار باید گفت که غیبت حضرت خضر از غیبت امام زمان علیه السلام طولانی تر است. به هر حال، غیبت ایشان به قبل از اسلام بر می‌گردد و یکی از دلایل طول عمر حضرت مهدی علیه السلام، طول عمر ایشان و علاوه بر آن، دلیل طولانی بودن غیبت است.

۶. علت غیبت هر دو سرّ الهی است: در حدیثی از امام صادق علیه السلام یکی از علل غیبت امام زمان علیه السلام سرّ الهی بیان شده است. امام علیه السلام در تبیین چگونگی مصلحت رمز و راز بودن غیبت حضرت، به ملاقات حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر اشاره می‌کنند:

إن لصاحب هذا الامر غيبة لا بد منها يرتاب فيها كل مبطل، فقلت: ولم جعلت فداك؟ قال: لا امر لم يؤذن لنا في كشفه لكم؟ قلت: فما وجه الحكمة في غيبته؟ قال: وجه الحكمة في غيبته وجه الحكمة في غيبات من تقدمه من حجج الله تعالى ذكره، إن وجه الحكمة في ذلك لا ينكشف إلا بعد ظهوره كما لم ينكشف وجه الحكمة فيما أتاه الخضر عليه السلام من خرق السفينة، وقتل الغلام، وإقامة الجدار لموسى عليه السلام إلى وقت افتراقهما. يا ابن الفضل: إن هذا الامر أمر من (أمر) الله تعالى وسر من سر الله، وغيب من غيب الله، ومتى علمنا أنه عزوجل حكيم صدقنا بأن أفعاله كلها حكمة وإن كان وجهها غير منكشف؛^۱ ناگزیر، برای صاحب الامر علیه السلام غیبتی است که هر باطل جویی در آن به شک می‌افتد. «گفتم: فدای شما شوم، برای چه؟ فرمود: «به خاطر امری که ما اجازه نداریم آن را هویدا کنیم.» گفتم: در آن غیبت چه حکمتی وجود دارد؟ فرمود: «حکمت غیبت او

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۶ و ج ۲، ص ۴۸۲ و طوسی، الغیبه، ص ۲۹۰.

پس از ظهورش آشکار گردد؛ هم چنان که وجه حکمت کارهای خضر علیه السلام از شکستن کشتی و کشتن پسر و به پا داشتن دیوار، بر موسی علیه السلام روشن نبود تا آن که وقت جدایی آن‌ها فرا رسید. ای پسر فضل! این امر، امری از امور الاهی و سزای از اسرار خدا و غیبی از غیوب پروردگار است و چون دانستیم که خدای تعالی حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همه افعال او حکیمانه است اگرچه وجه آن آشکار نباشد.»

بنابراین، اگر چه عللی برای غیبت بیان شده است، علت اصلی غیبت حضرت مهدی علیه السلام بر ما نامعلوم است.^۱ از طرفی، در هیچ یک از منابع، برای غیبت حضرت خضر دلیلی قابل استناد بیان نشده و ظاهراً علت غیبت ایشان سزای از اسرار الاهی است. همین جا می‌توان گفت که در حقیقت در زمینه غیبت امام زمان علیه السلام با حضرت خضر تفاوتی هست و آن این که در بیان علت غیبت ایشان تنها به این نکته اشاره شده است که مونسی باشند برای حضرت در تنهایی غیبت، که البته در منابع اولیه به آن اشاره‌ای نگردیده است.

تفاوت بعدی غیبت حضرت خضر با امام زمان علیه السلام در نوع غیبت است، مبنی بر این که حضرت خضر ابتدا در بین مردم بوده، اگر چه مدت آن نامشخص است؛ ولی امام زمان علیه السلام از ابتدای ولادت، پنهان زیست هستند و در واقع، آغاز غیبت از سال ۲۶۰ هجری قمری نبوده است. لذا آمدن حضرت خضر در عصر ظهور در حقیقت ظهور مجدد ایشان است؛ برخلاف امام عصر علیه السلام که از ولادت امتداد داشته است.

۱. رحیمی جعفری، حقیقت غیبت از منظر روایات، ص ۲۵۰-۲۶۴.

نتیجه گیری

در این مقاله مشخص شد که در مقایسه غیبت انبیای الهی، غیبت حضرت خضر با غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه شبیه تر است. مهم ترین دلیل این که زنده بودن حضرت خضر، نه مانند حضرت عیسی است که به آسمان رفته است، بلکه همانند حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در روی زمین زندگی می کند؛ یعنی همانند حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بر زمین راه می رود، می خورد و می نوشد و با وسایل امروز زندگی می کند که هیچ یک از انبیای دیگر چنین شباهتی با حضرت ندارند. حتی بنا بر برخی احادیث، وی در کنار امام زمان عجل الله تعالی فرجه می باشد. در طول عمر نیز حضرت خضر مانند امام زمان عجل الله تعالی فرجه است و البته بنا بر منابع شیعه و اهل سنت، حضرت عیسی نیز چنین است. بیش ترین شباهت در علت غیبت راجع به حضرت موسی بود که با روایات ما تطبیق کامل دارد. بیش ترین شباهت و در حقیقت یک سناریوی کامل از غیبت و ظهور، غیبت حضرت یوسف بود که تبیین گردید.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن الکرّم، **الکامل**، دارصادر، بیروت، ۱۳۸۵ق.
۲. ابن حبان، محمد، **صحیح ابن حبان**، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۳. ابن کثیر، اسماعیل، **البدایه و النهایه**، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۴. آلوسی، محمود، **تفسیر روح المعانی**، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۵. بخاری، محمد بن اسماعیل، **صحیح بخاری**، وزارة الاوقاف لجنة إحياء كتب السنة، قاهره، ۱۴۱۰ق.
۶. ثعلبی، احمد بن محمد، **الکشف والبیان فی تفسیر القرآن**، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق.
۷. حر عاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعه**، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۹ق.
۸. حقی بروسوی، اسماعیل، **تفسیر روح البیان**، دارالفکر، بیروت، بی تا.
۹. ذهبی، شمس الدین کحکدبن احمد، **میزان الاعتدال فی نقد الرجال**، محقق: علی محمد البجاوی، بیروت، ۱۳۸۲ق.
۱۰. رحیمی جعفری، محسن، **حقیقت غیبت از منظر روایات**، بنیاد فرهنگي مهدی موعود، قم، ۱۳۹۱.
۱۱. سیوطی، جلال الدین، **تفسیر جلالین**، موسسه النر للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۶ق.
۱۲. صدوق، ابو جعفر محمد، **من لا یحضره الفقیه**، جماعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۳ق.
۱۳. _____، **کمال الدین و تمام النعمه**، مترجم: منصور پهلوان، دار الحدیث، قم، ۱۳۸۵.
۱۴. _____، **علل الشرایع**، مترجم: محمد جواد ذهنی تهرانی، امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، ۱۳۸۰.

۱۵. طباطبائی، محمدحسین، **المیزان**، مترجم: محمدباقر موسوی همدانی، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، ۱۴۰۹ق.

۱۶. طبرسی، احمد بن علی، **احتجاج**، مترجم: بهراد جعفری، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۱.

۱۷. طبرسی، فضل بن الحسن، **مجمع البیان**، مترجم: فراهانی، قم، ۱۳۶۰.

۱۸. _____، **جوامع الجامع**، بنیاد پژوهش‌های آستانه قدس رضوی، مشهد،

۱۳۷۷.

۱۹. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ طبری**، مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم، دار التراث، بیروت،

۱۳۸۷ق.

۲۰. طوسی، محمد، **الغیبه**، تحقیق: عبادالله تهرانی وعلی احمد ناصح، دار المعارف الاسلامیه، قم،

۱۴۱۱ق.

۲۱. _____، **التبیان**، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

۲۲. _____، **مصباح المتعجد**، موسسه فقه الشیعہ، بیروت، ۱۴۱۱ق.

۲۳. عروسی حویزی، عبد العلی بن جمعه، **نور الثقلین**، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ق.

۲۴. فیض کاشانی، ملا محسن، **الصافی**، الصدر، تهران، ۱۴۱۵ق.

۲۵. قاضی ابن براج، عبدالعزیز بن نحیر، **جواهر الفقه-العقائد الجعفریه**، جامعه مدرسین حوزه

علمیه قم، قم، ۱۴۱۱ق.

۲۶. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، **الخرائج والجرائج**، موسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، قم،

۱۴۰۹ق.

۲۷. قمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر قمی**، دارالکتب، قم، ۱۳۶۷.

۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، محقق: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، تهران،

۱۴۰۷ق.

۲۹. مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.

۳۰. آیت الله مکارم، ناصر، **تفسیر نمونه**، محقق: جمعی از نویسندگان، دارالکتب الاسلامیه، قم،

۱۳۷۴.

۳۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، **الغیبه**، محقق: علی اکبر غفاری، نشر صدوق، تهران، ۱۳۹۷ق.

۳۲. نعیم بن حماد، **الفتن ابن حماد**، مصحح: شوری مجدی بن منصور، دارالکتب العلمیه،

بیروت، ۱۴۲۳ق.

بررسی و تحلیل صفت خاتم الاوصیا در تراث اسلامی

مسعود زائری^۱

چکیده

از جمله راه‌های شناخت شخصیت فردی و یا جایگاه اجتماعی ائمه علیهم‌السلام، آشنایی با اوصافی است که به آن‌ها متصف و از طریق آن‌ها به مردم معرفی شده‌اند. صفت خاتم الاوصیا یکی از اوصافی است که در جوامع حدیثی و دعایی ما وجود دارد و به معنای پایان دهنده سلسله جانشینان پیامبر می‌باشد. اصل ثبوت این صفت برای امام زمان علیه‌السلام به واسطه روایات متعددی قابل اثبات است؛ لکن با بررسی جوامع روایی شیعی و اهل سنت، مشاهده می‌کنیم امیرالمومنین علیه‌السلام نیز به چنین صفتی متصف هستند، و این در ظاهر امر تناقضی آشکار است؛ اما با بررسی دقیق معلوم می‌شود این اتصاف‌ها به اعتبارهای گوناگون است و دارای تناقض ابتدایی است که از بین خواهد رفت.

واژگان کلیدی: اسلام، تشیع، امام مهدی عجله‌الله‌فی‌قربانہ، امیرالمومنین علیه‌السلام، خاتم الاوصیا.

شناخت ائمه اطهار علیهم السلام و تمسک به این ذوات مقدس، از جمله عواملی است که نقش بسزایی در رشد و تربیت انسان‌ها دارد. در این بین، یکی از مهم‌ترین راه‌های شناخت شخصیت فردی و اجتماعی معصومان، آشنایی با اوصاف آن‌ها است. تتبع و بررسی جوامع روایی و دعایی، ما را به این مهم رهنمون می‌کند که در بیان اوصاف معصومان از دو دسته صفات استفاده شده است: الف) اوصاف عامی که بر تک تک معصومان علیهم السلام قابل تطبیق است؛ ب) اوصافی که مختص معصومی خاص است.

صفت «خاتم الاوصیا»، از جمله صفات مهم در منظومه اعتقادی شیعه است. بررسی دقیق و مصداق‌شناسی این صفت، موجب خواهد شد تا شمار دقیق ائمه شیعیان مشخص گردد و بدین واسطه هیچ انسان مغرض و یا سوء استفاده‌گری نتواند در بحث تعداد امامان خدشه وارد کند. در نوشتار پیش رو، ضمن محور قرار دادن یکی از احادیث دال بر این صفت، در مرحله نخست به بررسی و تحلیل آن و جمع‌آوری روایات هم‌خانواده پرداخته خواهد شد و در مرحله بعد، در صدد پاسخ به این سوال خواهیم بود که آیا صفت خاتم الاوصیا از صفات اختصاصی است یا از صفات عام می‌باشد؟ و اگر صفت اختصاصی است، برای کدام معصوم استفاده شده است.

قابل ذکر است بر اساس بررسی‌ها؛ هرچند عده‌ای از نویسندگان به مناسبت حدیثی که در آن، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه به وصف خاتم الاوصیا معرفی شده‌اند، توضیحاتی در مورد این صفت بیان کرده‌اند؛ اما تاکنون تحقیق مستقلی در این باره انجام نشده است و به نظر می‌رسد تحقیق حاضر، اولین قدم در تحلیل دقیق این صفت برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه باشد.

مقام اول: امام مهدی عجل الله تعالی فرجه موصوف به صفت خاتم الاوصیا

با مشاهده جوامع حدیثی، در می‌یابیم احادیث گوناگونی وجود دارند که در آنها، صفت خاتم الاوصیا به کار رفته است. به عنوان نمونه، حدیثی در کتاب شریف کمال الدین شیخ صدوق و الغیبه مرحوم طوسی (با اختلاف اندک) وجود دارد که بدین شرح است:

حَدَّثَنِي طَرِيفُ أَبُو نَصْرِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عجل الله تعالی فرجه فَقَالَ عَلَيَّ بِالصَّنْدَلِ الْأَحْمَرِ فَأَتَيْتُهُ بِهِ ثُمَّ قَالَ أَتَعْرِفُنِي قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ مَنْ أَنَا فَقُلْتُ أَنْتَ سَيِّدِي وَابْنُ سَيِّدِي فَقَالَ لَيْسَ عَنِّي هَذَا سَأَلْتُكَ قَالَ طَرِيفُ فَقُلْتُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَبَيَّنَ لِي قَالَ أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَبِي يَدْفَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِی وَشِيعَتِي؛ ابو نصر طریف می‌گوید: بر صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه وارد شدم؛ فرمود: «برایم صندل سرخ بیاور»؛ برایش آوردم. سپس فرمود: «آیا مرا می‌شناسی؟» گفتم: آری. فرمود: «من کیستم؟» گفتم: شما آقای من و فرزند آقای من هستید. فرمود: «از این نپرسیدم.» گفتم: فدای شما شوم، برایم بیان کنید! فرمود: «من خاتم الاوصیا هستم و خدای تعالی به واسطه من بلا را از خاندان و شیعیانم برطرف می‌کند.»

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه در این حدیث خود را با وصف «خاتم الاوصیا» معرفی می‌کنند؛ اما مطلبی که شایسته است به آن پرداخته شود، بررسی معنای لفظ «خاتم الاوصیا» است.

صفت خاتم الاوصیا متشکل است از دو کلمه «خاتم» و «اوصیا»؛ که باید معنای دقیق هر کلمه را بیان کرد.

در مورد ساختار صرفی کلمه «خاتم»، سه احتمال وجود دارد: فعل ماضی از باب مفاعله؛ مصدر به معنای اسم فاعل و اسم مفعول؛ اما در مورد معنای این کلمه در کتاب العین چنین آمده

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱.

است: «الْحَاتَمُ: ما يوضع على الطينة والختم: الطين الذي يختم به على كتاب»^۱ و در کتاب معجم المقاییس نیز چنین آورده است: «هو بُلُوغُ آخِرِ الشَّيْءِ. يقال خَتَمْتُ العَمَلَ.»^۲

بر این اساس، «خاتم» چیزی است که با آن، به امری پایان می‌دهند. و لذا به مهری که در آخر نامه زده می‌شود، می‌گویند؛ زیرا این مهر به معنای تمام شدن و خاتمه پیدا کردن نامه است.

در مورد کلمه «اوصیا» گفته شده است که این کلمه جمع «وصی» است. کلمه وصی صفت مشبیه است بر وزن فعیل که می‌تواند به معنای فاعل یا مفعول باشد. در کتاب معجم المقاییس این لغت چنین معنا شده است: «أصلٌ يدلُّ على وَصَلِ شَيْءٍ بِشَيْءٍ. وَ وَصَيْتُ الشَّيْءَ: وَصَلْتُ وَ الوصية من هذا القياس، كأنه كلامٌ يوصى أى يوصل.»^۳

در حقیقت «وصی» به کسی می‌گویند که مامور می‌شود به وصیتی عمل کند. در اصطلاح کلامی به شخصی که به وصیت پیامبر یا امام قبل خود، مسئولیت امور دین را بر عهده دارد، «وصی» می‌گویند؛ یعنی شخصی که پیامبر، اجرای امور دین را به او وصیت کرده است.

نتیجه این که وقتی در حدیث مذکور، حضرت مهدی عجل الله فرجه به عنوان خاتم الاوصیا معرفی شده‌اند، به این معنا است که ایشان پایان دهنده سلسله جانشینان و اوصیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند و بعد از ایشان شخص دیگری به عنوان وصی وجود نخواهد داشت.

با توجه به معنایی که از صفت «خاتم الاوصیا» بیان شد، اشکالی به نظر می‌رسد و آن، این که اعتقاد به «رجعت» یکی از اختصاصات و قطعیات مذهب شیعه است و بر اساس روایات متعددی امام حسین و امیرالمومنین علیهما السلام، از جمله رجعت کنندگان و حاکمان بعد از وفات یا شهادت امام مهدی عجل الله فرجه هستند.^۴ بر این اساس، اشکال این است که اگر حضرت مهدی عجل الله فرجه را خاتم و پایان

۱. فراهیدی، کتاب العین، ج ۴، ص ۲۴۱.

۲. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۲۴۵.

۳. همان، ج ۶، ص ۱۱۶.

۴. رک: الکلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۰۶ و العیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲.

دهنده سلسله اوصیا بدانیم، پس دیگر معنا ندارد که بعد از ایشان شخص دیگری به عنوان وصی وجود داشته باشد و حال آن که در روایات به حکومت دو امام تصریح شده است.

با اندکی تأمل مشخص می‌شود که رجعت ائمه دیگر بعد از امام مهدی علیه السلام، با خاتم الاوصیا بودن ایشان منافات ندارد؛ زیرا مراد از خاتم الاوصیا این است که ایشان آخرین شخصیتی هستند که وصی پیامبر خواهند بود و بعد از ایشان شخص جدیدی نداریم که وصی پیامبر باشد. به عبارت دیگر، وقتی گفته می‌شود حضرت مهدی علیه السلام پایان دهنده اوصیا هستند؛ به این معناست که قبل از ایشان اوصیایی وجود داشته‌اند؛ ولی حضرت، آخرین آن‌ها هستند، و لفظ خاتم الاوصیا، حصر اوصیا را در این تعداد مشخص می‌رساند؛ و این، منافات ندارد با این که یکی از اوصیای قبلی، بعد از امام مهدی علیه السلام به دنیا رجعت کنند؛ زیرا این وصی نیز در دایره همان محصورات است و وصی جدیدی نیست.

سوال دیگری که مطرح می‌شود و پاسخ به آن، بررسی دقیق‌تر جوامع حدیثی را نیاز دارد، این است که آیا روایتی که ذکر شد، دارای اعتبار سندی است یا خیر؟

با دقت در سلسله سند روایت در هر دو کتاب الغیبه مرحوم طوسی و کمال الدین، مشاهده می‌کنیم که در سلسله سند این روایت، افراد مجهولی وجود دارند، و با توجه به این که در بررسی اعتبار سند، حدیث «نتیجه تابع اخص مقدمات» است؛ پس روایت مذکور دارای مشکل سندی خواهد بود؛ لکن اشکال در سند یک روایت به معنای این نیست که روایت کاملاً مردود است، بلکه می‌توانیم با جمع آوری احادیث هم خانواده، نوعی تواتر اجمالی درست کنیم و در صورت حصول تواتر اجمالی، دیگر مخدوش بودن سند روایات، اهمیت چندانی ندارد.^۱

با جست‌وجو در جوامع حدیثی و دعایی با سه دسته از روایات و ادعیه مواجه می‌شویم:

۱. صدر، دروس فی علم الاصول، ج ۱، ص ۲۷۰.

دسته اول: روایات و دعاهاى كه حضرت حجت عليه السلام در آنها دقيقا با وصف خاتم الاوصيا

خوانده شده اند:

..... قَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي الْمَرْصَةِ الَّتِي مَاتَ فِيهَا وَأَنَا عِنْدَهُ ... فَقَالَ لَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام أَبْشُرْ يَا بُنَيَّ فَأَنْتَ صَاحِبُ الزَّمَانِ وَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ ... أَنْتَ خَاتِمُ الْأَوْصِيَاءِ الْأَيَّمَةِ الظَّاهِرِينَ.^۱

و روى رجب الحافظ البرسى فى كتاب مشارق أنوار اليقين عن الحسن بن حمدان عن حكيمة بنت محمد بن على عليه السلام قالت: كان مولد القائم عليه السلام ... قالت حكيمة: فجئت به إلى الحسن عليه السلام، فمسح يده الشريفه على وجهه و قال: تكلم يا حجة الله و يا بقيه الأنبياء و خاتم الأوصياء،^۲ تتمه فى زيارة سيدنا و مولانا حجة الله الخلف الصالح أبى القاسم محمد المهدي صاحب الزمان عليه السلام بسر من رأى السَّلَامُ عَلَى وَارِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَ خَاتِمِ الْأَوْصِيَاءِ السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْمُنْتَظَرِ وَ الْعَائِبِ الْمُسْتَهْر.^۳

همان گونه كه مشاهده مى شود، در عبارات مذكور، وجود مقدس امام زمان عليه السلام مستقيما به صفت « خاتم الاوصياء » متصف گشته اند. البته در كتاب هاى دعايى ديگر مثل مصباح المتهجد، مصباح الزائر،^۴ البلد الامين^۵ نيز در مواردى صفت خاتم الاوصيا براى وجود مقدس حضرت بقيه الله استفاده شده است.

دسته دوم: رواياتى كه در آنها حضرت حجت عليه السلام دقيقا به وصف « خاتم الاوصياء » متصف

نشده اند؛ لكن در روايت، لفظى هم خوانوده، يا هم معنا با اين صفت وجود دارد:

۱. طوسى، الغيبة، ص ۲۷۱.

۲. حر عاملى، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۵، ص ۳۲۶.

۳. شهيد اول، المزار، ص ۲۰۸.

۴. طوسى، مصباح المتهجد، ص ۳۲۵.

۵. سيد بن طاووس، مصباح الزائر، ص ۲۲۸.

۶. كفعمى، البلد الامين، ص ۲۸۶.

أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلْعُكَبْرِيِّ... عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ قَالَ لِي عَلِيُّ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ آمِنًا مُطَهَّرًا لَا يَخْزُهُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ فَلْيَتَوَلَّ بَيْنَكَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ ثُمَّ الْمَهْدِيَّ وَ هُوَ خَاتَمُهُمْ...^١

عن أمير المؤمنين علی بن ابی طالب کرم الله وجهه:.... و بمهدینا تنقطع الحجج، خاتمة الأئمة.^٢

و قال: حدثنا محمد بن عبد الجبار قال: قلت لسیدی الحسن بن علی عليه السلام یا ابن رسول الله جعلنی الله فداک أحب أن أعلم من الإمام و حجة الله علی عبادہ من بعدک؟ فقال عليه السلام:.... هو خاتم حجج الله و آخر خلفائه...^٣

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ.. قَالَ النَّبِيُّ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنِّي نَبِيٌّ وَ عَلِيٌّ وَ صِيبِي أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَيِّمَةِ مِنَّا الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ.^٤

همانطور که مشاهده می شود، در این احادیث و احادیث مشابه، با وجود این که لفظ «خاتم الاوصیا» برای حضرت به کار نرفته است؛ عباراتی وجود دارند که می توانند موید و هم معنای این صفت باشند.

دسته سوم: روایاتی که بر حصر اوصیای پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله بر دوازده تن دلالت دارند.

١. طوسی، الغيبة، النص، ص ١٣٦.

٢. مسعودی، مروج الذهب، ج ١، ص ٣٢.

٣. حرعاملی، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ٥، ص ١٩٦.

٤. طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ١، ص ٥٦.

در کتاب الحجه کتاب شریف الکافی بابی با عنوان «مَا جَاءَ فِي الْاِثْنِي عَشَرَ وَالنَّصِّ عَلَيْهِمْ عَلَيْهِ» وجود دارد که در آن حدود بیست روایت، دال بر حصر اوصیای پیامبر در دوازده تن بیان شده است که شمار قابل توجهی از آن‌ها احادیث صحیح‌السند هستند؛ به عنوان مثال:

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنِي عَشَرَ أَخْرَجَهُمُ الْقَائِمُ ...^۱

در روایت مذکور، علاوه بر حصر اوصیا در دوازده تن، حضرت مهدی را به عنوان آخرین آن‌ها معرفی می‌کند:

عَلَى بَنِ إِبْرَاهِيمَ... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا عليه السلام إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَجَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنِي عَشَرَ وَصِيًّا... وَالْأَوْصِيَاءَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ عليه السلام عَلَى سُنَّةِ أَوْصِيَاءِ عِيسَى وَكَانُوا اثْنِي عَشَرَ.^۲

همان‌طور که بیان شد، صرف روایت موجود در کتاب کمال‌الدین نمی‌تواند برای ما اطلاق صفت خاتم‌الوصیاء را برای حضرت اثبات کند؛ لکن با دقت در این سه دسته روایات که به نوعی نیز متواتر بودند؛ این نتیجه ملاحظه می‌شود که قطعاً امام مهدی عليه السلام آخرین وصی از سلسله امامان هستند. و لذا با مشاهده مجموع این سه دسته روایات، می‌توانیم لفظ خاتم‌الوصیاء را یکی از اوصاف قطعی حضرت حجت عليه السلام بدانیم.

مقام دوم: بررسی انحصار یا عدم انحصار صفت "خاتم‌الوصیاء" در امام مهدی عليه السلام

در این قسمت به بررسی این سوال پرداخته خواهد شد که آیا صفت «خاتم‌الوصیاء» برای غیر از حضرت مهدی عليه السلام نیز به کار رفته است یا خیر.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۳۲.

۲. همان.

با بررسی منابع روایی و حدیثی به این مهم رهنمون می‌شویم که در پاره‌ای از روایات، این وصف برای امیر المومنین علیه السلام نیز به کار رفته است که در ادامه به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، ... قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: ... فَأَنْشَأَ جَابِرٌ يَحَدِّثُ، قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ذَاتَ يَوْمٍ فِي الْمَسْجِدِ وَقَدْ حَفَّ مَنْ حَوْلَهُ، إِذْ قَالَ: ... فَوَلَدَنِي أَبِي فَحَتَمَ اللَّهُ بِي النُّبُوَّةَ، وَوَلَدَ عَلِيٌّ فَحَتَمَتِ بِهِ الْوَصِيَّةَ.^۱

قَالَ: خَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بَعْدَ وَفَاةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ علیه السلام فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا فَقَالَ خَاتِمُ الْأَوْصِيَاءِ وَوَصِيُّ الْأَنْبِيَاءِ وَآمِيرُ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ.^۲

البته این روایت در منابع اهل سنت نیز روایت شده است.^۳

زیارت الاخری لامیرالمومنین: ... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ الْأَنْبِيَاءِ وَ خَاتِمَ الْأَوْصِيَاءِ وَ قَاتِلَ الْأَشْقِيَاءِ.^۴

در منابع اهل سنت نیز روایاتی وجود دارند که در آن‌ها صفت «خاتم الاوصیا» برای امیر المومنین علیه السلام به کار رفته است که به عنوان نمونه به دو مورد اشاره می‌شود:

اخبرني سعيد بن المسيب... قلت يا رسول الله من وصيك قال وصيي علي بن ابي طالب... و انا خاتم النبيين و علي خاتم الاوصياء.^۵

عم ابی الطفیل: ... و ذکر علیا رضی الله عنه خاتم الاوصیاء و وصی الانبیاء.^۶

۱. طوسی، الأمالی، النص، ص ۵۰۰.

۲. طبری، آملی، بشارة المصطفی لشیعة المرتضی، النص، ص ۲۴۰.

۳. هیشمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۴۶.

۴. ابن مشهدی، المزار الكبير، ص ۲۵۵.

۵. ابن حجر العسقلانی، الفتح الباری، ج ۸، ص ۱۵۰.

۶. هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۲.

نتیجه مشاهده این دسته از روایات، آن است که یکی از اوصاف امیرالمومنین علیه السلام «خاتم الاوصیا» بوده است. حال سوال و مشکل اساسی این است که اگر امیرالمومنین علیه السلام پایان دهنده اوصیا هستند؛ پس چگونه بعد از ایشان باز هم اوصیایی داریم؟ و اگر امام زمان علیه السلام پایان دهنده اوصیا هستند؛ پس چگونه ممکن است شخصی قبل از ایشان با این صفت وجود داشته باشد؟! با تتبع در آثار و مکتوبات علما در این مورد، مطلب قابل توجهی یافت نشد؛ اما با توجه به روایاتی که در ادامه بیان خواهد شد؛ می‌توان با بیان یک وجه جمع، تناقض بدوی را از بین برد و زایل کرد.

بر اساس روایات، یکی از خصائص پیامبران، این بوده است که برای تمامی آن‌ها شخصی به عنوان «وصی بلافضل» وجود داشته است. به عنوان نمونه در حدیثی از وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا فَشَيْئٌ وَصَى آدَمَ وَ يُوْسَعُ وَصَى مُوسَى وَ أَصْفُ وَصَى سُلَيْمَانَ
وَ شَمْعُونَ وَصَى عِيسَى وَ عَلِيٌّ وَصِيٌّ وَ هُوَ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ^۱

روایت تصریح دارد که برای هر پیامبری، وصی خاصی وجود دارد. وصی پیامبر اسلام نیز حضرت علی علیه السلام بوده‌اند. حال با توجه به این که پیامبر اسلام، پیامبر خاتم بوده‌اند؛ پس وصی ایشان نیز آخرین وصی بوده است. یعنی در سلسله اوصیای پیامبران، چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران بوده‌اند، پس حضرت علی علیه السلام نیز آخرین وصی مستقیم و بلافضل از یک پیامبر می‌باشند؛ زیرا بعد از نبی اکرم صلی الله علیه و آله، دیگر پیامبری وجود نداشته است تا بخواهد وصی بی داشته باشد.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲.

عباراتی از احادیثی که سابقاً بیان شد نیز می‌تواند به گونه‌ای موید این برداشت باشد. به عنوان مثال: «فَخَتَمَ اللَّهُ بِى التُّبُوَّةَ، وَوُلِدَ عَلَى فَخْتِمَتِ بِهِ الوَصِيَّةُ»^۱ و یا عبارت «أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا فَقَالَ خَاتَمَ الْأَوْصِيَاءِ وَوَصِي خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ»^۲ همان‌طور که مشاهده می‌شود، در این دو قسمت از روایات، خاتمیت امیرالمومنین عليه السلام با خاتمیت پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله در یک سیاق و به دنبال هم آمده است.

در نتیجه، خاتمیت امیرالمومنین عليه السلام، از مقایسه ایشان با اوصیای پیامبران گذشته مستفاد می‌شود؛ در حالی که در سلسله اوصیای نبی خاتم، صفت خاتم الاوصیا مختص امام زمان عجل الله فرجه است. به عبارت دقیق‌تر، اتصاف صفت خاتم الاوصیا برای هر یک از این دو معصوم از دو حیث و اعتبار متفاوت بوده است.

۱. طوسی، الأمالی، النص، ص ۵۰۰.

۲. طبری آملى، بشارة المصطفى لشعبة المرتضى، النص، ص ۲۴۰.

نتیجه‌گیری

در بررسی جوامع روایی و حدیثی، این نکته بدیهی می‌نماید که برای هر یک از معصومان وصف خاصی وجود دارد. یکی از این اوصاف، «خاتم الاوصیاء» است که به معنای پایان دهنده سلسله جانشینان پیامبر است. با دقت در روایات مشخص می‌شود اولین بار اطلاق صفت «خاتم الاوصیاء» برای حضرت مهدی عجله الله تعالی فرجه از سوی پدر بزرگوارشان بوده است و بعد از آن نیز خود حضرت در معرفی خویش، از صفت «خاتم الاوصیاء» استفاده کرده‌اند.

جمع آوری سلسله احادیثی که موید این موضوع است، نوعی تواتر اجمالی حاصل می‌کند که به وسیله آن می‌توانیم به اتصاف حضرت مهدی عجله الله تعالی فرجه به این صفت اطمینان حاصل کنیم؛ اما موضوع دیگری وجود دارد و آن این که صفت مذکور برای غیر از امام مهدی عجله الله تعالی فرجه یعنی وجود مقدس امیر المومنین عجله الله تعالی فرجه نیز به کار رفته است و در جوامع حدیثی اهل تسنن و شیعی روایاتی وجود دارند که ایشان را خاتم الاوصیاء معرفی کرده‌اند. هرچند این مطلب در ظاهر نوعی تناقض است؛ با دقت و تامل در روایات به این مهم رهنمون می‌شویم که اطلاق این صفت به دو امام بزرگوار از دو حیث متفاوت و مجزا بوده است و خاتم الاوصیاء نامیدن امیرالمومنین عجله الله تعالی فرجه در مقایسه با اوصیای پیامبران گذشته و خاتم اولواوصیاء بودن امام مهدی عجله الله تعالی فرجه در مقایسه با اوصیای پیامبر خاتم، یعنی یازده معصوم قبل از خودشان بوده است.

منابع

۱. ابن بابويه، محمد، **كمال الدين وتمام النعمة**، محقق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۹۵.
۲. ابن طاووس، السيد علی بن موسی، **مصباح الزائر**، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۳۷۵.
۳. ابن فارس، أحمد بن فارس، **معجم مقاییس اللغة**، مكتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ق.
۴. ابن مشهدی، محمد بن جعفر، **المزار الكبير**، قم، ۱۴۱۹ق.
۵. ابن مکی العاملی الشهید الاول، محمد بن جمال الدين، **المزار**، مدرسه امام مهدي علیه السلام، قم، ۱۴۱۰ق.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۷. الحر عاملی، محمد بن الحسن، **اثبات الهداة**، اعلمی، بیروت، ۱۴۲۵ق.
۸. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، **تاج العروس من جواهر القاموس**، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۹. الصدر، محمد باقر، **دروس فی علم الأصول**، ۲ جلد، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ق.
۱۰. اصفهانی راغب، حسین بن محمد، **مفردات ألفاظ القرآن**، ۱ جلد، دار العلم، الدار الشامیة، لبنان، سوریه، ۱۴۱۲ق.
۱۱. طبرسی، احمد بن علی، **الإحتجاج علی أهل اللجاج**، ۲ جلد، نشر مرتضی، مشهد - ایران، ۱۴۰۳ق.
۱۲. طبری آملی، عماد الدين ابی جعفر محمد بن ابی قاسم، **بشاره المصطفى لشيعة المرتضى** (ط - القديمه)، المكتبة الحیدریه، نجف، ۱۳۸۳ق.
۱۳. الطوسی، احمد بن الحسن، **العهده فی اصول الفقه**، قم، ۱۴۱۷ق.
۱۴. _____، **الغیبة**، دار المعارف الإسلامیة، ایران؛ قم، ۱۴۱۱ق.

١٥. _____، **مصباح المتهجد و سلاح المتعبّد**، مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، ١٤١١ ق.
١٦. _____، **الامالي**، مؤسسة البعثة، دار الثقافة، قم، ١٤١٤ ق.
١٧. العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل، **فتح الباري**، دار المعرفة، بيروت، ١٣٧٩ ق.
١٨. الفراهيدي، خليل بن أحمد، **كتاب العين**، ناشر: نشر هجرت، قم، ١٤٠٩ ق.
١٩. كفعمي، ابراهيم بن علي عاملي، **البلد الأمين والدرع الحصين**، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤١٨ ق.
٢٠. الكليني، محمد بن يعقوب، **الكافي**، دار الكتب الإسلامية، تهران، ١٤٠٧ ق.
٢١. المجلسي، محمد باقر، **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار**، مصحح: جمعي از محققان، دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، ١٤٠٣ ق.
٢٢. المسعودي، علي بن حسين، **مروج الذهب**، دارالهجره، ١٤٠٩ ق.
٢٣. الهيثمي، نورالدين علي بن ابي بكر، **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**، دارالفكر، بيروت، ١٤١٢ ق.

بررسی سندی و دلالتی روایت خروج قومی از مشرق، با تاکید مصداق

شناسی آن

سجاد تبرته فراهانی^۱

مهدی حمیدی نژاد^۲

چکیده

یکی از روایاتی که در عرصه مهدویت، مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته، روایتی است که در الغیبه نعمانی ذکر شده است. در این روایت، از امام باقر علیه السلام، درباره قومی که از مشرق خروج می‌کنند و در پایان، حکومت را به صاحب الامر تحویل می‌دهند، مطالبی بیان شده است. هدف از این نوشتار، این است که مقصود از مشرق، چه منطقه‌ای است. در بین پژوهشگران عرصه مهدویت، در این مورد اختلافاتی وجود دارد: برخی ایران را مصداق مشرق موجود در روایت می‌دانند. پرسش‌هایی در این زمینه مطرح است؛ از جمله این که مقصود امام باقر علیه السلام از جمله «لَأَسْتَبْقِيَتْ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ» چیست. این پژوهش قصد دارد روایت را از جنبه سندی و دلالتی به صورت «توصیفی - تحلیلی» مورد بحث و بررسی قرار دهد. گردآوری مطالب در این پژوهش به صورت «کتابخانه‌ای» صورت گرفته است. برخی از افراد، ذیل این روایت، قیام مردمی از مشرق زمین را به دولت صفویه و یا انقلاب اسلامی ایران تطبیق داده‌اند که عدم صحت تطبیق اول، با گذشت زمان، بر همگان مشخص گردید. در ادامه این نتیجه ملاحظه می‌شود که انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک احتمال می‌تواند مصداق روایت گردد.

واژگان کلیدی: مهدویت، روایات مهدوی، تکلیف شیعیان، الغیبه نعمانی، قیام.

۱. طلبه درس خارج حوزه علمیه امام خمینی اراک. 09159160823bbb@gmail.com

۲. دانش آموخته سطح سه مرکز تخصصی مهدویت قم. mahdihamidinejad660@gmail.com

«سنت»، در کنار قرآن، عقل و اجماع یکی از منابع چهارگانه دین اسلام به شمار می‌رود. گفتنی است روایت، در بستر تاریخ، با حوادث مختلفی روبه‌رو بوده است و در این خصوص افرادی با انگیزه‌های مختلف، روایت را که یکی از منابع چهارگانه به شمار می‌رود، از مسیر اصلی منحرف کردند. در میان روایات، برخی از آن‌ها دارای پیشگویی است و طبیعتاً ممکن است افرادی با مطالعه این دسته از روایات، و حوادث خارجی، بلافاصله، تعیین مصداق کنند. البته بعد از «بررسی سندی» لازم است روایات را «بررسی دلالی» کرد؛ یعنی با کمک روایات دیگر و با استفاده از علم لغت، حدیث، مصدر یابی و... متن روایت را مورد بررسی قرار داد.

یکی از روایاتی که دربردارنده پیشگویی از طرف امام است، روایتی است که در کتاب الغیبه نعمانی ذکر شده و در آن اشاره شده است که عده‌ای قبل از قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه چندین بار تقاضای حکومت دارند که به آن‌ها داده نمی‌شود و لذا مجبور می‌شوند شمشیرها را به دوش بگیرند و حکومت را بستانند و در نهایت، حکومت را به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه تحویل دهند و امام باقر ع نیز قیام آن‌ها را مورد تایید قرار می‌دهند. گفتنی است که در روایت، مطالبی وجود دارد که نیازمند بررسی است. به همین دلیل لازم است روایت با استفاده از علم رجال و درایه، مورد بررسی سندی و دلالی قرار گیرد و نظرات پژوهشگران عرصه مهدویت در خصوص روایت، مورد بررسی و نقد واقع شود.

با توجه به این‌که مسئله ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه یکی از موضوعات مهم و ریشه دار است؛ در طول تاریخ، کتاب‌ها و مقالات متعددی در این زمینه به رشته تحریر درآمده‌اند. لکن در بحث مذکور، کتاب یا مقاله‌ای جامع یافت نشد و مقالات، بیش‌تر به این مطلب به صورت گذرا و پراکنده اشاره کرده‌اند. از جمله کتاب‌هایی که می‌توان در این مورد معرفی کرد، عبارتند از: ۱. «عصر ظهور»، از علی کورانی که بیش‌تر به نقش ایرانیان در زمینه سازی ظهور و اتفاقات قبل و زمان ظهور پرداخته است؛ ۲. کتاب «آشتی با امام زمان»، از محمد شجاعی که در فصل سوم

کتاب به انقلاب اسلامی ایران و نقش آنان در زمینه سازی ظهور می پردازد؛ ۳. «آتش مشرق (نشانه های قحطی یا جنگ جهانی قبل از ظهور)»، از مصطفی امیری که در قسمتی از کتاب به بررسی احتمالات مشرق در روایات و بررسی روایت مذکور پرداخته است؛ ۴. مقاله ای با عنوان «نقش ایرانیان در عصر ظهور»، از سید مسعود پور سید آقایی که به روایت مزبور اشاره ای می کند. امتیاز پژوهش پیش رو نسبت به کتاب ها و مقالاتی که در خصوص روایت خروج قومی از مشرق، اشاره کرده اند، این است که اولاً، برخی در ضمن عنوان کلی، به بررسی روایت خروج قومی از مشرق، به صورت گذرا پرداخته اند؛ در صورتی که ما در این پژوهش، فقط روایت مذکور را مورد بررسی قرار داده ایم. ثانیاً، برخی فقط به بررسی دلالتی و برخی نیز تنها به ذکر روایت پیش گفته پرداخته اند؛ ولی ما در این پژوهش، روایت مذکور را در ضمن روایات دیگر بررسی نکرده ایم، بلکه فقط به همین روایت پرداخته ایم؛ ثالثاً، برخی فقط به بررسی سندی یا دلالتی روایت پرداخته اند؛ در صورتی که این مقاله به بررسی سندی و دلالتی و به توضیح واژه های روایت پرداخته است؛ رابعاً، به اقوال افرادی که ایرانیان را به عنوان مصداق قوم مشرق بیان کرده اند؛ پرداخته شده است.

متن روایت

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ أَجِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَامٍ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَائِلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يَعْطُونَهُ ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يَعْطُونَهُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَصَعُوا شِيَوْفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيَعْطُونَ مَا سَأَلُوهُ فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ فَتَلَاهُمْ شُهَدَاءُ أَمَا إِنِّي لَوِ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَسْتَبْقِيَتْ نَفْسِي لِصَاحِبٍ هَذَا الْأَمْرِ؛ احمد بن محمد بن

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۲۷۳.

سعید گفت: حدیث کرد مرا علی بن حسن از برادرش، محمد بن حسن و او از پدرش و او از احمد بن عمر حلبی و او از حسین بن موسی و او از معمر بن یحیی بن سام و او از ابی خالد کابلی و او از ابی جعفر (امام باقر) علیه السلام که آن حضرت فرمود: «گویی قومی را می بینم که از خاور خروج کرده اند و خواستار حقتند؛ ولی به آنان داده نمی شود. سپس باز خواستار حقتشان شوند و به آنان ندهند؛ چون چنین ببینند، شمشیرها برهنه کنند و بر گردن ها گذارند. این وقت حق آنان را به آنان بدهند؛ ولی آنان نپذیرند تا آن که قیام کنند و آن را باز ندهند؛ مگر به صاحب شما. کشته شده های آنان، شهیدند، هان! که اگر من آن روز را درک می کردم؛ جان خود را برای یاری صاحب این امر نگاه می داشتم.

مصادر روایت:

این روایت در میان منابع متقدم، در کتاب الغیبه، برای اولین بار توسط نعمانی نقل شده است و در منابع متاخر، علامه مجلسی در بحار الانوار، باندکی تفاوت این گونه آورده است:

ابن عقده، عن علی بن الحسین، عن أبیه عن أحمد بن عمر عن الحسین بن موسی، عن معمر بن یحیی بن سام، عن أبی خالد الکابلی، عن أبی جعفر أنه قال: کأنی بقوم قد خرجوا بالشرق، یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه، فإذا رأوا ذلك وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه حتی یقوموا، ولا یدفعونها إلا إلی صاحبکم، قتلهم شهداء أما إنی لو أدركت ذلك لابقیت نفسی لصاحب هذا الامر.^۱

تنها اختلافی که وجود دارد، در کتاب الغیبه نعمانی، «لاستبقت»؛ ولی در کتاب بحار الانوار، «لابقیت» بیان شده است.

بیان این نکته مناسب می نماید که در برخی کتاب های اهل سنت، شبیه این روایت نقل شده است:

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ صَالِحٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِذْ أَقْبَلَ فْتِيَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، فَلَمَّا رَأَاهُم النَّبِيُّ ﷺ، اغْرُورَقَتْ عَيْنَاهُ وَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ، قَالَ، فَقُلْتُ: مَا نَزَالَ نَرَى فِي وَجْهِكَ شَيْئًا نَكْرَهُهُ، فَقَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ بَعْدِي بَلَاءً وَتَشْرِيدًا وَتَطْرِيدًا، حَتَّى يَأْتِيَ قَوْمٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ مَعَهُمْ زَايَاتٌ سُودٌ، فَيَسْأَلُونَ الْخَيْرَ، فَلَا يَعْطُونَهُ، فَيَقَاتِلُونَ فَيَنْصُرُونَ، فَيَعْطُونَ مَا سَأَلُوا، فَلَا يَقْبَلُونَهُ، حَتَّى يَدْفَعُوهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَيَمْلُؤُهَا قِسْطًا، كَمَا مَلَّوْهَا جَوْرًا، فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ، فَلْيَأْتِهِمْ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى التَّلَجِّ^۱. خدمت پیامبر خدا ﷺ نشسته بودیم که چند جوان قرشی از آن جا گذشتند. ناگهان رنگ پیامبر دگرگون شد. عرض کردیم: ای پیامبر خدا! ما در چهره شما حالت ناراحت کننده ای می بینیم! فرمود: «ما خاندانی هستیم که خداوند آخرت را به جای دنیا برایمان برگزید. پس از من، خانواده ام گرفتار بلا و آوارگی و تبعید خواهند شد تا آن که مردمی از این جا - [با دستش به مشرق اشاره کرد] با پرچم‌های سیاه، قیام و حق را طلب می کنند، اما به آنان نمی دهند. دوباره حق را می طلبند، اما باز به آنان نمی دهند. پس دست به جنگ و مقاومت می زنند تا آن که خواسته آنان را می دهند؛ اما ایشان نمی پذیرند تا آن را به مردی از خاندان من دهند که دنیا را از عدل و داد پر می کند؛ همچنان که از انحراف و بی عدالتی آکنده شده بود. هر کس این مردم را درک کند؛ حتی اگر شده با خزیدن بر روی برف، به آنان ببیوندد.

اعتبار سنجی

۱. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ؛ نَجَاشِي اَيْشَانَ رَا دَارَاي جَلَالَت دَر اَصْحَاب حَدِيث، مَعْرِفِي

می کند.^۲

۱. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۵۳، ص ۳۶۶.

۲. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۹۹.

۲. عَلِيُّ بْنُ أَحْسَنِ (علی بن الحسن بن علی بن فضال)؛ وی از خاندان بنوفضال است. نجاشی درباره او می نویسد: «کان فقیه اصحابنا و وجههم و ثقتهم و عارفهم بالحديث و المسموع»^۱.

۳. مُحَمَّدُ بْنُ أَحْسَنِ (الحسن بن علی بن فضال)؛ وی از خاندان بنوفضال و نام کامل او مُحَمَّدُ بْنُ أَحْسَنِ بن علی بن فضال است. کشی درباره او می گوید: «وی از فقیهان به شمار می رود»^۲.

۴. أَحْمَدُ بْنُ عُمَرَ الْحَلْبِيِّ (أحمد بن عمر بن أبي شعبة الحلبي)؛ نجاشی وی را در زمره افراد موثق ذکر می کند.^۳

۵. الْحُسَيْنُ بْنُ مُوسَى؛ ثقه بودن ایشان را می توان از طریق توثیقات عامه اثبات کرد؛ به طوری که ابن ابی عمیر که از مشایخ ثقات به شمار می رود؛ از ایشان روایت نقل کرده و وی، راوی کتاب حسین بن موسی دانسته شده است^۴ و با توجه به این که شیخ طوسی در کتاب اصولی خویش بیان می کند؛ مشایخ ثقات فقط از ثقه روایت نقل می کنند، که یکی از آن ها محمد بن ابی عمیر است.^۵

۶. مُعَمَّرُ بْنُ يَحْيَى بْنِ سَامٍ؛ نجاشی ایشان را ثقة، متقدم، روی عن ابی جعفر و ابی عبد الله عليه السلام، معرفی کرده است.^۶

۱. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۲۵۴.

۲. همان، ج ۱۸، ص ۲۷۱.

۳. همان؛ ج ۲، ص ۱۵۴.

۴. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۴۵.

۵. «سوت الطائفة بين ما يرويه محمد بن أبي عمير، و صفوان بن يحيى، و أحمد بن محمد بن أبي نصر و غيرهم من الثقات الذين عرفوا بأنهم لا يروون و لا يرسلون إلا عن يوثق به و بين ما أسنده غيرهم، و لذلك عملوا بمراسيلهم إذا انفردوا عن رواية غيرهم». (شیخ طوسی، عدة الاصول، ج ۱، ص ۱۵۴).

۶. همان، ص ۴۲۵.

۷. اَبِي خَالِدِ الْكَائِلِي؛ طبق نقل فضل بن شاذان، در ابتدای امامت امام سجاد علیه السلام، ابو خالد کابلی یکی از پنج نفری محسوب می‌شود که امامت امام سجاد علیه السلام را پذیرفته است.^۱ با توجه به این که همه راویان، ثقه و امامی هستند و فقط علی بن الحسن و محمد بن الحسن (که از خاندان بنوفضال به شمار می‌روند و فطحی مذهب هستند) روایت، «موثقه» محسوب می‌شود.

تبیین محتوایی

كَأَنِّي بِقَوْمٍ

امام باقر علیه السلام از کلمه «كَأَنِّي» استفاده کرده است. «كَأَنَّ» دارای چهار معنای مختلف است که عبارتند از: تشبیه، شک و گمان، تحقیق و تقریب.^۲ معنای اول و دوم با کلام امام باقر علیه السلام سازگار نیست و معنای تحقیق و تقریب، سازگاری دارد و حکایت از قریب الوقوع بودن دارد. و خروج قومی از مشرق زمین، به طور حتم، اتفاق خواهد افتاد. برخی از محققان به این مطلب، اشاره کرده‌اند:

الف) «كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ» و هو يدل على أنه حدث من وعد الله المحتوم يعبر عنه النبي والأئمة «ب) «كَأَنِّي بِالشَّيْءِ الْفُلَانِي أَوْ الْأَمْرِ الْفُلَانِي» و یعنی یقینهم به کأنهم بیرونه، بل يدل على رؤيتهم له بالبصيرة التي خصهم الله بها؛^۳ همانا گروهی را می‌بینم از مشرق، قیام کردند و این قیام دلالت بر عملی است از وعده‌های حتمی خداوند که پیامبر و امامان از آن تعبیر می‌کنند. ب) همانا دیدن شی یا امر فلانی کنایه از یقین آن‌هاست به آن؛ به گونه‌ای که آن را مشاهده می‌کنند، بلکه دلالت می‌کند بر مشاهده آن‌ها با بصیرتی که خداوند متعال به آن‌ها داده است.

۱. کشی، رجال کشی، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲. ابن هشام، مغنی الادیب، ج ۱، ص ۱۵۲.

۳. کورانی، المعجم الموضوعی لأحادیث الإمام المهدي، ج ۱، ص ۴۹۵.

قَدْ خَرَجُوا

«قد»، دارای شش معنای مختلف است.^۱ زمانی که کلمه «قَدْ»، بر سر فعل ماضی بیاید، معنای حتمی بودن را می‌رساند.^۲ در این جا نیز کلمه «قَدْ»، بر فعل ماضی «خَرَجُوا» آمده است که به معنای قطعی بودن خروج قومی از مشرق زمین است.

خروج

«خروج» در لغت، نَقِيضُ الدُّخُولِ، معنا شده است.^۳ راغب اصفهانی، خروج را به معنای بیرون شدن و آشکار شدن بیان کرده است.^۴ همچنین برخی خروج را به معنای بیرون رفتن یا طغیان بر امام معصوم ذکر کرده‌اند^۵ و در اصطلاح به کسی که علیه حکومت، شورش کند، خروج گفته می‌شود؛ مانند گروهی که بر حضرت علی علیه السلام شورش کردند، «خوارج» می‌گویند^۶ و با توجه به این که در این روایت، در مورد کشته‌ها به «شَهِيد» (قَتَلَاهُمْ شُهَدَاءَ)، تعبیر شده است؛ خروج علیه حاکم ظالم خواهد بود.

الْمَشْرِيقِ

با توجه به این که روایت از امام باقر علیه السلام نقل شده و ایشان در مدینه زندگی می‌کرده است؛ احتمال دارد، شرق مدینه در نظر بوده است. در این میان، برخی ایران را مصداق شرق بیان

۱. ابن هشام، مغنی الادیب، ج ۱، ص ۱۴۶.
۲. همان، ص ۱۴۷.
۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۲۴۹.
۴. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۲۷۸.
۵. جمعی از نویسندگان، فرهنگ فقه فارسی، ج ۳، ص ۴۵۱.
۶. طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۲۹۴.

کرده‌اند.^۱ البته احتمال دارد مناطقی مانند ایران و عراق که شرق مدینه محسوب می‌شوند، مصداق مشرق، محسوب شوند.

يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يَعْطُونَهُ

از این جمله استفاده می‌شود که این گروه، به مطالبه گری می‌پردازند؛ ولی حق را به آن‌ها نمی‌دهند و این مطالبه حق، دو بار صورت می‌گیرد و به صورت مسالمت آمیز انجام می‌گیرد. به قرینه «وَصَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ» در مرحله سوم، مطالبه گری خود را با قیام همراه با شمشیر پیگیری می‌کنند و در ادامه وقتی متوجه می‌شوند که این گروه دست به شمشیر برده‌اند، پیشنهاد می‌کنند که بخشی از قدرت در اختیار آن‌ها قرار گیرد که این را قبول نمی‌کنند و جمله «فَيَعْطُونَ مَا سَأَلُوهُ فَلَا يَقْبَلُونَهُ» گویای این امر است که بعد از آن، قیام و حق را از آن خود می‌کنند و به صاحب امر تحویل می‌دهند. با این که کشته‌های آنان از شهدا محسوب می‌شوند؛ امام باقر علیه السلام جان خود را برای صاحب امر، حفظ می‌کند.

أَمَّا أَنِّي لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ

استفاده از کلمه «لو» اشاره دارد که من هرگز آن زمان موعود را درک نخواهم کرد؛ ولی اگر، در آن زمان زندگی کنم، در خدمت صاحب امر قرار خواهم گرفت: «لَأَسْتَبْقِيَتْ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ».

همراه کردن «لَأَسْتَبْقِيَتْ» با لام به این معناست که امام باقر علیه السلام به طور حتم جان خود را حفظ می‌کند و اصلاً در قیام شرکت نمی‌کند. البته پرداختن به این نکته لازم است که قبل از قیام، دو

۱. پورسیدآقایی، نقش ایرانیان در عصر ظهور، فصلنامه پژوهش‌های مهدوی، ش ۲۵، ص ۲۰؛ صمدی، بایسته‌های ظهور، فصلنامه مشرق موعود، ش ۵، ص ۱۳۹؛ صدر، تاریخ الغیبة الكبرى، ص ۱۵۸ و کورانی، المعجم الموضوعی لإحادیث الإمام المهدی، ص ۴۹۵.

مرحله مذاکره وجود داشته است: آیا مذاکره کردن قوم مشرق با حاکمان، مورد تایید امام است یا نه؛ مطالبی که دلالت بر مذاکره و یا عدم مذاکره باشد، وجود ندارد.

در ادامه، اگر کسی تصور کند که مدت زمان خروج قومی از مشرق تا تسلیم حکومت به صاحب امر، به اندازه عمر طبیعی یک انسان است؛ به دلیل این که امام باقر می فرماید: «من اگر آن زمان را درک کنم، جان خویش را برای صاحب این امر نگه می دارم»؛ چنین تصویری صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا عمر طبیعی امام، با انسان عادی، کاملاً متفاوت است. امام، با آگاهی کامل از مطالبی که بر سلامت جسم موثر است و رعایت آن ها و همچنین عدم مقابله با حاکم جور، می تواند دارای عمر طولانی باشد؛ همان طور که یکی از دلایل عمر طولانی حضرت مهدی آگاهی کامل به مطالبی است که بر سلامت جسم موثر است و به آن ها عمل می کند.

صاحبِ هَذَا الْأَمْرِ

مراد از «صاحب الامر»، با توجه به روایات فراوانی که از معصوم وارد شده؛ امام دوازدهم است.^۱

پرسش هایی در مورد متن روایت

آیا بین تکلیف معصوم و غیر معصوم، تفاوتی وجود دارد؟ آیا ابتدای روایت با انتهای آن، در تعارض است؟ به عبارت دیگر، آیا بین تکلیف به قیام قبل از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و یا عدم تکلیف به قیام تعارضی وجود دارد؟

۱. به عنوان نمونه: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجُمَيْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَالِحِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يَمَانَ النَّمَارِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً الْمُتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْحَارِطِ لِشَوْكِ الْقَتَادِ بِيَدِهِ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ وَ لِيَتَمَسَّكُ بِدِينِهِ» (الغيبة نعمانی، ص ۱۶۹).

۱. تفاوت تکلیف معصوم با غیر معصوم

با دقت در مضمون روایت «لو ادرکت لاستبقت نفسی....» که به قیام عده‌ای قبل از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه اشاره دارد؛ تکلیف شیعیان به عنوان زمینه سازان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه مشخص می‌شود و لازم است عده‌ای شرایط را برای ظهور حضرت مهدی فراهم کنند. علاوه بر این که امام باقر علیه السلام قیام آن‌ها را (با بیان این که کشته‌های آنان شهید محسوب می‌شوند) مورد تایید خویش قرار می‌دهد و از طرفی دیگر می‌فرماید: اگر من در آن زمان باشم، جان خویش را برای امام زمان حفظ می‌کنم که این احتمال داده می‌شود؛ بین تکلیف شیعیان با تکلیف امام معصوم تفاوت‌هایی وجود داشته باشد که این روایت یکی از مصادیق آن تفاوت‌ها به شمار می‌رود. البته در این خصوص که بین تکلیف معصوم با غیر معصوم تفاوت وجود داشته باشد، مواردی هم در میان معصومان وجود دارد؛ مثلاً نماز شب با این که برای مسلمانان مستحب به شمار می‌رود؛ درباره پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که حکم وجوب داشته است.^۱ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که ممکن است قیام قبل از ظهور، از جمله تکالیف غیر معصوم شمرده می‌شود و این تکلیف مختص معصوم نیست. به همین دلیل، امام باقر علیه السلام می‌فرماید: من اگر زمانه امام مهدی را درک کنم، جان خویش را برای حضرت مهدی نگه می‌دارم.

۲. بیان مصداق در خصوص این دسته از روایات

یکی از آسیب‌هایی که در طول تاریخ در خصوص روایات علایم ظهور به چشم می‌خورد، بیان مصداق در خصوص این دسته از روایات است. روایت «انی لو ادرکت لاستبقت نفسی....» نیز از این قاعده مستثنا نیست و برخی از علما در خصوص این روایت، دیدگاه خود را ارائه کرده‌اند؛ ولی گذشت زمان، عدم صحت تطبیقات را به همگان نشان داد. در این باره یکی از پژوهشگران عرصه مهدویت می‌نویسد:

۱. مزمل: ۲.

ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه نشانه‌هایی دارد؛ نشانه‌هایی که مطرح شدن آن‌ها از سوی پیشوایان دینی همراه با مقاصدی بوده است. تحقق برخی از این مقاصد، در گرو تطبیق نشانه‌ها بر مصادیق خارجی است. این تطبیق، اولاً، نیازمند ضوابط و معیارهایی است که ما را به مصداق واقعی نشانه‌ها راهنمایی کند؛ ثانیاً، در مسیر آن، دو مشکل اساسی وجود دارد: نخست این که همیشه احتمال وجود مصادیق دیگری برای نشانه‌ها وجود دارد و دوم این که برای نشانه‌ها می‌توان مصادیق جعلی ساخت. از این رو، نیازمند معیارهایی هستیم که بتوانیم در روند تطبیق از آن پیروی کرده و از دشواری‌های یاد شده عبور نماییم. ضوابط یاد شده بدین قرارند: نخست این که تطبیق باید همراه با یقین باشد؛ دوم، مصداق مورد نظر باید تمام ویژگی‌های یاد شده برای نشانه مربوط را بالفعل دارا باشد؛ سوم، جریان تطبیق نباید به تأویل روایات بینجامد؛ چهارم، تطبیق باید با ضوابط و چارچوب‌های کلی دین هماهنگ باشد و تطبیق نباید موجب زیر پا گذاشته شدن یکی از ضوابط دین شود؛ پنجم، این که در جریان تطبیق باید نشانه‌هایی که در آن‌ها احتمال وجود مصادیق جعلی وجود دارد، بر نشانه‌هایی که جعل شدنی نیستند، عرضه شوند. با توجه به پنج معیار یاد شده، می‌توان به مصادیق واقعی نشانه‌های ظهور که احتمال تعدد مصداق و جعل در آن‌ها نمی‌رود، دست یافت.^۱

نظر علامه مجلسی و تعیین مصداق درباره روایت:

علامه مجلسی، در بحارالانوار، ذیل روایت مذکور، این گونه بیان می‌کند: «بعید نیست قومی که از مشرق، خروج می‌کنند، اشاره باشد به دولت صفویه و امیدوارم دولت صفویه به دولت قائم، متصل گردد.»^۲

۱. آیتی، مجله مشرق موعود، سال ششم، پائیز ۱۳۹۱، شماره ۲۳.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳.

نقد نظر علامه مجلسی:

علامه مجلسی صفویه را با «لا یبعد» به عنوان مصداق روایت ذکر کرده است. البته ایشان این نکته را حتمی عنوان نکرده و مشخص است که ایشان امیدوار است دولت صفویه مصداق این روایت باشد و البته با توجه به زوال دولت صفویه، امیدواری علامه مجلسی تحقق نیافت.

انقلاب اسلامی

الف) در عصر حاضر، برخی با استناد به ویژگی‌هایی که در روایات آمده است، انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی را همان دولتی دانسته‌اند که زمینه را برای ظهور و قیام مهدی عجل الله تعالی فرجه آماده می‌کند.

ب) برخی هم به طور واضح، از ایرانیان به عنوان کسانی که در مشرق زندگی می‌کنند، یاد کرده‌اند.^۱ برخی نیز روایت مذکور را که در بردارنده خروج قومی از مشرق است، به فراز و نشیب و چند مرحله‌ای بودن این انقلاب تطبیق داده و تصریح کرده‌اند که شاید مراد قیام مردم در مرحله اول، همان قیام در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ باشد که مردم به خواسته خود نرسیدند و لذا بار دوم در سال ۱۳۵۷ قیام کردند که با مقاومت رژیم و کشتار رو به رو شدند. پس از آن، شاه به عذرخواهی افتاد و قول داد خواسته‌های مردم را عملی کند و اصلاحاتی در کشور انجام دهد؛ اما مردم قول‌ها و وعده اصلاحی او را نپذیرفتند و قیام را تا پیروزی ادامه دادند.^۲

نقد

بسیار روشن است که هر کس با مطالعه روایت خروج قومی از مشرق (که در این پژوهش به بررسی آن پرداختیم) و در کنار آن با مشاهده شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران؛ اولین مطلبی که

۱. کورانی، عصرالظهور، ص ۲۲۱.

۲. شجاعی، آشتی با امام زمان، ص ۱۶۰.

به ذهنش خطور می‌کند، تطبیق روایت مذکور، بر انقلاب اسلامی ایران است و به این لحاظ که ممکن است در آینده اتفاق دیگری رقم بخورد، نظر خود را به صورت احتمال بیان می‌کند. مضمون روایت به گونه‌ای است که در ابتدای امر، به نظر می‌رسد دو مطلب ذیل دارای تعارض است:

مطلب اول: گروهی وجود دارند که به قیام، اقدام و حکومت را فقط به صاحب الامر تسلیم می‌کنند که در ادامه، امام باقر علیه السلام، عملکرد این گروه را تایید و کشته‌های آنان را «شهید» تلقی می‌کند؛

مطلب دوم: امام در ادامه می‌فرماید: «اگر من آن روز را درک می‌کردم جان خود را برای صاحب این امر نگاه می‌داشتم.»

بیان تعارض

با توجه به این که در دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام به سر می‌بریم و لازم است با مراجعه به روایات، وظایف خویش را در مورد امام زمان به دست آوریم؛ در خصوص این روایت، دچار تعارض می‌شویم که آیا ما در زمره گروهی قرار بگیریم که برای برقراری حکومت قیام می‌کنند و اگر هم در این راه کشته شوند، شهید محسوب می‌شوند؛ و یا این که ما هم مثل امام باقر علیه السلام قیام نکنیم و جان خویش را برای امام زمان حفظ کنیم؟

رفع تعارض:

یکی از وظایف شیعیان، در دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام، مهیا بودن برای ظهور آن حضرت است. در برخی روایات آمده است: «هر یک از شما برای قیام قائم علیه السلام باید آماده گردد، هر چند با تهیه یک تیر باشد.»^۱ به همین دلیل، تکلیف شیعیان مشخص است و باید برای زمینه سازی ظهور، نهایت تلاش خود را به کار گیرند. به عبارت دیگر، امام باقر علیه السلام، وظیفه خود را

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۶.

در قبال امام زمان عجل الله فرجه بیان می‌دارد و وظیفه شیعیان، در روایات دیگر که زمینه سازی ظهور است، بیان شده است.^۱

مراحل استبقای نفس (جان خود را برای امام زمان نگه داشتن) به چه صورت است؟ آیا در تاریخ در خصوص ائمه معصوم، استبقای نفس رخ داده است؟ برای پاسخ به این سوال باید به تاریخ مراجعه و نمونه‌های تاریخی را در این زمینه بیان کرد که در یکی از جنگ‌ها امیرالمومنین علیه السلام در خصوص جنگ کردن امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام اظهار نگرانی می‌کرد که فرمود: «از نحوه جنگ آن‌ها بیم آن می‌رود که به شهادت برسند و سلسله امامت منقطع گردد.»^۲ این مطلب به استبقای نفس اشاره دارد.

۱. همان.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۵.

نتیجه گیری

روایت «إِنِّي لَوِ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَسْتَبْقِيَتْ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ»؛ که در الغیبه نعمانی ذکر شده است؛ از لحاظ سندی، با توجه به این که همه راویان آن دارای توثیق هستند، دارای اعتبار لازم است و به لحاظ وجود راوی فطحی مذهب، «موثق» محسوب می شود. بررسی دلالتی این روایت، ما را به نتایجی می رساند؛ مانند این که مراد از مشرق، ایران زمان صدور روایت است. همچنین بین وظیفه امام باقر علیه السلام و وظیفه شیعیان تفاوت وجود دارد؛ به طوری که شیعیان باید در زمینه سازی ظهور هر چه در توان دارند، به کار ببندند؛ اگر چه به نگهداری یک تیر باشد و در ادامه به نقد نظریه کسانی پرداخته شد که برای روایت، تعیین مصداق کردند و ما در این پژوهش، دیدگاه های کسانی که مصداق این روایت را، انقلاب اسلامی ایران نقل کرده اند، نقد کردیم؛ بر این مبنا که ممکن است در آینده اتفاقات دیگری رقم بخورد.

منابع

قرآن کریم.

۱. آیتی، نصرت الله، **تطبیق نشانه های ظهور در گذر تاریخ**، فصل نامه مشرق موعود، سال دهم شماره، ۳۸، تابستان ۱۳۹۵.
۲. ابن ابی الحدید، **شرح نهج البلاغة**، چاپ دوم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفی. قم ۱۳۸۰.
۳. ابن منظور، محمد بن مكرم، **لسان العرب**، چاپ سوم، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴.
۴. ابن هشام، عبدالله بن یوسف، **معنی الادیب**، چاپ سوم، ادباء، قم ۱۳۸۸.
۵. پورسیدآقایی، مسعود، **نقش ایرانیان در عصر ظهور**، فصلنامه پژوهش های مهدوی، شماره ۲۵.
۶. نعمانی، محمد بن ابراهیم، **الغیبة**، چاپ اول، مكتبه الصدوق، تهران ۱۳۹۷ق.
۷. خوبی، سید ابوالقاسم، **معجم رجال الحدیث**، چاپ سوم، مؤسسه الخوئی الإسلامية، ۱۴۰۳ق.
۸. نجاشی، احمد بن علی، **رجال النجاشی**، محقق، مصحح: سید موسی، شبیری زنجانی، جامعة مدرسین، قم، ۱۴۰۷ق.
۹. مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار**، چاپ سوم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب، **الكافی**، دار الكتب الإسلامية، مصحح: علی اکبر غفاری، تهران ۱۴۰۷ق.
۱۱. کشی، ابو عمرو، محمد بن عمر بن عبدالعزیز، **رجال الكشي**، اختیار معرفة الرجال، محقق، مصحح: حسن مصطفوی، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۴۹۰ق.
۱۲. کورانی، علی، **عصر الظهور**، چاپ دوازدهم، دار الهدی، قم ۱۴۳۰ق.

۱۳. _____، **المعجم الموضوعی لإحادیث الإمام المهدي**، ۱ جلد، دار المرتضى - بيروت، ۱۴۳۰ هـ. ق.
۱۴. صافی گلپایگانی، لطف الله، **منتخب الأثر فی الامام الثاني عشر**، چاپ سوم، مرکز نشر و توزیع الآثار العلمية فی مکتب سماحة آیت الله الصافی گلپایگانی، قم، ۱۴۳۰ هـ. ق.
۱۵. صمدی، قنبر علی، **بایسته های ظهور**، فصلنامه مشرق موعود، شماره ۵، ۱۳۸۷.
۱۶. کامل، سلیمان، **یوم الخلاص فی ظل القائم المهدي**، چاپ اول، مؤسسه دارالمجتبی للمطبوعات الكتاب، ۱۴۲۷ هـ. ق.
۱۷. صدر، سید محمد، **تاریخ الغیبه الكبرى**، دار التعارف، بیروت، ۱۴۱۲ هـ. ق.
۱۸. طوسی، محمد بن حسن، **عدة الأصول**، چاپ اول، ستاره، قم، ۱۴۱۷ هـ. ق.
۱۹. طریحی نجفی، فخرالدین، **مجمع البحرين**، انتشارات مرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه، بی تا، بی جا.
۲۰. جمعی از نویسندگان، **فرهنگ فقه فارسی**، موسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی، زیر نظر آیت الله سید محمود شاهرودی، چاپ اول، قم، ۱۳۸۷.

بررسی عملکرد احمد بن اسحاق اشعری قمی در مسئله مهدویت

محمد مهدی صمصامی^۱

چکیده

از خاندان‌های بسیار مهم و اثرگذار در تاریخ تشیع از قرن نخست تا قرن چهارم هجری، «خاندان اشعریان» قم است که از میان آنان فقیهان، محدثان و متکلمان بزرگی برخاستند؛ از جمله آنان می‌توان به احمد بن اسحاق اشعری قمی اشاره کرد. او از اصحاب سه امام جواد، هادی و عسکری علیهم‌السلام بوده و مدتی در دوران غیبت صغرا زندگی کرده و از وی روایات و گزارش‌های قابل توجهی در حوزه مباحث مهدویت برجای مانده است.

این نوشتار با روش «توصیفی-تحلیلی»، در صدد بررسی چگونگی عملکرد احمد بن اسحاق قمی در خصوص مسئله مهدویت است.

این جستار با واکاوی روایات و گزارش‌های مهدوی وی در منابع امامیه، نقش بسزای او را در تبیین ولادت، امامت، غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام و رفع تحیر شیعیان امامی به تصویر می‌کشد. همچنین این نوشتار نقش آفرینی او را در نهاد وکالت و عملکرد وی را در معرفی و تبیین جایگاه نایبان نشان می‌دهد و از چگونگی مقابله احمد بن اسحاق با جریان انحرافی جعفر، فرزند امام هادی علیه‌السلام حکایت می‌کند.

واژگان کلیدی: احمد بن اسحاق، امام دوازدهم علیه‌السلام، غیبت صغرا، نهاد وکالت، جعفر فرزند

امام هادی علیه‌السلام.

از قدیمی‌ترین خاندان‌های شیعی که بیش از يك قرن زعامت دینی و علمی شیعیان را در شهر قم به عهده داشتند، «اشعریان» بودند. اینان از قبایل مشهور عرب در کوفه بودند که در قرن اول، پس از گرایش بعضی از اعضای این خاندان به مذهب تشیع، تحت اوضاع اجتماعی و سیاسی، به قم مهاجرت کردند.^۱ از میان اینان فقیهان، محدثان و متکلمان بزرگی برخاستند که نامدارترین آنان تا پایان دوره امامت و آغاز غیبت کبرا، کم و بیش با امامان عصر خود ارتباط داشتند و از آنان حدیث نقل می‌کردند و گاه برخی از آن‌ها نمایندگی امام عصر خود را در قم رسماً بر عهده داشتند و از این راه‌ها یاری‌های فراوان به امامان علیهم‌السلام و فکر و فرهنگ شیعی کردند. از امامان شیعه، سخنان ستایش آمیزی در مورد اشعریان قم و به ویژه تنی چند از آنان نقل شده است. از شاخص‌ترین عقاید آنان، حساسیت خاص در مورد غلو و غلات است. آنان کوچک‌ترین سخن غلوآمیزی را درباره امامان علیهم‌السلام بر نمی‌تافتند. از این‌رو، بسیاری از راویان را که به زعم آنان در زمره غلات بودند، توثیق نمی‌کردند.^۲ از جمله بزرگان خاندان اشعری، می‌توان از احمد بن اسحاق اشعری قمی نام برد. احمد بن اسحاق که از اصحاب سه امام جواد، هادی و عسکری علیهم‌السلام بوده و مدتی نیز در دوران غیبت صغرا زندگی کرده است؛ علاوه بر روایات فقهی، روایات قابل توجهی در موضوعات کلامی - عمدتاً مسئله مهدویت - برجای مانده است. این پژوهش در صدد است با واکاوی روایات و گزارش‌های مهدوی احمد بن اسحاق و گونه‌شناسی آنان، چگونگی عملکرد او را در مسائل مهم مهدویت آن دوران (سال‌های پایانی حیات امام حسن عسکری علیه‌السلام و سال‌های آغازین غیبت صغرا) همچون جانشینی امام حسن عسکری علیه‌السلام، نهاد وکالت و جریان‌های انحرافی مدعی امامت (جعفر فرزند امام هادی علیه‌السلام) بررسی کند.

۱. حسین‌زاده شانه‌چی، اوضاع سیاسی اجتماعی و فرهنگی شیعه در غیبت صغری، ص ۱۱۸.

۲. یوسفی اشکوری، اشعریان، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۶۷.

زیست نامه

«احمد بن اسحاق بن عبد الله بن سعد بن مالك بن احوص»، که با کنیه «ابوعلی» خوانده شده است؛^۱ از تاریخ، محل ولادت و ادوار نخستین حیات وی اطلاعی در دست نیست؛ تنها با توجه به این که - به گفته برقی و شیخ طوسی - او از اصحاب امام جواد علیه السلام (۲۰۳ - ۲۲۰ هجری) بوده است؛^۲ می توان احتمال داد ولادت وی به اواخر سده دوم یا اوایل سده سوم مربوط باشد و با توجه به القاب قمی و اشعری^۳ می توان او نیز را از اهالی قم و از خاندان اشعری دانست. برقی و شیخ طوسی در کتاب رجال، وی را از جمله اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام نیز ذکر کرده اند.^۴ برقی در زمره اصحاب امام هادی علیه السلام از احمد بن اسحاق بدون ذکر القاب و کنیه نام برده است،^۵ که احتمال دارد مراد وی، احمد بن اسحاق مذکور باشد. قابل ذکر است، شیخ طوسی در کتاب رجال به مصاحبت وی با امام هادی علیه السلام اشاره ای نکرده است؛ اما عبارت نجاشی و شیخ طوسی در کتاب فهرست، نشان از این دارد که او از یاران و راویان امام هادی علیه السلام نیز بوده است. از احمد بن اسحاق در رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی به «وافد القمیین» تعبیر شده است.^۶ با توجه به معنای لغوی «وافد» (رسول)،^۷ می توان گفت که وی به نمایندگی از مردم نزد ائمه علیهم السلام می آمده و سوالات و خواسته های آنان را به ائمه علیهم السلام می رسانده است. نمونه ای از آن را شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» در باب زکات بیان کرده است.^۸ شاید بتوان کتاب وی با نام «مسائل

۱. نجاشی، رجال، ص ۹۱ و طوسی، فهرست، ص ۶۳.

۲. برقی، رجال، ص ۵۶ و طوسی، رجال، ص ۳۷۳.

۳. نجاشی، رجال، ص ۹۱ و طوسی، فهرست، ص ۶۳.

۴. برقی، رجال، ص ۶۰ و طوسی، رجال، ص ۳۹۷.

۵. برقی، رجال، ص ۵۹.

۶. نجاشی، رجال، ص ۹۱ و طوسی، فهرست، ص ۶۳.

۷. جوهری، الصحاح، ج ۲، ص ۵۵۳.

۸. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۷.

الرجال^۱ لابی الحسن الثالث^۲ را گواه این مطلب دانست. او از خواص یاران امام حسن عسکری^۳ بوده و امام^۴ به او عنایت داشته و از وی تجلیل کرده است. گفتنی است در گزارش شیخ طوسی، احمد بن اسحاق از سوی یکی از ائمه^۵ که نام او برده نشده و با لفظ «رجل» از او یاد شده؛ توثیق شده است.^۶ قابل ذکر است که در تعیین مصداق «رجل» در گزارش مذکور، چند دیدگاه مطرح شده و بر سه امام هادی، عسکری و مهدی^۷ تطبیق داده شده است.^۸ وی در زمان خود، عالم شهر قم بوده است و نه تنها مردم قم، بلکه از شهرهای دیگر نیز برای یافتن پاسخ سوالات خود به او مراجعه می‌کردند.^۹ احمد بن اسحاق از سوی راویان هم عصر خود ستوده شده است و آنان با تعابیری چون «الشیخ الصدوق»^{۱۰} و «الثقة المرضی»^{۱۱} از وی یاد کرده‌اند. شیخ طوسی نیز با تعابیری چون «کبیر القدر» و «شیخ القمیین» بر عظمت منزلت وی تاکید کرده است.^{۱۲} احمد بن اسحاق علاوه بر نقل روایات از ائمه، از برخی عالمان عصر خویش

۱. در پاره ای موارد، مؤلفان کتاب‌های «مسائل»، درصدد جمع‌آوری سوالات دیگر راویان و تنظیم آن‌ها برآمده‌اند که از برخی با عنوان «مسائل الرجال» نام برده شده است. این نام‌گذاری از آنجا است که این رسایل حاوی مجموعه‌ای از «مسائل» است که «رجال» مختلف با یکی از ائمه معصومین^{۱۳} عنوان کرده‌اند. بدین ترتیب، آشکار می‌شود که این کتاب‌ها با مباحث رجالی، به معنای شناخت راویان ارتباطی ندارد. (ر.ک: سرخه‌ای، کتب مسائل در نگارش‌های حدیثی با تاکید بر مسائل علی بن جعفر، ص ۳۸ - ۳۹).

۲. نجاشی، رجال، ص ۹۱.

۳. همان و طوسی، فهرست، ص ۶۳.

۴. ر.ک: صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، ص ۴۳۴ و همان، ج ۲، ص ۳۸۴.

۵. کشی، رجال، ج ۲، ص ۸۳۱ و طوسی، الغیبة، ص ۴۱۷.

۶. ر.ک: حجت، نقدی بر انتساب لقب و کنیه‌ای ناسازوار به امام عصر^{۱۴}، ص ۷۱ - ۷۴.

۷. ر.ک: صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۴۵۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۱۲۰ و همان، ج ۹۵، ص ۳۵۱.

۸. طوسی، الغیبة، ص ۲۸۷ و ۳۵۹.

۹. همان، ص ۳۵۵.

۱۰. همو، فهرست، ص ۶۳.

بهره برده است، که از جمله آنان می‌توان زکریا بن آدم قمی،^۱ ابوهاشم داود بن قاسم جعفری،^۲ بکر بن محمد ازدی^۳ و سعدان بن مسلم عامری^۴ را نام برد. همچنین شیخ صدوق به روایتی از احمد بن اسحاق به نقل از یاسر، خادم امام رضا علیه السلام اشاره کرده است.^۵ در میان شاگردان احمد بن اسحاق، گروهی از بزرگان و مفاخر طایفه امامیه، همچون احمد بن ادریس اشعری قمی،^۶ عبدالله بن جعفر حمیری،^۷ محمد بن حسن صفار،^۸ علی بن ابراهیم قمی،^۹ احمد بن محمد بن خالد برقی^{۱۰} و سعد بن عبدالله اشعری قمی^{۱۱} دیده می‌شوند. درباره تاریخ درگذشت وی، دو گزارش متناقض وجود دارد: بر اساس گزارش شیخ صدوق، احمد بن اسحاق در دوران امامت امام حسن عسکری علیه السلام پس از ملاقات با آن حضرت در بازگشت از سامرا به قم در شهر حلوان (سر پل ذهاب) وفات یافته است؛^{۱۲} اما کشی و طبری از حیات وی بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام سخن گفته‌اند.^{۱۳} براساس روایت کشی، وی در نامه‌ای به امام دوازدهم علیه السلام برای سفر حج اذن گرفت و در این سفر، هنگام بازگشت از سفر حج در حلوان (سر پل ذهاب) درگذشت.^{۱۴} در داوری میان

۱. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۷۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۳. حمیری، قرب الاسناد، ص ۳۲، ح ۱۰۴ و نجاشی، رجال، ص ۱۰۸.

۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۶۸.

۵. صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۲.

۶. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۷۲.

۷. حمیری، قرب الاسناد، ص ۳۲، ح ۱۰۴.

۸. صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۱۲۹.

۹. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۷۰.

۱۰. برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۴۹۳.

۱۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۸۴.

۱۲. رک: همان، ج ۲، ص ۴۶۴-۴۶۵.

۱۳. کشی، رجال، ج ۲، ص ۸۳۱ و طبری، دلائل الإمامة، ص ۵۰۳.

۱۴. کشی، رجال، ج ۲، ص ۸۳۱.

این دو گزارش، به نظر می‌رسد گزارش کشی و طبری صحیح باشد؛ زیرا همان‌طور که آیت الله خویی بیان کرده است، روایاتی مبنی بر حیات احمد بن اسحاق پس از شهادت امام عسکری علیه السلام وجود دارد،^۱ که از آن دسته روایات می‌توان به گزارش کلینی از حضور وی پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در جلسه با عثمان بن سعید (نایب اول)، اشاره کرد.^۲ میرزا حسین نوری بعد از بیان فضایل وی، در خصوص مزار او می‌نویسد: «قبرش را مزار معتبری باید قرار داد که از برکت صاحب قبر و به توسط او به فیض‌های الاهی برسد».^۳

نقش احمد بن اسحاق در تبیین ولادت، امامت و غیبت امام مهدی علیه السلام

یکی از مسئولیت‌های خطیر امام عسکری علیه السلام، معرفی حضرت مهدی علیه السلام به عنوان جانشین خود بود. این مهم زمانی سخت‌تر می‌نماید که آن حضرت می‌بایست تولد فرزند خود را از عباسیان پنهان کنند، تا حضرت مهدی علیه السلام از گزند آنان در امان بمانند. از این رو، امام عسکری علیه السلام هم‌زمان با سیاست کتمان تولد امام مهدی علیه السلام برابر عموم جامعه، درباره بسیاری از نزدیکان و دوستان، سیاستی متفاوت در پیش گرفتند و به شیوه‌های مختلف، خبر تولد امام مهدی علیه السلام را به گوش ایشان رساندند؛^۴ که یکی از آنان، احمد بن اسحاق بود. بنا بر نقل شیخ صدوق، امام حسن عسکری علیه السلام طی نامه‌ای ولادت امام دوازدهم علیه السلام را به وی خبر دادند و از او خواستند که این موضوع را کتمان کند و از مردم بپوشاند.^۵ احمد نیز در جهت سیاست مذکور، خبر را به افراد مورد اعتماد خود رساند.^۶ همچنین احمد بن اسحاق گفت: شنیدم که امام حسن عسکری علیه السلام، خداوند را

۱. خویی، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۲، ص ۵۴.

۲. رک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹ - ۳۳۰؛ طوسی، الغیبة، ص ۲۴۳ - ۲۴۴ و همان، ص ۳۵۹ - ۳۶۱.

۳. نوری، نجم ثاقب در احوال امام غایب علیه السلام، ج ۱، ص ۴۲۰.

۴. غنوی، طرح اندیشه مهدویت در کلمات امام عسکری علیه السلام، ص ۱۳.

۵. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۳۳ - ۴۳۴.

۶. ابن بابویه، الامامة و التبصرة من الحيرة، ص ۱۰۰ و صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۲۲.

برای این که جانشین او را قبل از رحلت به وی نشان داده است، سپاس گفته و به شباهت امام مهدی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و غیبت وی اشاره کرده‌اند.^۱ در گزارش دیگری که احمد بن اسحاق آن را نقل کرده است، هنگامی که ابوهاشم جعفری از وجود فرزند برای امام حسن عسکری علیه السلام سوال کرد، امام حسن عسکری علیه السلام به وی پاسخ مثبت داده و در پاسخ به سوال دیگر وی، مبنی بر این که اگر برای شما حادثه‌ای رخ داد؛ فرزندان را کجا بیابیم؟ امام علیه السلام به شهر مدینه اشاره کردند.^۲ احمد بن اسحاق از جمله افرادی است که در دوران حیات امام حسن عسکری علیه السلام به دیدار امام مهدی علیه السلام در سن کودکی امام موفق شده است. در این دیدار، امام حسن عسکری علیه السلام از ضرورت وجود امام در روی زمین سخن گفته و با تشبیه امام دوازدهم علیه السلام به حضرت خضر علیه السلام و ذوالقرنین به غیبت طولانی امام اشاره کرده و آن را از اسرار الاهی دانسته است. گفتنی است در این دیدار امام مهدی علیه السلام برای اطمینان قلبی احمد بن اسحاق، با وی سخن گفته است.^۳ از این رو، شیخ صدوق او را از جمله وکلایی نام برده است که علاوه بر دیدار با معجزه امام علیه السلام روبه‌رو شده‌اند.^۴ بر اساس گزارش دیگری، احمد بن اسحاق، بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، از عبدالله بن جعفر حمیری درخواست می‌کند که از عثمان بن سعید (نایب اول) که در جمع آنان حضور داشته است، در خصوص جانشین امام حسن عسکری علیه السلام سوال کند. حمیری نیز از عثمان بن سعید سوال می‌کند که آیا جانشین امام علیه السلام را دیده است و همچنین از نام او سوال می‌کند. عثمان بن سعید با بیان این که وی را دیده است؛ طرح سوال در مورد نام او را حرام دانسته؛ زیرا طرح این گونه سوالات، سبب کنجکاوای عباسیان می‌شود و در حالی که آنان به این نتیجه رسیده‌اند که امام

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۰۸-۴۰۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸ و مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۸.

۳. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۸۴-۳۸۵.

۴. همان، ج ۲، ص ۴۴۲.

عسکری علیه السلام، بدون فرزند از دنیا رفته‌اند.^۱ گفتنی است روایتی از احمد بن اسحاق در خصوص ظهور امام دوازدهم علیه السلام نقل شده است. در این روایت، از پوشش امام در هنگام جنگ، همراهی ملائکه با آن حضرت و برافراشته شدن پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن گفته شده است.^۲

نقش احمد بن اسحاق در نهاد وکالت و تبیین جایگاه نایبان

در کتاب «تاریخ قم»، از احمد بن اسحاق، به عنوان وکیل امام حسن عسکری علیه السلام در امور موقوفات یاد شده؛^۳ طبری نیز وی را وکیل امام حسن عسکری علیه السلام دانسته است.^۴ شیخ صدوق نیز هنگام نام بردن از وکیلانی که به دیدار امام دوازدهم علیه السلام موفق شده‌اند؛ از احمد بن اسحاق به عنوان وکیلی از اهل قم یاد می‌کند.^۵ همان‌طور که گذشت، با توجه به این که دیدار مذکور در دوران حیات امام حسن عسکری علیه السلام بوده است؛ می‌توان احتمال داد که این گزارش شیخ صدوق، به وکالت احمد بن اسحاق از امام عسکری علیه السلام اشاره دارد. به گزارش کلینی، احمد بن اسحاق از امام حسن عسکری علیه السلام در خواست دست خط می‌کند تا آن را ملاک راستی آزمایشی توقیعاتی قرار دهد که به وی می‌رسد.^۶ این گزارش به نظر می‌رسد می‌تواند شاهی دیگر بر وکالت وی از امام عسکری علیه السلام باشد. در دوران غیبت صغرا، از اقدامات وی در نهاد وکالت، می‌توان به جریان مربوط به حسن بن نضر قمی، از وکلای قم اشاره کرد. به گفته کلینی، حسن بن نضر مقداری وجوه شرعی برای یافتن وصی امام حسن عسکری علیه السلام به بغداد آورد. پس از آن که خانه‌ای اجاره کرد، تعدادی از وکلا اموالی را به آن خانه آوردند تا خانه پر شد و سپس احمد بن اسحاق نیز با اموالی داخل شد و بر تعجب حسن

۱. رک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹ - ۳۳۰؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۴۱ - ۴۴۲؛ طوسی، الغیبة،

ص ۲۴۳ - ۲۴۴؛ همان، ص ۳۵۹ - ۳۶۱ و همان، ص ۳۵۵.

۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۱۹ - ۱۲۰.

۳. قمی، تاریخ قم، ص ۲۱۱.

۴. طبری، دلائل الإمامة، ص ۵۰۳.

۵. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۴۲.

۶. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۱۳.

بن نصر افزوده گردید. بعد از مدت کوتاهی نامه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه به او رسید که در آن، زمان و مکان تحویل اموال بیان شده بود.^۱ برخی از محققان معاصر، با استناد به گزارش مذکور، احمد بن اسحاق را یکی از دستیاران نایب اول (عثمان بن سعید) در شهر بغداد دانسته و احتمال داده‌اند که نخستین نایب، به دلیل آن که به خدمات احمد بن اسحاق نیاز داشته، او را از قم فرا خوانده است. گفتنی است محققان پیش گفته، احتمال داده‌اند این اقدام احمد بن اسحاق و دیگر وکلا برای زدودن شک و تردید حسن بن نصر انجام شده است.^۲ عبارت «دلائل الإمامة» نیز گویای آن است که وی در نهاد وکالت در دوران غیبت صغرا و در شهر بغداد تا هنگام وفات، به فعالیت خود ادامه داده است.^۳ شیخ طوسی نیز در فصل سفرای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، احمد بن اسحاق را از جمله افراد مورد اعتمادی ذکر کرده است که نایبان خاص امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه، توقیعات امام عجل الله تعالی فرجه را به آنان می‌دادند.^۴ یکی از عواملی که باعث اطمینان و اعتماد مردم به وکلای اربعه شد، تأییدیه‌هایی است که از سوی امامین عسکریین علیه السلام نسبت به دو وکیل اول یعنی عثمان بن سعید و فرزندش محمد بن عثمان صورت گرفته بود. یکی از این سنخ گزارش‌ها را احمد بن اسحاق برای عبدالله بن جعفر حمیری در دوران غیبت صغرا در جهت توثیق عثمان بن سعید و پسرش (محمد بن عثمان) نقل کرده است.^۵ احمد بن اسحاق در مراجعه به امام هادی علیه السلام سوال می‌کند در صورت دسترس نبودن امام، حرف چه کسی را بپذیرد؛ امام از عثمان بن سعید نام بردند و او را مورد اعتماد و امین خود معرفی کردند. احمد بعدها همین نکته را از امام حسن عسکری علیه السلام پرسید که امام علیه السلام نیز با معرفی

۱. همان، ص ۵۱۷-۵۱۸.

۲. حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه، ص ۱۴۹-۱۵۰.

۳. طبری، دلائل الإمامة، ص ۵۰۳.

۴. ر.ک: طوسی، الغیبة، ص ۴۱۵-۴۱۷.

۵. ر.ک: جهانی فرد و احمدی کچایی، واکاوی چرایی باورمندی شیعیان امامی به وکلای اربعه در غیبت صغرا، ص ۱۳۲-

عثمان بن سعید در زمان حیات و پس از وفات خود، از او باز هم با عنوان ثقة و امین یاد کردند.^۱ مطلب دیگری مشابه روایت مذکور از احمد بن اسحاق بیان شده است، با این تفاوت که در آن روایت، امام حسن عسکری علیه السلام در جواب احمد بن اسحاق از عثمان بن سعید و پسرش محمد بن عثمان نام برده‌اند و می‌گویند: «عمری و پسرش هر دو مورد اطمینان هستند، پس آنچه به شما رساندند، از ناحیه من است و آنچه به شما گفتند از جانب من می‌گویند. بنابراین، حرف آن‌ها را بشنو و فرمانبردارشان باش؛ چراکه آن‌ها مورد اطمینان و امین هستند.»^۲

نقش احمد بن اسحاق در مقابله با ادعای امامت جعفر فرزند امام هادی علیه السلام

احمد بن اسحاق در مقابله با ادعای امامت جعفر، نقش بسزایی داشته است. با آغاز غیبت صغرا و پنهان شدن امام دوازدهم علیه السلام، جعفر که فرصت را برای طرح گسترده ادعای خود مناسب دانست، نامه‌ای به یکی از شیعیان امامی فرستاد و در آن نامه خود را قیّم و امام بعد از امام حسن عسکری علیه السلام دانست. وی همچنین خویش را عالم به حلال و حرام معرفی کرد. آن شخص، احمد بن اسحاق را در جریان نامه جعفر قرار داد و ابن اسحاق نیز نامه‌ای به امام دوازدهم علیه السلام نوشت و نامه جعفر را هم داخل آن قرار داد. امام علیه السلام در پاسخ نامه، جعفر را فردی بی‌اطلاع از احکام دین معرفی کردند که حتی به تشخیص حلال از حرام قادر نیست. امام علیه السلام در ادامه، راهکار امتحان جعفر برای روشن شدن بطلان ادعای او را به احمد بن اسحاق ارائه کردند.^۳ جعفر نامه دیگری به احمد بن اسحاق نوشت و از وی اموال اهالی قم را طلب کرد. احمد بن اسحاق با طرح سوالاتی، از جعفر خواست همان‌گونه که ائمه پیشین به این‌گونه سوالات پاسخ می‌دادند، وی نیز جواب سوالات را بدهد؛ ولی هیچ‌گونه جوابی از جعفر دریافت نکرد.^۴

۱. طوسی، الغیبة، ص ۳۵۴ - ۳۵۵.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ طوسی، الغیبة، ص ۲۴۳ و همان، ص ۳۶۰.

۳. طوسی، الغیبة، ص ۲۸۷ - ۲۹۰.

۴. خصیبی، الهدایة الکبری، ص ۳۸۳.

نتیجه‌گیری

با واکاوی روایات و گزارش‌های مهدوی احمد بن اسحاق در می‌یابیم که احمد بن اسحاق به دلیل جایگاه والایی که نزد امام حسن عسکری علیه السلام داشته، از معدود افرادی است که از ولادت جانشین و فرزند آن امام اطلاع پیدا کرده و به دیدار او نیز موفق شده است. او پس از آگاهی از ولادت امام مهدی علیه السلام و غیبت طولانی مدت وی، با اطلاع‌رسانی به برخی از شیعیان امامی مورد اعتماد و رفع تحیر آنان در خصوص جانشین امام عسکری علیه السلام؛ آنان را از انحراف مصون داشت. وی همچنین در معرفی و تبیین جایگاه نایبان امام دوازدهم علیه السلام و مقابله با جریان انحرافی مدعی امامت (جعفر فرزند امام هادی علیه السلام) نقش بسزایی داشته و در نهاد وکالت نیز در دوران غیبت صغرا به عنوان دستیار عثمان بن سعید نقش‌آفرینی کرده است.

منابع

۱. ابن بابویه، علی بن حسین، *الامامة والتبصرة من الحيرة*، مدرسة الامام المهدي عليه السلام، قم، ۱۴۰۴ ق.
۲. ابن قولويه، جعفر بن محمد، *کامل الزيارات*، محقق: عبد الحسين امینی، دار المرتضوية، نجف اشرف، ۱۳۵۶.
۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد، *رجال*، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۲.
۴. _____، *المحاسن*، چاپ دوم، محقق: جلال الدين محدث، دارلکتب الاسلامية، قم، ۱۳۷۱ ق.
۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، محقق: احمد عبد الغفور عطار، دار العلم للملايين، بيروت، ۱۴۱۰ ق.
۶. جهانی فرد، علی، جهانی فرد، حسین و احمدی کچایی، مجید، «*واکاوی چرایی باورمندی شیعیان امامی به وکلای اربعه در غیبت صغری*»، فصلنامه علمی - پژوهشی مشرق موعود، شماره ۶۰، زمستان ۱۴۰۰.
۷. حجت، هادی، «*نقدی بر انتساب لقب و کنیه ای ناسازوار به امام عصر عليه السلام*»، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم حدیث، شماره ۶۳، بهار ۱۳۹۱.
۸. حسین، جاسم، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عليه السلام*، چاپ چهارم، ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۶.
۹. حسین زاده شانه چلی، حسن، *اوضاع سیاسی اجتماعی و فرهنگی شیعه در غیبت صغری*، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۸۶.
۱۰. حمیری، عبد الله بن جعفر، *قرب الاسناد*، مؤسسة آل البيت 7، قم، ۱۴۱۳ ق.
۱۱. خصیبه، حسین بن حمدان، *الهدایة الكبرى*، البلاغ، بيروت، ۱۴۱۹ ق.

۱۲. خویی، سید ابوالقاسم، **معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة**، چاپ پنجم، بی‌نا، بی‌جا، ۱۴۱۳ ق.

۱۳. سرخه‌ای، احسان، **«کتاب مسائل در نگارش‌های حدیثی با تاکید بر مسائل علی بن جعفر»**، فصلنامه علوم حدیث، شماره ۳۷ و ۳۸، پاییز و زمستان ۱۳۸۴.

۱۴. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، **علل الشرائع**، کتاب فروشی داوری، قم، ۱۳۸۵.

۱۵. _____، **کمال الدین و تمام النعمة**، چاپ دوم، محقق: علی اکبر غفاری، اسلامیه، تهران، ۱۳۹۵ ق.

۱۶. _____، **من لایحضره الفقیه**، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق.

۱۷. صفار، محمد بن حسن، **بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم**، چاپ دوم، محقق: محسن بن عباسعلی کوجه باغی، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.

۱۸. طبری، محمد بن جریر، **دلائل الإمامة**، بعثت، قم، ۱۴۱۳ ق.

۱۹. طوسی، محمد بن حسن، **رجال**، چاپ سوم، محقق: جواد قیومی اصفهانی، موسسه نشر اسلامی، قم، ۱۳۷۳.

۲۰. _____، **الغیبة**، محققان: عباد الله تهرانی، علی احمد ناصح، دار المعارف الإسلامية، قم، ۱۴۱۱ ق.

۲۱. _____، **فهرست کتب الشیعة و اصولهم**، محقق: عبد العزیز طباطبایی، مکتبه المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ ق.

۲۲. غنوی، امیر، **«طرح اندیشه مهدویت در کلمات امام عسکری علیه السلام»**، فصلنامه مشرق موعود، سال دهم، شماره ۴۰، زمستان ۱۳۹۵.

۲۳. قمی، حسن بن محمد بن حسن، **تاریخ قم**، مترجم: حسن بن علی بن حسن عبد الملك قمی، توس تهران، ۱۳۶۱.

۲۴. کشی، محمد بن عمر، *رجال (اختیار معرفة الرجال)*، مصحح: محمد باقر بن محمد میرداماد، موسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۴ ق.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، محققان: علی اکبر غفاری، محمد آخوندی، چاپ: چهارم، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ ق.
۲۶. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، چاپ دوم، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۳ ق.
۲۷. مفید، محمد بن نعمان، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.
۲۸. نجاشی، احمد بن علی، *رجال*، محقق: موسی شبیری زنجانی، چاپ ششم، موسسه نشر اسلامی، قم، ۱۳۶۵.
۲۹. نوری، میرزا حسین، *نجم ثاقب در احوال امام غایب علیه السلام*، محقق: صادق برزگر، مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۴.
۳۰. یوسفی اشکوری، حسن، اشعریان، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۹.

مهدویت، جامع ابرمرد نیچه و انسان کامل فلسفه

ابوالحسن قاسم فام^۱

چکیده

آموزه «مهدویت»، از جمله آموزه‌های اسلامی است که در تبیین و توضیح آن، از اصطلاحات مختلفی استفاده شده است که «انسان کامل» از جمله آن تعابیر می‌باشد. در قرون اخیر، از سوی جهان غرب نیز بعضی از اصطلاحات به کار رفته است که تطبیق آن بر مهدویت جای بحث و تأمل دارد. «ابرمرد» نیچه از سنخ چنین اصطلاحاتی است. برخی اندیشمندان در مقام مقایسه بین دو اصطلاح «انسان کامل» و «ابرمرد»، رابطه «این همانی» برقرار کرده و برخی دیگر، رابطه آن دو را «تغایر» می‌دانند. در این پژوهش، با روش «توصیفی-تحلیلی»، بعد از تبیین این دو واژه، به تحلیل رابطه بین آن‌ها پرداخته شده است. نتیجه این نوشتار آن است که ویژگی‌های ابرمرد نیچه با انسان کامل عرفا مقایسه و تطبیق نمی‌پذیرد؛ گرچه می‌شود وجه مشترکی برای آن دو یافت و آن، موعود گرایی و تفکر انتظارگرایانه است.

واژگان کلیدی: آموزه مهدویت، تطابق، تغایر، ابرمرد، نیچه، انسان کامل.

«مهودیت»، آموزه‌ای است با نگرش منجی‌گرایانه و گرچه برخی آن را به زبان نیاورند؛ همگان نسبت به آن، احساس نیاز می‌کنند. این احساس نیاز با رویکردها، تعابیر و دیدگاه‌های مختلفی می‌تواند همراه باشد؛ هنرمند با رویکرد هنری، فیلسوف با نگرش فلسفی، عارف از نظرگاه عرفانی و ... برخی از عرفا و فیلسوفان اسلامی، در آثار خود، اصطلاح «انسان کامل» را به کار برده و تنها مصداق آن را در عصر حاضر، امام مهدی علیه السلام دانسته‌اند.^۱ همچنین در نگرشی به جهان غرب، با پیدایش بعضی اصطلاحات، مانند «ابرمرد» مواجه می‌شویم که اندیشمندان در تحلیل آن، دو راه مختلف را برگزیده‌اند: برخی قائلند که مراد از ابرمرد، همان انسان کامل در بین عرفا و فیلسوفان است و برخی دیگر معتقدند که این دو، رابطه «این همانی» ندارند.^۲ ریشه این اختلاف به نوع برداشت از عبارات نیچه بر می‌گردد. نکته قابل توجه دیگر این که برای آگاهی به این مطلب، باید به آثار نیچه اشراف داشت تا بتوان در سایه آن، نظریه درست را برگزید.

در باب تحلیل رابطه بین ابرمرد و انسان کامل، پژوهش‌هایی انجام شده است که هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. از بین آن‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: ۱. کتاب «مولوی، نیچه و اقبال»، نوشته خلیفه عبدالحکیم و ترجمه محمد بقایی (ماکان). این کتاب از سه مقاله فراهم آمده که زمینه‌ای مشترک دارند و مترجم از سه مأخذ گرد آورده است. این مقالات عبارتند از: «مولوی، نیچه و اقبال»، از دکتر خلیفه عبدالحکیم، «تأثیر مولوی در هنر و اندیشه اقبال»، از دکتر محمد اکرام و «بررسی تطبیقی اشعار مولوی و اقبال»، از دکتر سید نعیم الدین. این سه مقاله، روشنگر بسیاری از شبهات است که در مورد شاعری و تفکرات فلسفی اقبال به عمد یا از سر ناآگاهی مطرح می‌شود. ارتباط منطقی این مقالات، زیر بنای تفکرات اقبال و پرورش عناصر آن در خمخانه ذهن اوست. ۲. مقاله «مقایسه دو دکتربین؛ ابر انسان در تفکر نیچه و انسان کامل

۱. محمدیان، انسان کامل از منظر امام خمینی، ص ۱۳۹ و حسن زاده آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۶۱.

۲. برزگر و سلگی، جستاری در فهم تفارق و تشابه ابرمرد فریدریش نیچه و انسان کامل اقبال لاهوری، ص ۲۴۷-۲۴۸.

در نزد عرفا»، نوشته فرح رامین. نویسنده در این مقاله به مقایسه الاهی تطبیقی در باب ایده ابر انسان در تفکر نیچه با اعتقاد به وجود انسان کامل در تفکر عرفانی به معنای عام و دکتترین مهدویت شیعی به نحو خاص، پرداخته است. ۳. مقاله «جستاری در فهم تفارق و تشابه ابرمرد فریدریش نیچه و انسان کامل اقبال لاهوری»، نوشته ابراهیم برزگر و محسن سلگی. مقایسه ابرمرد نیچه و انسان کامل اقبال لاهوری موضوع نوشتار مذکور است تا وجوه افتراق و اشتراک آن‌ها هویدا شود.

امتیاز تحقیق پیش‌رو، تجمیع و تکمیل مطالب پراکنده در این موضوع به همراه جمع‌بندی نهایی در این زمینه می‌باشد.

هدف و غایت این پژوهش اثبات احساس نیاز همگانی به بحث منجی و بحث انتظار است. این هدف به نتیجه تحقیق ربطی ندارد؛ به این معنا که چه اثبات شود که ابرمرد نیچه همان انسان کامل است و چه اثبات نشود؛ در هر صورت، هدف مذکور تحقق می‌یابد؛ زیرا همان دغدغه و احساس نیاز همگانی است که آدمی را به تحلیل و مقایسه این دو واژه سوق می‌دهد و در نتیجه اثبات می‌کند که آموزه نجات و انتظار، آرزوی بشر است؛ گرچه انسان‌ها در مصداق منجی و شخص منتظر اختلاف دیدگاه داشته باشند.

اهمیت و ضرورت این پژوهش، در یافتن پاسخ این سؤال است که آیا نگرش منجی‌گرایانه در اندیشه اندیشمندانی همچون نیچه نیز که نیپیلیسم در آن‌ها تبلور یافته است، وجود دارد یا نه؟ اگر پاسخ مثبت است، وجود این نگرش، تا چه حدّ و میزانی می‌باشد؟ برای رسیدن به مطلوب، مفهوم شناسی دو واژه «ابرمرد» و «انسان کامل» و ویژگی‌های آن دو ضرورت دارد:

چیستی ابرمرد نیچه

«ابرمرد» که معادل‌های مختلفی برای او، همچون «ابرانسان»، «ما فوق بشر»، «از ما بهتران»، «فرا انسان»، «زبر مرد» و «مرد برتر» برایش ذکر شده؛^۱ واژه‌ای است که نیچه در «چنین گفت زرتشت»، به کار می‌برد^۲ و عالی‌ترین هدف یا دست‌کم یکی از اهداف نیچه است.^۳ نیچه در بخشی از کتاب «چنین گفت زرتشت» می‌نویسد: «از خدایان هیچ نگویید؛ اما ابرانسان را چه نیک می‌توانید بیافرینید. برادران! ای بسا خود نتوانید، اما توانید خود را چنان باز آفرینید که پدران و نیاکان ابرانسان باشید. این باشد بهترین آفرینش شما.»^۴ در جای دیگر می‌گوید: «ابرانسان آذرخشی است که از دل ابر تیره انسان بیرون می‌آید.»^۵ نیچه در یک عبارت دیگر، ابرانسان را چون دریایی می‌داند که رود آلوده بشر را پالوده خواهد کرد. او از تمام نیروهای بازدارنده و منفعل انسان معمول به دور است و چیرگی بزرگ او در قدرت آفرینندگی اوست که او را بر مسند تاریخ بشر خواهد نشاند.^۶

نظریه ابرمرد، عصاره تفکر فلسفی نیچه است. وی می‌کوشد با نقد فلسفه‌های پیش از خود، بستر لازم را از لحاظ ساختن انسان مورد نظر خویش، یعنی همان ابرمرد فراهم کند.^۷ ابرمرد از منظر نیچه - چنان‌که پیرسون تأکید دارد - در دو مرحله شکل می‌گیرد: یکی فرورفتن به حیوانیت و دیگری فرارفتن به ابرانسان.^۸ مارتین هیدگر نیز ابرانسان را چنین شرح می‌دهد:

۱. مؤسسه آینده روشن، مجموعه آثار دومین همایش بین‌المللی دکترین مهدویت، ص ۸۹.

۲. همان، ص ۸۸.

۳. صناعی دره بیدی، پیام نیچه، ص ۱۰۰.

۴. نیچه، چنین گفت زرتشت، ص ۹۸.

۵. همان، ص ۲۴.

۶. همان، ص ۲۳.

۷. عزیزخانی و عالمی، نظریه ابرمرد و تقد آن از منظر آموزه‌های دینی و مبانی عقلی، ص ۱۳۷.

۸. پیرسون، هیچ انگار تمام عیار (مقدمه‌ای بر اندیشه سیاسی نیچه)، ص ۱۵۶-۱۵۷.

نیچه با نام ابرانسان به هیچ وجه به انسانی ما فوق تصور، از نوعی که تاکنون شایع شده است؛ اشاره نمی‌کند. به گونه‌ای از انسان که از همه صفات انسانی عاری باشد و اراده محض را قانون خویش و خشم دیو آسا را فرمانروای خویش ساخته باشد نیز اشاره نمی‌کند، بلکه ابرانسان، انسانی است که از انسانیت پیشین خود فراتر می‌رود تا فقط چنین انسانیتی را نخستین بار به ذاتش هدایت کند؛ ذاتی که هنوز نامتوصل است و انسانیت را در آن ذات راسخ کند.^۱

ویژگی‌های ابرمرد

با جست و جو در آثار نیچه و نویسندگان درباره نیچه، می‌توان خصوصیات زیر را برای ابرمرد او مطرح کرد:

۱. خطر کردن

اگر تربیت سنتی حاکم شود و ارزش‌های متداول غلبه کند، قهرمان گرفتار ابتذال و روزمرگی می‌شود و ضعف جای جوانمردی و ترحم جای استقامت را خواهد گرفت. در کتاب «چنین گفت زرتشت» آمده است:

در میانشان چندان خوبی می‌بینم که ضعف، چندان دادگری و رحم که ضعف. با یکدیگر صاف و با انصاف و خوب‌اند؛ چنان که دانه‌های شن صاف و با انصاف و خوب‌اند با دانه‌های شن. فروتنانه در آغوش گرفتن یک نیک بختی کوچک را تسلیم و رضا می‌نامند و در همان حال، از زیر چشم، فروتنانه به دنبال نیک بختی کوچک دیگری می‌گردند. از ته دل ساده‌لوحانه، از همه بیش خواهان‌اند که کسی ایشان را آزار نرساند. از این رو، به پیشباز هر کس می‌روند و با او کنار می‌آیند؛ اما این چنین است؛ اگر چه فضیلت نامندش.^۲

۱. هیدگر و دیگران، زرتشت نیچه کیست؟، ص ۱۲.

۲. نیچه، چنین گفت زرتشت، ص ۲۲۸.

برای پرهیز از این‌گونه ضعف‌های تحمیلی، قهرمان باید خطر کند. با خطر کردن می‌توان از خطر ابتدال و روزمرگی در امان بود. خطر کردن به پیش و گذشتن از سنت‌های باقی‌مانده از اعصار اسطوره‌ای، وضعیت را برای ورود به آفرینش و خلاقیت و وصول به مقام قهرمانی فراهم می‌کند.^۱ یاسپرس می‌نویسد:

انسان قهرمان سرشت، در پی تأثیر عاطفی نیست. شرمندگی از تأثیر عاطفی از نشانه‌های مشخص قهرمان است. نشانه بنیادین قهرمان، خطر کردن است و انگیزه بنیادی هستی قهرمانانه، خواست زندگی مخاطره آمیز است، در آن جا که باید خطر کرد: خطر کنان زیستن! این است راز پربارترین برداشت محصول از وجود.^۲

۲. عامل و فعال بودن

از دیگر صفات ابرمرد، جنبه فعالانه و اهل عمل بودن اوست و این چیزی است که نیچه آن را در وجود «ناپلئون و بیسمارک» می‌بیند که در وجود آن‌ها نه تنها جنگ و شمشیرزنی، که اراده معطوف به حیات و زندگی آشکار است. از منظر نیچه، شغل نظامی والاترین شغل‌هاست و به این دلیل، وی نظام آموزشی آینده را نظام آموزشی ارتشی و نظامی تصویر می‌کند و می‌گوید: «آینده از نظر من یک آموزش و پرورش دارالفنونی سخت‌گیرانه، خدمت نظام است؛ به گونه‌ای که به طور متوسط، هر انسان طبقات برتر باید یک افسر باشد، صرف نظر از هر چیز دیگری که ممکن است باشد.^۳

۱. صانعی دره بیدی، پیام نیچه، ص ۱۱۳.

۲. یاسپرس، نیچه، ص ۵۴۰.

۳. نیچه، اراده قدرت، ص ۶۰۵.

۳. تنهایی و خود اتکایی

نیچه «تنهایی» و «خود اتکایی» را از عوامل آفرینشگری می‌داند.^۱ ابرمرد نیچه، تنهاست و تنها بر خودش تکیه دارد. نیچه انسانی فردگراست در مقابل فرد فاشیست یا نازیست که جمع گراست. در فاشیسم فردگرایی مضمحل شده است؛ ولی نیچه فرد والایی را می‌خواهد که شجاعتش را از خود می‌گیرد، نه از اتکا به دیگران و جمعیت.^۲ ابرمرد نمی‌تواند فرمان بردار کسی باشد، پس چگونه می‌تواند در دولت قرار بگیرد که نظام اطاعت است؟ ابرمرد، زیردست هیچ موجودی نباید باشد. از این رو، تا خدای فرادستی موجود باشد، ابرمرد به وجود نخواهد آمد.^۳ با وجود منجی‌گرایی ظاهری نیچه، او تنها به نجات و انقلاب فردی معطوف است.^۴

۴. مظهر میل به قدرت

از منظر نیچه، تنها اصل اخلاقی ابرمرد، «میل به قدرت» است. نیچه انگیزه محوری بشر را همان میل به قدرت می‌پندارد و بر این عقیده است که انگیزه‌های بنیادین که تمامی رفتارهای ما را باعث می‌شوند؛ از این منبع تغذیه می‌شوند. اگر چه پیکر چنین نیروی محرکه‌ای در طی دوران متوالی با رنگ و لعاب‌های مختلفی تزیین شده است؛ هیچ‌گاه این پوشش‌ها نتوانسته‌اند وجود آن را تحت الشعاع قرار دهند. از دیدگاه نیچه، میل به قدرت در انسان، به صورت ارزش‌گذاری و کشش به سوی برترین ارزش‌ها نمایان می‌شود؛ زیرا انسان به ذات خود موجودی ارزش‌گذار است.^۵

۱. همان، تأملات نابهنگام، ص ۳۰۱.

۲. همان، تبارشناسی اخلاق، ص ۵۶.

۳. استرن، نیچه، ص ۱۴۹.

۴. اشتراوس، فلسفه سیاسی چیست؟، ص ۷۰.

۵. نیچه، چنین گفت زرتشت، ص ۳۵۵.

۵. بدیل خدا و انسان

از نگرگاه‌های اصلی نیچه، خدا ناباوری و دشمنی با مفهوم خداست. او بر آن است که ابرمرد، تنها در صورت انکار خدا و پس از آن است که امکان تولد می‌یابد.^۱ به طور کلی نیچه خدا را وهم و زاییده ترس می‌داند.^۲ از نظر او با مرگ خدا امکانات برای آزادی بشر فراهم می‌شود و می‌گوید که اگر انسان نیروی خود را مصروف خیالات پس از مرگ نکند، می‌تواند از تمامی استعداد‌های خود در این جهان استفاده کند.^۳ نیچه خدا آگاهی را زاییده ترس انسان و مسکنی موقت برای دردهای او می‌پندارد.^۴

همان گونه که ابرمرد پس از مرگ خدا متولد می‌شود، نیچه بر آن است که پس از مرگ انسان و عبور از آن، ابرمرد ظهور خواهد کرد؛ یعنی ابرمرد موجودی متفاوت و غیر از خدا و انسان است.^۵ در مورد ابرمرد نیچه گفته شده: «... در آن ساعتی از عالم که واپسین انسان فرا می‌آید، هنگامی است که ابر بشر آفریده می‌شود...»^۶

۶. بنیادگرایی

بنیاد اندیشه نیچه را باید در «فروریزی بنیادها» دانست. اگر ابرمرد، عصاره فلسفه نیچه باشد؛ انکار، عصاره ابرمرد است. عمارت ابرمرد در نظر نیچه بر روی خرابه‌های بنیادهای پیش ساخته بنا می‌شود. وی بر آن است که آدم امروزی (مدرن) غریزه اطمینان بخش ندارد. نتیجه این است که نمی‌تواند کاری و چیزی پرداخته و پخته پدید آورد. وی هیچ‌گاه نمی‌تواند به تنهایی پس افتادگی آموزها را جبران کند، مگر با فروریختن بنیادهای پیش ساخته برای

۱. پیرسون، هیچ انگار تمام عیار (مقدمه‌ای بر اندیشه سیاسی نیچه)، ص ۱۵۱.

۲. نیچه، اراده قدرت، ص ۳۹.

۳. میرسپاسی، تأملی در مدرنیته ایرانی، ص ۲۳۹.

۴. نیچه، انسانی زیاده انسانی، ص ۱۸۴.

۵. برزگر و سلگی، جستاری در فهم تفارق و تشابه ابرمرد فریدریش نیچه و انسان کامل اقبال لاهوری، ص ۲۵۰-۲۵۱.

۶. فینک، زند آگاهی فلسفه نیچه، ص ۱۱۲.

پرداختن ابرمرد. انسان مورد نظر نیچه بازنگری عمیقی در بنیادهای مورد باور خود می‌کند تا به طریقی دیگر خود را بشناسد.^۱ به همین دلیل وی تأکید می‌کند که «ولع ما و اراده ما در به دست آوردن شناسایی، نشانه‌ای از فروریزی و نیست‌گرایی بزرگ است.»^۲

نیچه در راه مقابله با بنیادها، هیچ‌گونه بنیادی را بر نمی‌تابد. وی در این مسیر گاه با دولت در می‌افتد^۳؛ گاهی به خرد می‌تازد^۴ و گاهی اعتقاد به سیر تکاملی تاریخ را موجب انحطاط، و فراموشی تاریخی را لازمه انسان برساخته خود می‌داند.^۵

۷. آزادی و آزادی

از دیدگاه نیچه، قهرمان و ابرمرد موجودی است مستقل، بی‌نیاز از دیگران، متکی به خود، مسئول کار و زندگی خویش و آزاد از هر قید و بند تحمیلی دیگران و یک ابرمرد، مغرور و آزاد، شاد و آرام، از لحاظ جسمانی و فکری نیرومند و بزرگ‌ترین بله‌گوی حیات است. او دیونوسوس واقعی است. او حتی دعوت ابدی را لبیک می‌گوید؛ زیرا به حیات آن طور که هست بله می‌گوید.^۶

۸. ارادت به دانش، معنویت، آفرینش و سازندگی

نیچه معتقد است که ابرمرد، مرید دانش، معنویت، آفرینش و سازندگی است. او می‌نویسد:

می‌توان ابرمرد را به خاطر داشتن عشق شناخت و میل به کشف (دیدن یا قوه بصیرت) واقعیات جهان کاشف (اهل کشف)، بینا یا عارف شمرد؛ یعنی با برخوردارگی از غنای تخیل، فکر و ذات خلاق این آزاداندیش «بینا» قادر است با قوه بصیرت و رؤیای‌پروری قدم در عرصه شکوهمند عالم مثال بگذارد؛ اقلیمی که در آن ذهن عینیت پیدا می‌کند و عین

۱. عزیزخانی و عالمی، نظریه ابرمرد و تقد آن از منظر آموزه‌های دینی و مبانی عقلی، ص ۱۳۸.

۲. نیچه، اراده قدرت، ص ۸۹-۹۰.

۳. همان، ص ۷۸.

۴. همان، ص ۶۱.

۵. همان، سودمندی و ناسودمندی تاریخ برای زندگی، ص ۲۱-۲۵.

۶. کاپلستون، نیچه فیلسوف فرهنگ، ص ۱۵۱.

به ذهنیت مبدل می‌شود. بدون شک، این کاشف عالم مثال راد مردی است که بر خویشتن خویش مسلط و از اندیشه، انرژی، تخیل و خلاقیت لبریز می‌باشد.^۱

چیستی انسان کامل

«انسان کامل» را که از او با القابی چون «کون جامع»، «قطب عالم»، «خلیفه»، «امام»، «اکسیر اعظم»، «دانا»، «مهدی»، «پیشوا» و «هادی» تعبیر می‌شود^۲ انسانی دانسته‌اند متخلق به اخلاق الاهی، علت غایی خلقت، سبب ایجاد و بقای عالم، متحقق به اسم جامع الله، واسطه میان حق و خلق، خلیفه بلامنازع خدا که علم او به شریعت و حقیقت قطعیت یافته^۳ و مظهر اتم اسمای حسنای الاهی و آیینه تمام نمای خدا است.^۴ چنین انسانی را که دارای اقوال نیک، افعال نیک و اخلاق نیک است، راهنمای خلائق در ظاهر و باطن دانسته‌اند؛ کسی که صفات و اخلاق الاهی در او جمع شده و به آفات روحی انسان‌ها و راه‌های شفای آن آشنا است و با هویت متعالی الاهی وحدت ذاتی پیدا کرده است و در نهایت زبده و خلاصه موجودات است و دیگران طفیل وجود او هستند.^۵

ویژگی‌های انسان کامل

در متون عرفانی برای انسان کامل فضایل و ویژگی‌هایی برشمرده‌اند که برخی از آن‌ها به شرح زیر است:

۱. نیچه، واپسین شطحیات، ص ۷۷-۷۸.
۲. نسفی، الانسان الكامل، ص ۷۵.
۳. مایل هروی، انسان کامل، ص ۳۷۳.
۴. مطهری، انسان کامل، ص ۴-۵.
۵. ابن عربی، الفتوحات المکیة، ج ۱۳، ص ۱۲۹ و نسفی، الانسان الكامل، ص ۲۶۹ و ۳۵۷.

۱. روح هستی

«انسان کامل» به سبب بخشش صورت الهی به او، همانند روح برای عالم است؛ یعنی همان طور که بدن در سیطره روح قرار دارد؛ عالم نیز در سیطره و تدبیر انسان کامل به شمار می‌رود. این قدرت تسخیر به این دلیل است که او جمیع حقایق و اسمای الاهیة را در خود دارد. در فصوص الحکم آمده است: «انسان کامل را روح هستی و عالم دانسته‌اند؛ عالمی که مانند جسد او است. از این منظر، انسان کامل در عالم تصرف کرده است و آن را اداره می‌کند و چنانچه نباشد عالم از همه کمالات تهی می‌شود.»^۱

۲. مظهر اسما و صفات خدا

انسان کامل را به عنوان خلیفه خدا و مظهر کامل اسما و صفات خدا و اسم جامع الله معرفی کرده‌اند.^۲ او به تنهایی و با جامعیت خویش همه اوصاف جمال و جمیع اسمای حسنی او را به نمایش گذاشته است.^۳

۳. عبودیت و فنا

«عبودیت انسان کامل»، عبودیت مطلق دانسته شده است؛ بدین معنا که از انانیت خود خارج و در ذات و صفات خدا فانی شده^۴ و به مقام کمال انقطاع الاهی رسیده است.

۴. یگانگی و وحدت

انسان کامل به لحاظ اصل و ریشه یک «حقیقت» است که از آن به «حقیقت محمدیه» تعبیر می‌شود،^۵ ولی بر حسب اقتضائات و زمان‌های متفاوت، مظاهر و

۱. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۵۰.

۲. همان، الفتوحات المکیة، ج ۱۳، ص ۱۰۰.

۳. صدرالدین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۱۳.

۴. قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۳۳۸-۳۳۹.

۵. فناری، مصباح الانس، ص ۳۳۸-۳۳۹ و خمینی، مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، ص ۲۵.

تجلیات متعددی در صورت‌های پیامبران و اولیای معصوم پیدا می‌کند.^۱ قرآن پیامبران را پشتیبان و تایید کننده همدیگر می‌داند^۲ که هیچ تفرقه‌ای میان آنان نیست.^۳ البته همین مصادیق نیز بر اساس آیات قرآن، برخی بر دیگران برتری دارند.^۴

۵. علم و قدرت

انسان کامل را به عنوان خلیفه خداوند، مظهر دو اسم علیم و قدیر خداوند دانسته‌اند. بر همین اساس، طبق آیات قرآن، گستره علم او را تا مرز اطلاع بر غیب، مشاهده ملکوت، دانستن زبان دیگر حیوانات و ... عنوان کرده و قدرت او را نیز تا سرحد خلق و ایجاد و زنده کردن مردگان و ... توسعه داده‌اند.^۵

۶. واسطه بین حق و خلق

اگر انسان کامل موجودی است که حق تعالی به سبب وی به خلق نظر می‌کند و او «انسان العین الحق» است؛ پس واسطه بین حق و خلق به شمار می‌رود و در واقع، همان‌گونه که مردمک دیده بین رایی و مرئی واسطه است؛ فیض الهی از طریق انسان کامل به خلق می‌رسد.^۶

۷. دارای قول و فعل و اخلاق نیک و معارف

عزیزالدین نسفی می‌گوید:

بدان که انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد و اگر این عبارت را فهم نمی‌کنی، به عبارتی دیگر بگویم: بدان که انسان کامل آن است که او را

۱. قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۱۲۸.

۲. صف: ۶.

۳. بقره: ۲۸۵.

۴. بقره: ۲۵۳.

۵. حسن زاده آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۷۹.

۶. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۵۰.

چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف.^۱

نسفی گفتار انبیا را «شریعت»، کردار آنان را «طریقت»، و دید و بینش انبیا را «حقیقت» می‌داند. مراد او از معارف در توصیف انسان کامل، هر چهار گونه معرفت است؛ یعنی معرفت دنیا و آخرت و معرفت خود و خدا.

نسبت بین ابرمرد نیچه و انسان کامل

بر اساس مطالب گذشته، ویژگی‌های ذکر شده برای ابرمرد نیچه با خصوصیات انسان کامل، تفاوت چشمگیری دارند؛ زیرا انسان کامل، همه صفات حسنه را دارد؛ به گونه‌ای که خلیفه الهی و مظهر صفات و اسمای خداوند و روح هستی و عالم به شمار می‌رود؛ در حالی که ابرمرد نیچه تنها به قدرت می‌اندیشد و مؤید خواست نیچه برای اعمال خشونت علیه اکثریت جمعیت جهان است که این جمعیت، به زعم او برده صفتان هستند.

نظریه ابرمرد نیچه، نزد اندیشمندان دینی که رویکردی صلح‌جویانه و انسان‌دوستانه دارند، جایگاهی ندارد، بلکه افراد و احزاب خشونت طلب از این نظریه استقبال می‌کنند. نمونه بارز آن، هیتلر است که با بهره‌گیری از این نظریه، به نهایت سوء استفاده کرد و از آن، نظریه‌ای نژادی و ایدئولوژیک برای سروری آلمان ساخت. لذا باید گفت ویژگی‌های ابرمرد نیچه با انسان کامل عرفا مقایسه و تطبیق نمی‌پذیرد. البته با وجود تمامی اختلافات، می‌شود وجه مشترکی برای آن دو یافت و آن موعود گرایی و تفکر انتظارگرایانه است. گرچه اندیشه‌های الحادی در بعضی از آثار نیچه موج می‌زند؛ ظاهراً مسئله انتظار و امید به آینده، مسئله‌ای فرادینی است که هر آدمی با هر تفکری را به سوی خود جلب می‌کند.

۱. نسفی، الانسان الكامل، ص ۷۴.

نتیجه گیری

این پژوهش، کوششی نظری برای مقایسه اصطلاح ابرمرد نیچه با اصطلاح انسان کامل عرفا و فیلسوفان است. نتیجه تحقیق آن است که بین این دو اصطلاح، تغایر وجود دارد و با توجه به ویژگی‌هایی که برای هر کدام از ابرمرد و انسان کامل گفته شده است؛ نمی‌توان بین این دو، رابطه این همانی ایجاد کرد. به نظر می‌آید تنها عنوانی که می‌تواند هر دو اصطلاح را زیر یک چتر قرار دهد، عنوان «مهدویت به معنای عام آن» است. مهدویت به معنای عام آن، یعنی اعتقاد به یک منجی و موعود نهایی که امید و آرزوی تک تک آحاد بشر است؛ حتی اگر آن منجی و موعود، صرفاً نمونه‌ای فرضی و غیر واقعی باشد. این، حاکی از نوعی اضطراب و اضطراب همگانی است که در وجود همه موج می‌زند. به نظر می‌رسد همین مسئله، برای اتحاد و برادری بین ملل و نحل مختلف زمینه ساز مناسبی است. امید است که در سایه همین اعتقاد، جامعه جهانی به سوی اندیشه تقریبی سوق یابد و برای عصر پر شکوه ظهور آماده گردد.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن عربی، محیی‌الدین، **الفتوحات المکیة**، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
۲. _____، **فصوص الحکم**، انتشارات الزهراء، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
۳. استرن، جوزف پیتر، **نیچه**، مترجم: عزت‌الله فولادوند، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۷۳.
۴. اشتراوس، لئو، **فلسفه سیاسی چیست؟**، مترجم: فرهنگ رجایی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
۵. برزگر، ابراهیم و سلگی، **جستاری در فهم تفارق و تشابه ابرمرد فریدریش نیچه و انسان کامل اقبال لاهوری**، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳، ۱۳۹۱.
۶. پیرسون، کیت انسل، **هیچ انگار تمام عیار (مقدمه‌ای بر اندیشه سیاسی نیچه)**، مترجم: محسن حکیمی، انتشارات خجسته، تهران، ۱۳۷۵.
۷. حسن زاده آملی، حسن، **انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه**، انتشارات الف لام میم، قم.
۸. خمینی، سید روح‌الله، **مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية**، چاپ سوم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۶.
۹. صانعی دژه بیدی، منوچهر، **پیام نیچه**، چاپ اول، انتشارات نقش و نگار، تهران، ۱۳۸۶.
۱۰. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، **تفسیر القرآن الکریم**، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۱.
۱۱. عزیزخانی، احمد و عالمی، نظریه ابرمرد و نقد آن از منظر آموزه‌های دینی و مبانی عقلی، دو فصلنامه انسان پژوهی دینی، شماره ۳، ۱۳۹۲.
۱۲. فناری، محمد بن حمزه، **مصباح الانس**، چاپ اول، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۷۴.
۱۳. فینک، اویگن، **زندآگاهی فلسفه نیچه**، مترجم: منوچهر اسدی، انتشارات پرسش، آبادان، ۱۳۸۵.

۱۴. قیصری رومی، محمد داود، شرح فصوص الحکم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۱۵. کاپلستون، فردریک، نیچه فیلسوف فرهنگ، مترجم: بهبهانی و حلبی، انتشارات بهبهانی، ۱۳۷۱.
۱۶. مؤسسه آینده روشن، مجموعه آثار دومین همایش بین المللی دکتربین مهدویت، مؤسسه آینده روشن، قم، ۱۳۸۵.
۱۷. مایل هروی، نجیب، انسان کامل، دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۸. محمدیان، عباس، انسان کامل از منظر امام خمینی، فصلنامه متین، شماره ۲۷، ۱۳۸۴.
۱۹. مطهری، مرتضی، انسان کامل، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۹.
۲۰. میرسپاسی، علی، تأملی در مدرنیته ایرانی، نشر طرح نو، تهران، ۱۳۸۴.
۲۱. نسفی، عزیزالدین، الانسان الكامل، چاپ چهارم، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۷۷.
۲۲. نیچه، فریدریش، اراده قدرت، مترجم: مجید شریف، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۷۷.
۲۳. _____، انسانی زیاده انسانی، مترجم: ابوتراب سهراب و محمد محقق نیشابوری، انتشارات مرکز، تهران، ۱۳۸۹.
۲۴. _____، تأملات ناپهنگام، مترجم: حسن امین، دایرة المعارف ایران شناسی، تهران، ۱۳۸۳.
۲۵. _____، تبارشناسی اخلاق، مترجم: داریوش آشوری، نشر آگه، تهران، ۱۳۷۷.
۲۶. _____، چنین گفت زرتشت، چاپ بیستم، مترجم: داریوش آشوری، انتشارات آگه، تهران، ۱۳۸۲.
۲۷. _____، سودمندی و ناسودمندی تاریخ برای زندگی، مترجم: عباس کاشف و ابوتراب سهرابی، انتشارات فروزان روز، تهران، ۱۳۸۵.

۲۸. _____، **واپسین شطحیات**، چاپ چهارم، مترجم: حامد فولادوند، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۹۳.
۲۹. هیدگر، مارتین و گادامر، فوکو، ديلتای و...، **زرتشت نیچه کیست؟**، گزیده و مترجم: محمد سعید حنایی کاشانی، شرکت نشر کتاب هرمس، تهران، ۱۳۷۸.
۳۰. یاسپرس، کارل، **نیچه**، مترجم: سیاوش جمادی، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۸۳.

شهر بصره عراق و رخداد ظهور

محمد رحمانی^۱

چکیده

از جمله موضوعات مهم در باب مهدویت، شناخت اماکن و شهرهایی است که به نحوی با آموزه‌های مهدوی در ارتباط هستند. شهر «بصره» در کشور عراق، از جمله این اماکن محسوب می‌شود که طبق روایات شیعه و سنی، محل وقوع حوادث مهمی در آخرالزمان خواهد بود. در این نوشتار با استفاده از شیوه «توصیفی - تحلیلی» و با جمع‌آوری مطالب به روش «کتابخانه‌ای» ضمن اشاره به تاریخچه شهر بصره، احادیث مربوط به نقش بصره در حوادث آخرالزمان مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: مهدویت، بصره، سفیانی، دجال، آخر الزمان.

مقدمه

«عراق» از جمله مناطقی است که در آخر الزمان محل وقوع حوادث و وقایع زیادی است که از آن‌ها به «علائم الظهور» تعبیر شده و شهر بصره از شهرهای مهم عراق است که به لحاظ تاریخی از اهمیتی خاص برخوردار بوده است. وجود مکان‌های تاریخی و مساجد قدیمی و مرقد برخی از صحابه در این شهر، بصره را مورد توجه قشرهای مختلف مردم، به خصوص جهانگردان قرار داده است. با توجه به روایات شیعه و سنی، بصره در حوادث زمان ظهور و آخرالزمان نقش مهمی ایفا می‌کند. بسیاری از حوادث مرتبط با ظهور امام مهدی علیه السلام در این شهر واقع می‌شود. در مورد پیشینه این بحث باید گفت آقای عبد الرسول زین الدین در کتاب «معجم البلدان عصر الظهور» روایات بصره را بدون بحث از سند و دلالت آن‌ها، جمع آوری کرده و آقای مرتضی خلیلی راد نیز در مقاله‌ای با عنوان «نقد و بررسی روایات علائم ظهور بصره» که در دومین کنفرانس ملی علوم انسانی و توسعه به چاپ رسیده است، به بررسی روایاتی پرداخته که در بردارنده نشانه‌های ظهور در منطقه بصره است. در این نوشتار با تاریخچه تاسیس و موقعیت جغرافیایی شهر بصره و نقش آن در حوادث آخرالزمان با توجه به روایات فریقین، بیش‌تر آشنا می‌شویم.

بصره

شهر «بصره» در محل ایرانی‌نشینی به نام وَهْستاباذ اردشیر بنا شده؛^۱ اما شهر اسلامی جدیدالتأسیس است. بصره پیش از تأسیس، پایگاه یا اردوگاه نظامی مرزداران ایران در زمان ساسانیان بوده است.^۲

۱. محمد بن محمد مرتضی الزبیدی، تاج العروس، ذیل بصر.

۲. احمد بن فقیه، مختصر کتاب البلدان، ص ۱۷۳.

موقعیت جغرافیایی بصره

استان بصره، در جنوب شرقی عراق، واقع است و از سمت شمال، با استان‌های میسان و دی‌قار و از سمت غرب، با استان مثنی همجوار است. از سمت شرق نیز با ایران و اروندرود (شط العرب) و از سمت جنوب، با کویت دارای مرز است و ساحل اندکی نیز با خلیج فارس دارد.^۱ شهر بصره که مرکز این استان است، مهم‌ترین شهر جنوب عراق و در واقع تنها بندر این کشور به شمار می‌آید. این شهر، کنار شط العرب (اروندرود)، در فاصله ۴۲۰ کیلومتری جنوب شرقی بغداد، واقع است.^۲ آب و هوای این استان، گرم و بیابانی است. در استان بصره بادهای موسمی متعددی می‌وزد که از نظر مبدأ، شدت وزش و دیگر ویژگی‌ها متفاوت هستند.^۳

وجه تسمیه

معنای لغوی «بصره»، زمین سخت، سنگلاخ و پر سنگریزه است. نام قدیمی آن منطقه، خریبه، تدمر و مؤتفکه بوده است. به کوفه و بصره، «عراقین» هم می‌گفتند. درباره‌ی واژه یا تسمیه آن نیز منابع کهن اختلاف نظر دارند.^۴ برخی بصره را در لغت به معنای زمین سخت یا سنگ سیاه یا سست دانسته‌اند؛ که به سفیدی می‌زند. برخی نیز آن را مأخوذ از فارسی و معرب «بس‌راه» دانسته‌اند؛ زیرا از بصره راه‌های متعددی منشعب می‌شده است.^۵ قبل از اسلام به آن منطقه «الیصیر» می‌گفتند. در زمان کلدانیان این شهر دارای نام‌هایی چون تدمر و تروم و ترون بود. این نام‌ها برگرفته از زبان آرامی‌هاست که کلدانیان بر این شهر نهادند. در عهد کورش، عجم به قصد نابودی دولت کلدانی به عراق حمله کرد و با تصرف شهرهای عراق، دولت کلدانی حاکم بر عراق

۱. فقیه بحرالعلوم، زیارتگاه‌های عراق (معرفی زیارتگاه‌های مشهور در کشور عراق)، ج ۲ ص ۱۷۳.

۲. همان.

۳. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۲۳۵.

۴. دانشنامه اسلامی، <https://wiki.ahlolbait.com>.

۵. ابن فقیه، مختصر کتاب البلدان، ص ۱۷۳.

فرو پاشید. عجم بعد از تسلط بر عراق نام جدید «هستاباد اردشیر» را بر این شهر نهاد. بعد از حمله عجم به عراق به دلیل نبود دولتی مستقل و تاخت و تاز فارس ها و دولت روم، خرابی کامل بر شهر استیلا یافت. از این رو، نام این شهر را «المؤتکفه» نهادند.^۱ قابل ذکر است هر چند معنای اصلی کلمه «عجم»، لکنت در زبان و غیر فصیح بودن است؛ در عین حال، این کلمه نزد اعراب، از عناوین ایرانیان است که گرچه عرب، آن را برای غیر عرب، از عرب، انتخاب کرده؛ مشخصاً آن را در مورد «ایرانیان» به کار برده است. بنابراین، کلمه «عجم» نیز مانند کلمه «فرس» در لغت عرب، یکی از عناوین مشهور ایرانیان است.^۲

تاریخ تاسیس

در منابع تاریخی، درباره تأسیس شهر بصره اجماع و اتفاقی وجود ندارد؛ اما می توان گفت تاریخ بنای این شهر بین سال های چهاردهم تا هجدهم هجری قمری بوده است.^۳ برخی از منابع معتقدند که بصره در سال ۱۴ هجری قمری در زمان عمر بن خطاب بنا شده و بنای آن شش ماه قبل از کوفه بوده است. مدتی نیز پایتخت امویان شد. لقب های «قبة الاسلام» و «خزانة العرب» نیز به آن داده اند.^۴

مکان های تاریخی - مذهبی بصره

الف) مرقد زید بن صوحان

این زیارتگاه، در منطقه «سیبه»، در جنوب بصره واقع است. زید بن صوحان عبدی، معروف به «زید الخیر»، از اصحاب خاص امام علی علیه السلام به شمار می آید.^۵ او از خاندان عبدالقیس

۱. سلطانی، تشیع بصره در قرون نخستین، فصلنامه تاریخ اسلام، شماره ۱۱، ص ۸.

۲. هاشمی شهیدی، زمینه سازان انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه روایات.

۳. سلطانی، تشیع بصره در قرون نخستین، فصلنامه تاریخ اسلام، شماره ۱۱، ص ۸.

۴. ابن سیده، المحکم والمحیط الأعظم، ج ۶، ص ۱۴۲.

۵. فقیه بحرالعلوم، زیارتگاه های عراق (معرفی زیارتگاه های مشهور در کشور عراق)، ج ۲ ص ۱۷۵.

(شاخه‌ای از قبیله ربیعیه) بود و سه برادر به نام‌های صعصعه، سیحان و عبدالله داشت که این‌ها نیز از یاران امام علی علیه السلام بودند.^۱

ب) مرقد علی بن یقطین

از زیارتگاه‌های شیعیان در بصره، زیارتگاه منسوب به علی بن یقطین، از اصحاب گرامی امام موسی کاظم علیه السلام است که در محله «سوق القطانه» این شهر قرار دارد.^۲

ج) مقام امام علی علیه السلام

این مقام که نزد شیعیان بصره به نام «خُطوه» (قدمگاه) امام علی علیه السلام، شناخته می‌شود؛ در محل مسجد جامع قدیم بصره، در شهر «زبیر» کنار جاده این شهر به بصره، قرار دارد. حضرت علی علیه السلام پس از پایان جنگ جمل، به این مسجد وارد شد و در آن، نماز اقامه کرد و خطبه‌ای برای مردم شهر خواند. همچنین گفته می‌شود که امام حسن علیه السلام به دستور امام علی علیه السلام، در زمان بازگشت از جنگ جمل، در این مسجد نماز خوانده است.^۳

د) مقام امام زین العابدین علیه السلام

این مقام، در محله «عشار» بصره قرار دارد و دارای گنبد است و در گذشته، قبرستانی اطراف آن وجود داشته است.^۴

ه) مقام حضرت مهدی علیه السلام

این مقام در محله «صبحه» کوچک، قرار دارد و نزد اهالی منطقه، به «خُطوه» (قدمگاه) حضرت مهدی علیه السلام شناخته می‌شود.^۵

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۷۶.

۳. همان، ص ۱۷۸.

۴. همان، ص ۱۸۰.

۵. همان، ص ۱۸۱.

و) مقام خضر نبی علیه السلام

در بصره، دو مقام منسوب به خضر علیه السلام وجود دارد که مقام اول در محله «صبخه» بزرگ واقع است و مقام دوم، در محله «نظران» قرار دارد و به نام «خضر ابوحدید» شناخته می‌شود.^۱

ز) مرقد صحابه و تابعین

شهر بصره همچون محل دفن بعضی از اصحاب، مثل طلحه، زبیر، عتبه بن غزوان و عباس بن مرداس سلمی و برخی از تابعین مانند حسن بصری و محمد بن سیرین قرار دارد.^۲

بصره در روایات

در برخی از روایات، به خصوصیات شهر بصره و ویژگی‌های مردم بصره اشاره شده است. امام علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه با خطاب قرار دادن یکی از اصحابش به نام منذر، ضمن برشمردن نام‌های شهر بصره، به صفات و ویژگی‌های این شهر پرداخته است:

ای منذر! بصره در کتاب‌های [آسمانی] پیشین سه نام دیگر دارد که جز دانشمندان، کسی از آن آگاه نیست: تدمر، خدیبه، موتفکه ... ای اهالی بصره! خداوند برای هیچ سرزمینی از سرزمین‌های مسلمانان، چنین شرف و کرامتی قرار نداده، در حالی که این شرف و بزرگی را با منت خود به بصره داده است. شما راست‌قبله‌ترین هستید، قبله شما رو به مقام است؛ جایی که امام در مگه قیام می‌کند. قاری‌های شما، برترین قاریان هستند و پارسایان شما، پارساترین، عابدان شما، عابدترین و تاجران شما بهترین و درست‌کردارترین تاجران، صدقه‌دهندگان شما، برترین صدقه‌دهندگان هستند. ثروتمندان شما، بخشنده‌ترین و فروتن‌ترین مردمان، بزرگان شما، خوش‌اخلاق‌ترین و نیکوکردارترین مردمان هستند. شما کسانی هستید که کم‌ترین مشقت را بر همسایگان روا می‌دارید و در کارهای آن‌ها تجسس نمی‌کنید. شما مشتاق و پرتلاش‌ترین مردمان در

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۸۱-۲۱۳.

نماز جماعت هستید. میوه شما، بیشترین است و اموال شما بیشترین اموال، کودکان شما، زیرکترین کودکان و زنان شما، پرهیزکارترین و پاکترین زنان و در کار همسررداری، بهترین‌اند. خداوند آب را به تسخیر شما در آورده و شب و روز آن را برای آبادانی به کار می‌بندید. دریا باعث افزونی اموال شما می‌شود و اگر استقامت ورزید و شکیبیا باشید، درخت طوبا منزلگاه شما خواهد بود و بر سر شما سایه خواهند افکند.^۱

علامه مجلسی می‌گوید: این روایت را کمال الدین میثم بحرانی به صورت مرسل ذکر کرده است^۲ و ابن میثم نیز بیان نمی‌کند که متن مذکور، حدیث است یا برداشت خودش از عبارات امام. برداشت ناقلان از ابن میثم این است که وی متن روایت نقل می‌کند. در هر صورت، اگر متن روایت باشد نیز نمی‌تواند بدان اعتماد کرد؛ زیرا ابن میثم به سند آن اشاره‌ای نمی‌کند. به نظر می‌رسد این متن به تفسیری ناظر است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ذیل خطبه ۴۳ نهج البلاغه در مذمت مردم بصره ایراد فرموده‌اند و این تردید را تقویت می‌کند که ابن میثم آن را حدیث پنداشته است؛ زیرا بدون سند و درست در ذیل روایتی است که به غرق شدن بصره اشاره می‌کند.^۳

ابوذر غفاری روایتی را نقل می‌کند که در آن روایت، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اهل بصره را «راست قبله‌ترین» مردم معرفی می‌فرماید و این که خداوند از آن‌ها هر ناخوشایندی را دور می‌کند.^۴

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۲۵۳.

۲. همان.

۳. بهاری، شیرینی، رضایی، اعتبار سنجی روایات آخر الزمانی مربوط به خسف شهر بصره، فصلنامه مشرق موعود، سال هفدهم، شماره ۶۶، ص ۱۲۸.

۴. احمد بن جعفر بن منادی، الملاحم، ص ۱۷۴.

بصره در آخر الزمان

الف) بصره و سفیانی

از روایات مربوط به سفیانی، این گونه برمی آید که او چندین بار وارد عراق می شود؛ اولین ورود او بسیار سریع و ناگهانی است و لشکریان او به غارت، چپاولگری، کشتار و هتک حرمت مردم اقدام می کنند. ابن حماد چنین آورده است: «سفیانی وارد کوفه می شود و سه روز به غارت و چپاول می پردازد و شصت هزار نفر از اهل بصره را به قتل می رساند و هجده شب در آن جا می ماند.»^۱

با توجه به کشته شدن شصت هزار تن در شهر بصره که غلو آمیز می نماید و این که این روایات عمدتاً در کتاب های اهل سنت آمده است، باید در پذیرش این روایات جانب احتیاط را رعایت کرد.

ب) خراب شدن بصره

در برخی از روایات به خراب شدن بصره به دست یکی از ذریه پیامبر ﷺ اشاره شده است.^۲ و این که آن شخص از گیلان قیام می کند و بصره را خراب و کوفه را آباد می کند.^۳ بعضی گفته اند که این حادثه واقع شده است و از حوادث گذشته محسوب می شود؛ چه آن که در سال ۲۵۵ هجری، سیدی از دودمان رسول خدا ﷺ به نام علی بن محمد، معروف به «صاحب زنج» قیام کرد و بصره را ویران کرد که جریان قیام او در کتاب های تاریخی آمده است.^۴

۱. نعیم ابن حماد، الفتن، ص ۱۸۷.

۲. حائری، الزام الناصب، ج ۱، ص ۱۹۱: «و خراب البصرة علی ید رجل من ذریک تبعه الزنج».

۳. همان، ج ۲، ص ۱۳۴: «ثمّ یقوم متّاقم بجلان یعینه المشرقی فی دفع شیعة عثمان و یجیبه الأبر و الدیلم و یجدون منه النوال و النعم و ترفع لولدی النود و الرایات و یفرقها فی الأقطار و الحرمت و یأتی إلى البصرة و یخرّبها و یعمر الکوفة و یوربها...».

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۱۲۵، ۱۲۶.

البته این احتمال نیز وجود دارد که منظور از آن سید، سید دیگری غیر از صاحب زنج باشد؛ زیرا اولاً، بعضی از کسانی که شرح حال صاحب زنج را نوشته‌اند در صحت نسب او اظهار تردید کرده‌اند؛ و ثانیاً، چنان که در بعضی از روایات علائم ظهور آمده است، خراب شدن بصره به سقوط مصر، و قیام سیدی که پیش از ظهور، در ایران ظاهر می‌شود، مرتبط گردیده است.^۱

ج) بصره و دجال

در روایتی از رسول اکرم ﷺ، به فرار کردن مردم بصره از دجال و متفرق شدن آن‌ها اشاره شده است.^۲ امیر مومنان علیه السلام نیز در روایتی به ظهور دجالی از بصره اشاره فرموده‌اند و این که او پیش قراول همه دجال‌ها است^۳ و دجال اکبر اوست که یک چشمش ممسوح و چشم دیگر او در پیشانی‌اش قرار دارد^۴ و این، همان روایت طولانی است که ابن میثم بحرانی به صورت مرسل نقل کرده بود. در روایتی از امام صادق علیه السلام، مکان خروج دجال، ناحیه‌ای از بصره به نام «میسان» معرفی شده است.^۵

د) همزمانی خرابی بصره با خرابی مسجد برائا

امام علی علیه السلام پس از جنگ با نهروانیان و دیدار با حباب و خبر دادن از این که مسجد «برائا» ویران خواهد شد، به ساخت آن سفارش کرده و می‌فرماید: «کسی جز یک کافر آن را ویران نمی‌کند.» سپس می‌فرماید: «مردی از اهل کوهپایه‌ها وارد آن می‌شود و هیچ موجودی را زنده

۱. ابن طاووس، الملاحم والفتن، ص ۱۲۴-۱۲۵؛ حائری، الزام الناصب ج ۲، ص ۱۶ و نعمانی، الغیبه، ص ۲۷۵.

۲. احمد بن جعفر بن منادی، الملاحم، ص ۲۲۳ و ۲۵۷.

۳. سید بن طاووس، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص ۲۴۹: «و یرجح دجال من دجلة البصرة، و لیس متی، و هو مقدمه الدجالین کلهم».

۴. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۵۵: «أَنْ یَسْتَحِلَّ بِهَا الدَّجَالُ الْأَكْبَرُ الْأَعْوَزُ الْمَمْسُوحُ الْعَيْنُ الْیَمَنَى».

۵. سید بن طاووس، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص ۲۶۶: «ثم خروج الدجال من بعد ذلك یرجح الدجال من میسان نواحي البصرة».

نمی‌گذارد. بر اهل آن خشمگین است و آن، هنگامی است که ویرانی‌ها، آباد و در آن، مسجد جامع ساخته شده است. در آن هنگام، نابودی بصره فرا رسیده است.»^۱

ها یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بصره

برخی از احادیث بر این نکته دلالت دارد که اولین یار حضرت از بصره و آخرین آن‌ها از یمامه خواهد بود؛^۲ اما در برخی دیگر از احادیث آمده است که هیچ شهری نیست، جز این که گروهی از آن شهر همراه حضرت خارج می‌شود.

در برخی روایات، به تعداد یاران حضرت از هر شهر و سرزمین اشاره شده و در برخی دیگر از روایات به نام آن‌ها تصریح شده است. از امیرمؤمنان علیه السلام در خبری طولانی که در آن اصحاب قائم عجل الله تعالی فرجه را ذکر می‌کند؛ آمده است که اولین آن‌ها از بصره و آخرین آن‌ها از ابدال است. از امام صادق علیه السلام در روایتی طولانی که نام یاران قائم عجل الله تعالی فرجه را ذکر می‌کند، چنین آمده است: «و از بصره... احمد.»^۳

این روایت را مرحوم سیدبن طاووس از کتاب «فتن» ابو صالح السلیلی که از روات اهل سنت است، آورده و تصریح می‌کند که اگر مشکلی در این روایات هست، من به عهده نمی‌گیرم؛ زیرا من فقط چیزی را حکایت می‌کنم که به لفظ و معنا دریافتیم.^۴

از آن جا که از یک سو طبق این روایات، اولین یار امام از بصره و نام وی «احمد» است و از سوی دیگر، «احمد الحسن» نامش احمد و اهل بصره است، این روایات بر او انطباق می‌یابد؛

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۸: «و سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ السَّفْحِ لَا يَدْخُلُ بَلَدًا إِلَّا أَهْلَكَهُ وَ أَهْلَكَ أَهْلَهُ ثُمَّ لِيَعُدَّ [لِيَعُودُ] عَلَيْهِمْ مَرَّةً أُخْرَى ثُمَّ يَأْخُذُهُمُ الْقَحْطُ وَ الْعَلَاءُ ثَلَاثَ سِنِينَ حَتَّى يَبْلُغَ بِهِمُ الْجَهْدُ ثُمَّ يَعُودُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ يَدْخُلُ الْبَصْرَةَ فَلَا يَدْعُ فِيهَا قَائِمَةً إِلَّا سَخَطَهَا وَ أَهْلَكَهَا وَ أَهْلَكَهَا وَ ذَلِكَ إِذَا عُمِرَتِ الْخَرْبَةُ وَ بُنِيَ فِيهَا مَسْجِدٌ جَامِعٌ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ هَلَاكُ الْبَصْرَةِ...».

۲. ابن طاووس، علی بن موسی، ملاحم و فتن، ص ۱۱۹.

۳. کاظمی، مصطفی، بشاره الإسلام، ص ۲۳۲.

۴. ابن طاووس، علی بن موسی، التشریف بالمنن فی الملاحم و الفتن، ص ۲۱۶.

فلذا برخی از مبلغان احمد اسماعیل بصری با در کنار هم قرار دادن این دو روایت خواسته‌اند اثبات کنند که بر اساس حدیث نخست، اولین یار حضرت از بصره است و طبق حدیث دوم، نامش احمد است؛ پس او همان «احمد الحسن کذابی» است؛ لیکن باید توجه داشت که آن‌ها با تقطیع روایت، مخاطب را فریب داده‌اند؛ چرا که در ادامه روایت نخست که همان «خطبه البیان»^۱ است چنین آمده است: «کسانی که از بصره هستند، نامشان علی و محارب است».^{۲ و ۳}

با توجه به روایات یاد شده و ملاحظه خطبه امیر المؤمنین علیه السلام و مطالعه حوادثی که درباره بصره نقل شد، این نتیجه ملاحظه می‌شود که بیش‌تر روایاتی که در مورد (بصره) از پیشوایان معصوم علیهم السلام نقل شده، روایاتی است که بیش‌تر آن‌ها از وقایع آینده و حوادثی که در طول تاریخ در بصره روی می‌دهد؛ خبر داده و از معجزات ائمه معصوم علیهم السلام محسوب می‌شود، نه این‌که همه آن‌ها جزء علائم نزدیک ظهور باشد.

در عین حال، این نکته را نباید از نظر دور داشت که در بخشی از روایات، خصوصاً در روایاتی که از حرکت انقلابی ایرانیان پیش از ظهور مبارک حضرت ولی عصر علیه السلام به رهبری سیدی جلیل‌القدر از دودمان اهل بیت علیهم السلام پیشگوئی شده است؛ پیشوایان معصوم علیهم السلام خراب شدن شهر بصره را یکی از علائم بسیار نزدیک به ظهور دانسته و به خصوص در چندین روایت، به این موضوع تصریح فرموده‌اند.^۴

۱. این خطبه به لحاظ اعتبار محل مناقشه فراوان و در منابع حدیثی شناخته شده شیعه نیامده است و حتی مرحوم مجلسی نیز که هدفش گردآوری متون روایی و تاریخی شیعه بوده، از آن یاد نکرده است (دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، آئینه پژوهش، ج ۱۲۸، ص ۱).

۲. حائری، إلزام الناصب فی إثبات الحجج الغائب، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳. آیتی، از تبار دجال، ص ۱۱۱.

۴. برای اطلاع بیش‌تر به کتاب إلزام الناصب ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۰؛ غیبت نعمانی ص ۲۷۵، طبع صدوق، باب ۱۴، حدیث

۵۵، وارشاد مفید ص ۳۶۱، طبع بیروت و ترجمه فارسی آن ج ۲، ص ۲۵۳، حدیث ۲۳ مراجعه فرمایید.

نتیجه‌گیری

از بررسی روایات آخر الزمانی در مورد شهر بصره، چند نکته برداشت می‌شود:

۱. با توجه به روایات موجود در منابع روایی شیعه و سنی، شهر بصره در آخر الزمان محل بروز حوادث و وقایع مهمی خواهد بود. لذا لازم است این روایات به لحاظ سندی و دلالتی، به دقت بررسی شوند. البته باید توجه داشت که بیش‌تر این روایات در کتاب الملاحم و الفتن سید بن طاووس آمده است و خود جناب سید نیز این روایات را از سه کتاب فتن ابن حماد، و فتن سلیلی و فتن زکریا بن یحیی نقل کرده که در اسناد این روایات خدشه وجود دارد.

۲. برخی از افراد با تقطیع روایات بصره، در استفاده از این روایات به نفع خود سعی و تلاش دارند که با دقت در صدر و ذیل روایات و ملاحظه تمام روایت، فریب آنان مشخص می‌شود؛ هر چند برخی از پژوهشگران معاصر به خوبی این روایات را بررسی و با دلایل کافی ادعای مدعیان دروغین را رد کرده‌اند.

۳. وجود آمار غلو آمیز در برخی روایات، ما را بر این می‌دارد که در پذیرش این گونه روایات

احتیاط کنیم.

منابع

۱. آیتی، نصرت الله، از تبار دجال، چاپ اول، موسسه آینده روشن، قم، ۱۳۹۳.
۲. ابن سیده، علی بن اسماعیل، المحکم و المحيط الاعظم، محقق: عبد الحمید هنداو، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۳۸۳.
۴. ابن طاووس، علی بن موسی، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، موسسه فرهنگی صاحب الامر علیه السلام، قم، ۱۴۱۶ق.
۵. ابن طاووس، علی بن موسی، الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر، چاپ ۵، انتشارات الشریف الرضی، قم، ۱۳۹۸ق.
۶. ابن فقیه، احمد، مختصر کتاب البلدان، بی تا، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
۷. ابن منادی، احمد بن جعفر، الملاحم، محقق: عبد الکریم عقیلی، دارالسیره، قم، ۱۴۱۸ق.
۸. بهاری، زهرا؛ شیرینی، راضیه؛ رضایی، علی، بررسی روایات آخر الزمانی مربوط به خسف شهر بصره، فصلنامه مشرق موعود، سال ۱۷، شماره ۶۶، بهار ۱۴۰۲.
۹. حائری، علی، الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب علیه السلام، محقق: علی عاشور، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۲۲ق.
۱۰. زین الدین، عبد الرسول، معجم البلدان عصر الظهور، مکتبه الآداب الشرقیة، نجف الاشرف، ۱۴۳۰ق، ۲۰۰۹م.
۱۱. سلطانی، مصطفی، تشیع بصره در قرون نخستین، دانشگاه باقر العلوم، فصلنامه تاریخ اسلام، ش ۱۱، قم، مهر ۱۳۸۱.
۱۲. فقیه بحر العلوم، محمد مهدی و خامه یار، احمد، زیارتگاه های عراق، سازمان حج و زیارت، تهران، بی تا.

۱۳. کاظمی، سید مصطفی بن ابراهیم، **بشاره الإسلام**، محقق: نزار حسن، قم، مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۸۷ش.

۱۴. کامل، سلیمان، **روزگار رهایی**، چاپ ۵، مترجم: علی اکبر مهدی پور، نشر آفاق، تهران، ۱۳۸۶.

۱۵. مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، محقق: عبد الزهراء علوی و محمد باقر محمودی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

۱۶. مرتضی الزبیدی، محمد بن محمد، **تاج العروس من جواهر القاموس**، دار الهدایة، بیروت، ۱۳۸۵ق.

۱۷. مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، **دائرة المعارف بزرگ اسلامی**، کتابخانه مدرسه فقاہت.

۱۸. دانشنامه اسلامی، <https://wiki.ahlolbait.com>

Başra city (in Iraq), and the event of Appearance

Mohammad Raḥmānī¹

One of the important topics in Mahdism is knowing the places and cities that are somehow related to Mahdavi teachings. The city of "Basra" in Iraq is considered to be one of these places that, according to Shia and Sunni traditions, will be the place of important events in the End of Time. In this paper, by using the "descriptive-analytical" method and by collecting materials in the "library" method while referring to the history of Basra, the Hadiths related to the position of Basra in the events of the End of Time are analyzed and investigated.

Keywords: Mahdism, Başra, Sufyānī, Dajjāl, End of Time.

¹ Graduate student of level 3 at Mahdism Specialized Center.

Mahdism, containing “Nietzsche's Superman” and the “Perfect Man” in philosophy

*Abulhasan Qāsim-Fām*¹

The doctrine of "Mahdism" is one of the Islamic doctrines that various terms have been used to explain it. The "Perfect Man" is one of those definitions. In recent centuries, some terms have been used by the western thinkers, and its application to Mahdism is a matter of discussion and reflection. Nietzsche's "Superman" is one of such terms. Some thinkers, comparing the two terms "Perfect Man" and "Superman", have established the relationship of "exact resemblance" and others consider the relationship between the two to be "discrepancy". In this research, with the "descriptive-analytical" method, after explaining these two words, the relationship between them has been analyzed. The result of this article is that the characteristics of Nietzsche's superman cannot be compared and reconciled with the perfect man; Although it is possible to find a common aspect for both of them, and that is Messianism and Awaiting thinking.

Keywords: doctrine of Mahdism, conformity, discrepancy, superman, Nietzsche, perfect man.

1 Graduate student of level 4 at Mahdism Specialized Center.

An analysis of Ahmad b. Ishāq al-Ash'ari al-Qummi's role in the Mahdism issue during the time of Imam Ḥasan al-‘Askari and the Minor Occultation

Mohammad Mahdi Şamsāmi¹

Among the very important and influential families in the history of Shiism from the first century to the fourth century of Hijri, is the "Ash'ari family" in the city of Qom, among whom great jurists, Muhaddithīn (the narrators of Hadiths), and theologians arose. Aḥmad bin Ishāq Ash‘ari al-Qummi can be mentioned among them. He was one of the companions of three Imams, Imam al-Jawād, Imam al-Hādi and Imam al-'Askari (p.b.u.t). He lived for some time during the Minor occultation, and significant narrations and reports have been left from him in the field of Mahdism.

This article, with the "descriptive-analytical" method, examines the role of Aḥmad bin Ishāq regarding the issue of Mahdism during the era of Imam Ḥasan al-‘Askari and Minor Occultation.

By analyzing his Mahdavi traditions and reports in Imamiyyah sources, this essay portrays his great role in explaining the birth, Imamate, disappearance of the Twelfth Imam and removing the confusion of Imami Shi'ites. Also, this article shows his role in the legal profession and his performance in introducing and explaining the position of the deputies and tells how Aḥmad bin Ishāq confronted the deviant trend of Ja'far, the son of Imam al-Hādi.

Keywords: Aḥmad bin Ishāq, the twelfth Imam, Minor Occultation, Advocacy Organization, Ja'far (son of Imam Hādi).

1 Student of level 4 at the Mahdism Specialized Center

Investigating the documentation and indication of the Hadith of the departure of a tribe from the East, with an emphasis on its epistemology

*Sajjād Tabarte Farāhāni*¹

*Mahdi Ḥamid-Nezhād*²

One of the narrations that has captured the interest of researchers in the field of Mahdism is the one found in *al-Ghaybah* by Nu'māni. In this narration, Imam al-Bāqir discusses a group of people who will emerge from the East and eventually hand over governance to the ruler (the Mahdi). The main focus of this study is to determine the specific region referred to as the East in this narration. Scholars of Mahdism have differing opinions on this matter, with some identifying Iran as the East mentioned in the narrative. There are several questions surrounding this narrative, including the significance of Imam Bāqir's statement "I wish to scarify myself for the leader of this command (the Mahdi)." This research aims to analyze and explore the narrative from a factual and interpretative perspective in a descriptive-analytical manner. The research materials have been gathered through library research methods. Some individuals have drawn comparisons between the uprising from the East mentioned in the narration and events such as the Ṣafawid government or the Islamic Revolution of Iran. However, over time, it has become evident that the first comparison was inaccurate. In the following, it is observed that the Iranian Islamic Revolution can be narrated as a possibility.

Keywords: Mahdism, Mahdavi Hadiths, Shia beliefs, the uprising.

1 Student of level 4 at the Seminary of Imam Khomeini in the city of Arāk.

2 Graduate student of level 3 at Mahdism Specialized Center of the seminary of Qom

Examining and analyzing the attribute “Khātām al-Awṣiā” in Islamic scriptures

Mas'ūd Zā'iri¹

One of the ways to know the individual personality or the social status of Imams is to know the qualities attributed to them and introduced to the people through them. The attribute *Khātām al-Awṣiā* is one of the attributes that exists in our Hadith and Prayer sources and it means the end of the chain of successors of the Prophet. Though The proof of this attribute for Imam Mahdi can be proven through numerous narrations, by examining the Shia and Sunni narrative sources, we see that the Commander of Faithful (Imam Ali) is also associated with this quality. Initially seeming contradictory, further examination shows that these attributions are rooted in different values and ultimately do not conflict.

Keywords: Islam, Shiism, Imam Mahdi, the Commander of Faithful (Imam Ali), *Khātām al-Awṣiā*.

1 Student of level 4 at the Bright Future Institute (BFI).

Analyzing the occultation of Imam Mahdi through the examining of the Prophets' occultation

*Mohsen Rahimi Ja'fari*¹

*Zeinab Rezanezhad Kalaei*²

Since the Holy Qur'an is a book of divine revelation, the proof of Mahdavi's teachings from the Qur'an, as the first source in terms of rank and the most comprehensive source accepted by Muslims, it doubles the necessity of Mahdavi's research on the Qur'an. The main subject of this research is to explain the disappearance of divine Prophets with a view on how the occultation of the Imam Mahdi and a glimpse of the causes of his hiding. This article examines the occultation of divine Prophets in such a way that the wisdom of the occultation is revealed from its, and in addition, it depicts the beginning of the occultation to its end as experienced by the past generations.

The method of this research is "Analytic-library-based method" in which an attempt has been made to collect new findings from the topics of the occultation of divine Prophets in line with the occultation of the Imam of the Time in order to obtain divine success.

Keywords: occultation of Imam Mahdi, occultation of Prophet Khidr, occultation of Prophet Moses, occultation of Prophet Joseph, disappearance of the Prophets in the Qur'an.

1 Graduate student of level 4 at the Mahdism Specialized Center in the Qur'an and Hadith branch.

2 Level 4 scholar, History and Biography of the Prophet Muhammad (PBUH), Al-Zahra University, Qom, Iran.

In the Name of Allah, the Most Beneficent, the Most Merciful

دوفصلنامه علمی-تخصصی

مطالعات مهدوی

Fourteenth Year, Vol. 57, Spring and Summer 1403 (2024)

Magazine Owner: Mahdism and Messianism Research Center of Intezar Pooya
(Dynamic Awaiting), Specialized Center of Mahdism of Qom Seminary

Responsible Manager:

Clergy of Islam and Muslimin Mahdi
Yousefiyan

Editor in Chief:

Sa'eed Tavasoli Khah

Internal Manager and Editorial Staff:

Hujjat al-Islam Sayyid Ali Kazemi

Editor:

Abolfazl Alidoost

Translator:

Hujjat al-Islam Hamid sa'adat

Editorial Board (Alphabetically Ordered):

Tavasoli Khah, Sa'eed (Ph.D. in Teaching Islamic Studies, Researcher at the Specialized Center of Mahdism)

Heidari Charati, Hojjat. (Seminary Scholar, Professor at the Specialized Center of Mahdism)

Kamyab, Moslem. (Seminary Scholar, Professor at Mahdism and Messianism Research Center of Intezar Pooya)

Moslehi, Ali. (Seminary Scholar, Professor at the Specialized Center of Mahdism)

Ma'navi, Seyyed Mojtaba. (Seminary Scholar, Professor at Mahdism and Messianism Research Center of Intezar Pooya)

Mollaei, Hasan. (Seminary Scholar, Head of Group of Ethics at the Specialized Center of Mahdism)

Contributors of this Issue:

Ali Rabbani, Mohsen Shari'ati

Address: Mahdism and Messianism Research Center
of Intezar Pouya, Specialized Center of Mahdism,
Amar Alley, Shohada St. (Safaeyeh), Qom.

Tel: 025-37841410

Fax: 025-37737160

P.O.B: 37135119.

Website: <http://mamdimag.ir>

Email: mahdimag@gmail.com

Social network channel Address:

@mahdaviatmag

ISSN: 2717-0241

Price: 1.500.000 Rials

